

در صفحات دیگر:

مقدمه ۱۸۹۵ انگلیس بر

مبارزه طبقاتی در فرانسه

ترجمه از: ایرج فرزاد

از منصور حکمت

❖ در باره تاکتیک

❖ مکان ایران در تقسیم جهان

❖ تاکتیک و کار روتین

ارز. "تظلم خواهی" بازار و آن بیانیه

این روزها، ما شاهد "شگفتی" های بازار ارز در ایران، بویژه در تهران بودیم. "اعتصاب بازار تهران" و تعطیلی برخی مغازه ها، از منظر طیف چپ ضد شاهی، به تکرار مناظری از رویدادهای سالهای آخر دوره بحران انقلابی ۱۳۵۰ شبیه شد. گویی ادامه حکومت مشتی "فاسد"، "رانت خوار" و "دزد" چنان عرصه را بر جامعه تنگ کرده است که "بازار تهران"، این مظهر بورژوازی خودی و "ملی و مستقل" و "غیر وابسته"، جانی که اولین نمایندگان پارلمان برخاسته از مشروطیت، معمم و مکلا، خود را وکلای راستین آن فرض میکردند، بار دیگر فریاد "تظلم خواهی" اش را سر داده است. در ایام جنبش مشروطه، آیات عظام، در اعتراض به "مظالم" روسیه تزاری، که در آشکارترین شکل اهانت به "مسلمانان"، ساختمان مجلس را در تهران به توپ بست، پا برهنه، عازم محل سفارت انگلیس میشدند که در آنجا "بست" بنشینند. انگار این نیروی "درون" جامعه "سنتی" ایران از همان سالها، بزعم گرایش ملی - اسلامی، که طیف چپ ضد شاهی در ایام سلطنت محمد رضا پهلوی، جناح میلیتانت و مسلح و چریک شهری اش را تشکیل میداد، کماکان "حرف اول" را در سیاست میزند.

بیانیه: "سرنگونی آری، به دست مردم و برای حاکمیت مردم، نه توسط قدرت های خارجی" که بیش از ۱۲۰ نفر از بقایای این چپ ضد شاهی آن را امضاء کرده اند، در این رابطه بسیار خصلت نماست.

فرانسه برای دیدار با "امام"، به سفارش تیمسار از ایشان بخواهم که به کارگران نفت اعلام کند که اعتصابشان را خاتمه بدهند و نگذارند که "کمونیستها" و "بیگانگان" از اوضاع بهره برداری کنند.»

در هر حال در پس پرده و داد و ستدها و توطئه های پنهان هر چه بود، این حقیقت تلخ را ما به عینه دیدیم، که "کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما"، نیز به سوال "سرنگونی آری"، و به رهبری "مردمی" بازار و آخوند، که قدرت های خارجی "ظاهرا" در آن کاره ای نبودند، پاسخ مثبت دادند. اما، در پی رویدادهای آن ماهها، معلوم شد که دست بر قضا، "قدرت های خارجی"، در انتقال قدرت از رژیم "فاسد" به حکومت مردمی، "سنتی" و "مسلمان" و "خودمانی" تحت فرمان خمینی و سیادت مسجد و کمیته های مرموز "امام"، نقش کارساز داشتند. معلوم شد، "قیام ۲۲ بهمن ۵۷"، نقطه پایان یک سری جنگهای باریکادی و خیابانی با نیروهای ارتش شاه و فتح سنگر به سنگر قدرت حاکم توسط مردم قیام کننده، نبود. معلوم شد که در نتیجه تصمیم چهار قدرت بزرگ "خارجی" در کنفرانس گوادلوپ، از "بالا" مراسم جابجایی قدرت برنامه ریزی و به فرماندهان ارتش و ساواک، "ابلاغ" شده بود.

امضا کنندگان بیانیه، که به نظر میرسد با توجه به برخی اسامی در پای طومار مذکور، از کمونیسم کارگری هم نیرو کنده اند، در خواب و خیال تکرار نقش سحر آمیز "بازار"، انگار چشم بسته به تحولات این چهل ساله بعد از رویدادهای ۵۷، و محبوس در دیوار خیالات و توهمات سپری شده، در آزمایشگاه و گلخانه سیاسی نشسته اند. رژیم اسلامی در شکل و هیات فعلی، نه رژیم کماکان برخاسته از آن روزهای پرتب و تاب، که در انتهای تحولات این چهل ساله است. نه مردم، دیگر با "اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام" ساکت میشوند و نه نیروهای تحت نام "کمونیست"، علیرغم تجزیه شدن به سکت های کم تاثیر و بی تاثیر، نگران از "تضعیف" حکومت "نوپا" و برآمده از انقلاب و تحت سیطره "بورژوازی سنتی".

این مردم هشت سال جنگ با عراق را تجربه کرده اند که طی آن سالها، علیرغم خفقان حاکم، دست از اعتراض بر نداشتند. کارگران علیه قانون کار تصویب شده در مجلس سلامی و نوشته شده در "باب اجاره" تا لغو و پس گرفتن آن از پای ننشستند و در کردستان در اوج اختناق فضای جنگ، مراسم اول مه ها را، علیرغم اعدامی به همان "جرم" بر گذار کردند و ادامه دادند.

نویسندگان و امضاء کنندگان بیانیه که خود را چنین تعریف کرده اند: "ما ایرانیان مخالف رژیم استبدادی و تاریک اندیش جمهوری اسلامی"، در پی خروج آمریکا از برجام توجه ها را به یک مساله از نظر آنها مهم سوق داده اند:

"یک چیز از همین حالا به حد کافی روشن است: ائتلافی که ترامپ (یعنی یکی از فاسدترین و مرتجع ترین روسای جمهور آمریکا) به کمک نانیاهو (یعنی یکی از نژاد پرست ترین رهبران دولت نژادی اسرائیل) و سلطان سعودی (یعنی یکی از فاسدترین و مرتجع ترین حکومت های دنیا) علیه جمهوری اسلامی به وجود آورده، قطعاً نمی تواند حامی آزادی، برابری و دموکراسی در کشور ما باشد و بر فرض بعید پیروزی، خود به بزرگ ترین دشمن و مانع شکل گیری دموکراسی و حاکمیت مردم ایران تبدیل خواهد شد."

اما حاملان این رویکرد که میتوانند حتی مدتها قبل از خروج ترامپ از برجام، در پی جمع کردن طومار باشند، بطرزی معنا دار درست با بروز "شگفتی های" بازار ارز و بویژه آنگاه که "بازار" تهران علانی از نقش پیشین خود در مشروطیت و نیز بیعت با "فتوای" خمینی در دوره بحران انقلابی سالهای آخر دهه ۱۳۵۰ شمسی را نشان داد، به صحنه پرتاب شد. چه، از منظر گرایش دیرپای ملی اسلامی، بازار و آیات عظام، در هم تنیده با یکدیگر، لولای اتصال همان "سرنگونی آری، به دست مردم و برای حاکمیت مردم" است. دراینکه امضاء کنندگان بیانیه مذکور طرفدار حاکمیت "مردم" اند، شکی نیست. اما، برای کسی که تاریخ تحولات جامعه ایران از دوره مشروطه به بعد و تاکنون را میشناسد، روشن است که روحانیت و مسجد و بازار، همراه با تمامی سنتها و میراثهای چند هزار ساله، مرکز ثقل همان حاکمیت مردم بوده است. این را بویژه در سیر تحولات سالهای برآمد انقلابی ۵۷ به وضوح دیدیم. هنوز "حاکمیت مردم" به زعامت خمینی فرا نرسیده بود که مرحومین: "حجت الاسلام" آنوقت و آیت اله بعدی رفسنجانی و بازرگان راهی جنوب ایران شدند و از کارگران خواستند که به اعتصاب خود پایان بدهند. و هژمونی عامل فعاله "سرنگونی به دست مردم و برای حاکمیت مردم"، همان وقتها و قبل از انتقال قدرت به اسلاميون، تامین شد. "جنت مکان" منتظری با همان "ساده لوحی" همیشگی اش، بند را آب داده بود. او، در یک نوار تصویری گفته است (نقل به معنی): «روزی "تیمسار مقدم"، رئیس وقت ساواک، به من زنگ زدند و گفتند که لازم است شما را برای امری مهم ملاقات کنم. این ملاقات صورت گرفت و تیمسار به بنده سفارش کردند که هنگام سفر من به

در هر حال این تصور ساده اندیشانه که گویا، مبارزات مردم ایران، بار دیگر به رهبری "بازار"، به سوی سرنگونی رژیم "تاریک اندیش" جمهوری اسلامی سیر خواهد کرد پوچ، و هشدار این دوایر که باید مراقب بود تا پروسه سرنگونی، در نمای ظاهر و علنی اش، به "دست مردم و برای" حاکمیت مردم، به سرانجام برسد، ریا کارانه است.

"شهاب برهان" که از منشعبین "هیات اجرائی" های "راه کارگر" - از نویسندگان بیانیه - است، "ناسیونالیسم" پنهان رویکرد امضاء کنندگان را در برابر آنها گرفت که خود موجب تقابلها و عکس العمل های شدیدالحن و گاه تحقیر آمیز و پر از طعن و کنایه از جانب برخی از هم کمیته های تا دیروزی قرار گرفت. اما، مشکل شهاب برهان این بود که در همان میدان بازی کرد. که انگار رژیم اسلامی، در اوان قدرت گیری است و از این نظر، بزعم او رژیم اسلامی توان و ظرفیت جذب ناسیونالیسم و "وطن پرستی"، در برابر احتمال دخالت خارجی را کماکان داراست. به این خاطر او به نویسندگان بیانیه هشدار داد که:

« اصل موضوع این است که فراخوان با محکوم کردن یکجانبه ی اقدامات ترامپ و رژیم چینج از خارج، در یک ائتلاف منفی با جمهوری اسلامی قرار می گیرد که این رژیم نیز هر دوی این ها را محکوم می کند و مردم را از ترس " پایان موجودیت کشور" (و به قول اصلاح طلبان سوریه ای شدن کشور) به کوتاه آمدن از مطالبات و دست شستن از مبارزات، تحمل خفقان و دفاع از میهن اسلامی فرا می خواند.»

شهاب برهان نیز، به این ترتیب، انگار هنوز رژیم اسلامی را با معیارهای دوره قبل از آغاز سرکوبهای خونین خرداد ۱۳۶۰ میشناسد. چه، خطاب به نویسندگان بیانیه مینویسد موضع آنها: " پژواک ندای کیانوری است".

از این نظر، به زحمت میتوان از لابلای این جنگ درون خانوادگی، روزنه ای برای طرح واقعی مسائل مربوط به جامعه ایران را یافت.

دوره مرزبندیها و دوره "مبارزه ایدئولوژیک" بین "فدائی و مجاهد"، هر دو در شرایط قبل از تثبیت حاکمیت رژیم اسلامی، در اوضاع قبل از خرداد ۱۳۶۰، سالهاست بسر آمده است. مجاهدین فعلی، مدتی است، بویژه پس از انتقال افراد هنوز "جدا نشده"، از "پایگاه اشرف" در عراق هم مرز با ایران، به کمپ های پناهندگی در آلبانی، دیگر ارزش مصرف به عنوان یک فرقه "مشکل ساز" برای جمهوری اسلامی "در مرزها" را از دست داده اند. اگر برخی کشورهای غربی هنوز روی خوش به مجاهدین نشان میدهند، نه به خاطر تشخیص "چلبی" های آینده ایران از میان آنان، که سرمایه گذاری

اعتراض میلیونی در سال ۱۳۸۸ را در تهران دیده ایم که صحنه های آن حتی از نظر وسعت و تنوع و ترکیب سنی شرکت کنندگان، گسترده تر از روزهای قیام ۵۷ بود. اعتراضات دی ماه گذشته، چنان شکافی را در سطح "بالائی" ها بوجود آورد که برخلاف تصویر نویسندگان بیانیه از موقعیت رژیم، که کماکان جمهوری اسلامی و جنگ و تنازع بین جناحهای آنرا در سالهای بین بهمن ۵۷ و خرداد ۶۰ فریز کرده اند، نه تلاش در جهت "میثاق برای حفظ نظام" و یا "وحدت کلمه" در برابر "دشمن خارجی"، که مسابقه ای برای تملق به مردم در راستای همسویی با آنها برای "بزیر کشیدن" رژیم، و سوزاندن کارتهای عضویت از جانب برخی از فرماندهان سپاه و بسیجی بود، که در مواردی نیز علنی شدند. برای نویسندگان بیانیه، عمدتاً جهت تامین حس رضایت از خود؛ و تسکین درد ناشی از بی ربط شدن با مسائل همواره در حال تحول جامعه ایران و متفاوت شدن توقعات و انتظارات مردم در مقایسه با مردم دوره شاه، رژیم جمهوری اسلامی، هنوز "بوی انقلاب ۵۷" میدهد.

اوضاع بین المللی نیز دستخوش تغییرات زیادی شده است. دیوار برلین فرو ریخت، غرب و ناتو، "دمکراسی" را با بمباران شهرها به مردم سابقاً "اسیر" در "دیکتاتوری توتالیتر" هدیه کردند، و آن مردم، متأسفانه، پذیرفتند که علیرغم پاکسازیهای قومی و اتنیک، آن دمکراسی عطا شده در پس بمباران بلگراد توسط ناتو، خیلی بهتر از زندگی تحت رژیمهای "تاریک اندیش" بود.

غرب بازیر و رو کردن عراق، آزاد کننده "خلق های ستم دیده" نام گرفت. پس از آن صحنه های خونین پاکسازی قومی در اروپای شرقی و پس از ویران کردن شیرازه مدنی عراق، از هر جریان سیاسی جدی انتظار میرفت، که به مساله "خلقهای تحت ستم ایران" و تصویر جامعه ایران به عنوان "ایران چند ملیتی و چندین اتنیک" قدری با مسئولیت برخورد کند. اما از قلم همین نویسندگان بیانیه، موضعی را خوانده ایم که "ایران چند ملیتی"؛ و میدان کشمکش "ملت بالا دست فارس با ملیتهای ستم دیده و زیر دست کرد، ترک، بلوچ، زابلی، گیلک، مازی، لر، بختیاری، قشقانی و... است. که دفاع بی اما و اگر از "حق تعیین سرنوشت خلق ها"، هنوز و کماکان چون شرایط ۱۰۰ سال پیش، یک ملاک تشخیص آزادیخواهی است. و عجیب این است که بیانیه، در باره نقش مدعیان زعامت «خلق ها و قومیت ها و اقلیت های "مذهبی" تحت ستم ایران» در سناریو های سپاه "دولت های خارجی" و سیاست و نقشه های "رژیم چینج" و "براندازی" آنها، سکوت پر معنایی کرده است.

را، نمیتوان از حسرت خوردن برای دورانیهای سپری شده و نوستالژی مرور خاطرات و گپ و گفتگوهای "خوش" ایام "قدیم" بازداشت. امضاء کنندگان بیانیه مذکور و جرّ و بحثها و یارگیرها و خط و خط کشی ها را باید بحال خود گذاشت. این دلمشغولیهها به جامعه و مسائل آن، نامربوط اند.

با همه اینها، من شخصا از یک نظر متاسف شدم، اینکه تعدادی انسان تحصیلکرده که در میان آنان فعال سیاسی با سابقه و زندانی سیاسی به نام وجود دارند، از ظرفیت و توان منطبق کردن خود با سیر تغییر و تحولات، چه در جوانب فکری و نظری و یا در بستر مادی، عاجز مانده؛ و در آموزه های خود در مراحل اولیه ورود به فعالیت سیاسی، چون دگم و احکام شبه مذهبی، محبوس و اسیر مانده اند.

با اینحال در موارد زیادی در تاریخ و در طبیعت و در تنوریهای "پیدایش" جهان نیز، نقش "دیالکتیک" و تاثیرات متقابل انرژی و ماده بر یکدیگر را دیده و خوانده ایم. "تنوری" و "فکر و اندیشه" (انرژی)، خود میتواند منشا و عامل فعاله تغییر در ماده باشد.

اما متاسفانه، ارجاع گاه به گاه این دوستان گرامی به مارکس، به انگیزه ای برای برگرفتن "سلاح انتقاد" او برای فراتر رفتن از "افق" سیاسی و اجتماعی خود آنان، تبدیل نشده است. انسان میتواند به این نتیجه برسد که آن گرایش، گرچه در سیر انقلاب ۵۷ به بعد عقیم بودنش را در تندپیچهای سیاسی در انظار جامعه گرفت، اما جان سخت است و کماکان از قدرت افسون و تخدیر برخوردار.

و عجب که ریزش در صفوف کمونیسم کارگری، بر حکم اثبات شده "اسطوره" بودن بورژوازی "ملی و مترقی" از جانب مارکسیسم انقلابی، علامت سوال گذاشته است! آنهم علامت سوال بر ذهن برخی از امضاء کنندگان چنین بیانیه هانی که حتی در دوره پس از شکست شبیخون درونی برای تشکیل فراکسیون دوحرداری، یا به حزب پیوستند و یا فعال و کادر آن باقی ماندند.

این اندازه تلفات گرفتن از سوی گرایشی عقیم، پوچ و پوک، بسیار قابل تعمق است.

۵ ژوئیه ۲۰۱۸

iraj.farzad@gmail.com

برای دوره پس از جمهوری اسلامی است: "ما از دیر باز با "براندازان" رژیم اسلامی، سر و سری داشتیم". بنابراین، از نظر شناخت جایگاه و وزن مجاهدین در "رژیم چینج" نیز، نویسندگان بیانیه در زمانهای سپری شده زندگی میکنند.

"شگفتی های بازار ارز"، به روشنی نشان داد که نقش و "نعش" بازار "سنتی" تهران در تحولات سیاسی و اقتصادی و در معضل بنیادی تر بحران انباشت سرمایه در ایران، به "ملکوت اعلی" پیوسته است. وقتی فهرست دریافت کنندگان دلار ۴۲۰۰ تومانی، در مقایسه با قیمت بیش از ۹۰ هزار تومانی در بازار، اعلام شد، مشخص شد که هدف اساسا به منظور تسهیل "واردات" کالا از "خارج" بوده است و وزیر صنعت، افساء آن لیست را "جنگ با بخش خصوصی" نامید. متعاقب شلوغی "بازار"، دادستان تهران از بازداشت تعدادی "اخلالگر" در جریان این اعتراضات سخن گفت و حتی "مفسدان اقتصادی" را به اعدام تهدید کرد.

از این نظر باید روشن باشد، که هدف ترامپ از لغو برجام و اعمال برخی تحریم های اقتصادی، گرچه مردم را در تنگنای بیشتر قرار میدهد، اما فشار به جناحهایی از رژیم اسلامی، برای کنار آمدن با غرب و آمریکاست. این تحریمها همراه با زور سنبه "ائتلاف ترامپ و نتانیاهو و سلطان عربستان" علیه جمهوری اسلامی، با علم آنها به وجود و فعال بودن یک جناح مدافع "بخش خصوصی" و هوادار غرب و آمریکا در میان لایه های مختلف رژیم اسلامی، شامل سپاه پاسداران و ارتش و حتی "دفتر مقام معظم"، در دستور قرار گرفته است. آنها "جنبش" دُرْدانه های "پروشه سوار" را با خود دارند. جناحهایی در درون جمهوری اسلامی چنان قدرتمند و صاحب اختیار که میتواند، تظلم خواهی "بازار سنتی" را با تهدید به اعدام پاسخ بدهند. دوره سرکردگی عناصر اسلامی و ملی، صرفا ضد شاهی و با دستمایه میراث های سنتی سراسر ضد غربی تمامی طیفهای گرایش ملی اسلامی، چه در درون رژیم اسلامی و چه در صفوف اپوزیسیون، به تاریخ پیوسته است. معضل پروسه انباشت سرمایه در ایران، در عصر جهانی شدن بازار و سرمایه و حرکت پول و کالا، با هیچ سلاح سیاسی "سنتی" و "مردمی" و اسلامی، شامل "الهیات رهائی بخش" نیز، قابل رفع و رجوع نیست. برپایی یک حکومت مردمی در انزوا از تحولات اقتصادی و سیاسی بین المللی و جهانی و فرامنطقه ای، سراب است.

با اینحال هیچکس و هیچ محفل و سکت به خود مشغول



مقدمه فردریش انگلس

بر چاپ آلمانی ۱۸۹۵

جنگ داخلی در فرانسه

ترجمه: ایرج فرزاد

توضیح بر این ترجمه:

دارد، بهر حال شدنی بود و انرژی به مراتب کمتری در مقایسه با ترجمه کل پیشگفتار و زیر نویس ها و توضیحات از من طلب میکرد. در نهایت ترجیح من این شد که برای یک ترجمه سلیس تر و دقیق تر، زحمت بیشتر را قبول کنم.

بسیار ممنون حرفه ای کارهای این عرصه خواهم بود، اگر ایراد و اشکالاتی را متوجه شدند، لطف کنند به آدرس ای میل من، با من در جریان بگذارند که ضمن سپاس پیشاپیش از این عزیزان، قطعا موارد درست و غیز جزئی را در نسخه های بعد منظور خواهم کرد.

ایرج فرزاد

۵ ژوئیه ۲۰۱۸

Iraj.farzad@gmail.com

مقدمه ۱۸۹۵ انگلس بر کتاب مارکس:

«مبارزه طبقاتی در فرانسه؛ ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰»*

این اثر: (مبارزه طبقاتی در فرانسه)، باز تکثیر نخستین تلاش مارکس برای توضیح بخشی از تاریخ معاصر بر اساس درک ماتریالیستی وی؛ و با تاکید بر نقش تعیین کننده زمینه اقتصادی در توضیح تاریخ است. در مانیفست کمونیست، این نظریه در خطوط کلی در مورد کل تاریخ مدرن به کار گرفته شد؛ در مقالات نوشته شده توسط مارکس و من، در *Neue Rheinische Zeitung* (نیو راینیش تسایتونگ)، این نظریه به طور پیوسته برای تفسیر وقایع سیاسی مورد استفاده قرار گرفت.

من متن انگلیسی مقدمه ۱۹۸۵ انگلس بر اثر مارکس: "مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰" را که توسط MECW (مجموعه آثار مارکس و انگلس) گردآوری شده است، مبنای این ترجمه گرفته ام. مقدمه انگلس نکات آموزنده و بسیار قابل تعمق را در باره «انقلاب»، «فرصتهای پیشروی و یا زمان عقب نشینی»، و در نبردهای خیابانی و باریکاد به فاکتورهای مهمتر: اوضاع سیاسی محلی و منطقه ای توجه داشتن، علنیت در انواع اشکال مبارزه طبقه کارگر، حزب سیاسی و تلاش برای قدرت سیاسی به شیوه های مختلف، توجه موشکافانه به تغییرات سریع در جوانب تکنیکی و فنی در سلاح ها و مهمات در نبردها، تلفیق کار مخفی و علنی و رها شدن از جنگ و دعوای سکتاریستی و آماتور و... در این چند صفحه توضیح داده است. من شخصا از آن لذت بردم و چه خوب شد که آن را هم ترجمه کردم که در واقع به معنی جندین بار با دقت خواندن بود. خوانندگان را تشویق میکنم که در این شوق و لذت با من سهیم شوند.

در جستجو برای ترجمه دیگری به زبان فارسی، تا زمانی که من کار ترجمه را آغاز کردم، فقط یک ترجمه از «پویان دریابان» را در فرمت پی دی اف یافتم، که مشخص نیست در چه تاریخ انجام شده و اینکه آیا توسط بنگاهی انتشاراتی به شکل کتاب و یا جزوه چاپ شده باشد، نیز اطلاع نیافتم. در هر حال خانم یا آقای پویان دریابان زحمت کشیده و وقت گذاشته اند که جای قدردانی است. من بعد از مقابله چند باره ترجمه خود با متن انگلیسی، ترجمه برخی کلمات را در متن پویان دقیق تر تشخیص دادم و از آنان سود جستیم.

در صورتی که نسخه پی دی اف، به نظرم یک ترجمه روان و سلیس می آمد. تبدیل کردن آن به فرمت ورد، گرچه مشکلات فنی خاصی

نخستین آزمون، پس از بهار ۱۸۵۰ زمانی که مارکس بار دیگر فرصتی برای مطالعات اقتصادی به دست آورد و شروع به مطالعه تاریخ اقتصادی دهه قبل از آن کرد، پیش آمد. چیزی که او تا این زمان از آن استنباط کرده و یک نیمه فرضیه بود که از اطلاعات و ماتریال مبهم و ناروشن و مه آلود حاصل آمده بود، خود رویدادها و فکت ها به روشنی صحت نقطه حرکت او را تایید کردند. اثبات این حقیقت که بحران تجاری جهانی ۱۸۴۷ مادر انقلابهای فوریه و مارس بود؛ و رونق صنعتی که به تدریج از میانه ۱۸۴۹ شروع به بازگشت کرد و در ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰ به شکوفایی کامل رسید، نیروی احیاء کننده بازسازی ارتجاع اروپا بود.

این اهمیتی فراوان داشت. در حالی که در سه مقاله اول (که در شماره های ژانویه، فوریه و مارس

Neue Rheinische Zeitung Politisch-ökonomische Revue ، هامبورگ، ۱۸۵۰ انتشار یافتند) هنوز انتظار بروز شور انقلابی جدیدی وجود داشت؛ نقد تاریخی مارکس و من که در شماره آخر که برای دو ماه (می تا اکتبر) منتشر و در پاییز ۱۸۵۰ انتشار یافت، یک بار برای همیشه خود را از این توهمات رها کرد:

«یک انقلاب تنها در پی یک بحران جدید ممکن است. چنین انقلابی، اما، مانند خود آن بحران، قطعی است.» (۱)

در هر صورت، این، تنها تغییر عمده ای بود که میبایست انجام میشد. مطلقاً چیزی در تفسیر حوادث یا روابط درونی رویدادها، به شرحی که در فصلهای اول آمده است، و با روایت ماجرا از ۱۰ مارس تا پاییز ۱۸۵۰، که در مقاله پیوست ارائه شده، مورد تایید قرار گرفت؛ برای تغییر وجود نداشت. بنابراین، من این ادامه را در فصل چهارم چاپ حاضر، لحاظ کرده ام.

آزمون دوم از این هم به مراتب سخت تر بود. بلافاصله پس از کودتای لونی بناپارت در دوم دسامبر ۱۸۵۱، مارکس، بار دیگر تاریخ فرانسه را از فوریه ۱۸۴۸ تا این واقعه که دوره انقلابی زمان خود را هم جمع بندی میکرد، از نو مورد بررسی قرار داد (هیجدهم برومر لویی بناپارت، چاپ سوم، هامبورگ، میسز، ۱۸۸۵).

در آن جزوه، دوره تصویر شده در کتاب حاضر دوباره و البته به شکل مختصرتر مورد بررسی قرار میگیرد. این جزوه دوم، که در پرتو اتفاقات در یک سال بعد به نگارش در آمد، با نوشته مشترک ما مقایسه کنید تا متوجه شوید که نویسنده (مارکس) موارد خیلی کمی برای تغییر در آن را لازم دانسته است. چیزی که به اثر ما اهمیت ویژه ای می بخشد این واقعیت است که برای نخستین بار این فرمول را بیان کرد، که طبق توافقی عمومی احزاب کارگری در همه کشورهای جهان، خواسته خود را در باره تحول اقتصادی بطور موجز و فشرده چنین بیان میکنند: اداره و کسب کنترل ابزار تولید توسط جامعه.

در فصل دوم در ارتباط با «حق کار» که در واقع اولین فرمول بندی نارسا و شرمگینانه مطالبات انقلابی پرولتاریا را جمع بندی میکند، چنین گفته شده است:

«اما پشت حق کار، چیرگی قدرت بر سرمایه نهفته است؛ پشت چیرگی بر سرمایه، یعنی مالکیت بر ابزار تولید، تحت تسلط قرار گرفتن ابزار تولید از جانب طبقه کارگر متحد، و بنابراین از طریق

در این اثر، از سوی دیگر، مساله این بود که رابطه درونی اشکال موقت و گذرا و ظاهراً تصادفی رویدادها در جریان یک تحول پراهمیت که برای چند سال ادامه داشته، تحولات مهم و تیبیک در کل اروپا، آشکار شود. و از این رو، مطابق با درک نویسنده، برای ریشه یابی حوادث سیاسی، در تحلیل نهایی باید علت های اقتصادی آن اتفاقات را توضیح داد.

اگر حوادث و مجموعه ای از رویدادها، طبق تاریخ موجود و جاری قضاوت شوند، بازگشت به دلایل غائی علل اقتصادی هرگز ممکن نخواهد بود. حتی امروز، که مطبوعات تخصصی چنین مطالب غنی ای را منتشر میکنند، حتی برای کشوری مانند انگلستان، غیرممکن است که تحولات هر روزه در صنعت و تجارت در بازار جهانی و تغییراتی که در شیوه های تولید را به صورتی که بتوان جمعبندی قابل تعمیم برای هر لحظه از زمان را استنتاج کرد، نادیده گرفت. بدون توجه کردن به این عوامل همواره متغیر اقتصادی، که مهمترین آنها، عموماً در پروسه زمانی طولانی و در حوزه های ناشناخته، پیش از آن که ناگهان خود را با فشار به سطح رسانده و محسوس سازند، نمیتوان رویدادها و مجموعه ای از حوادث را ارزیابی و قضاوت کرد. یک نگاه روشن جامع به تاریخ اقتصادی یک دوره معین، هرگز هم زمان و در حین اتفاقات همان دوره قابل حصول نیست، و تنها در دوره بعد، پس از آن که ماتریال برای این کار گردآوری و دسته بندی شدند، ممکن میگردد. آمار یک کمک ثانویه و لازم برای این کار است که البته همیشه با سیر حوادث و رویدادها، تاخیر دارند. به این دلیل، در تاریخ جاری بیش از حد معمول لازم شده است که فقط این مهمترین عامل به صورت یک فاکتور ثابت در نظر گرفته شود، و وضعیت اقتصادی موجود در ابتدای هر دوره مورد نظر را برای تمامی آن دوره معین، غیرقابل تغییر فرض کرد. و اگر تغییراتی در این وضعیت مد نظر قرار میگیرند، فقط به این خاطر است که خود حوادث تغییر شکل داده اند و بنابراین ارزیابی ها با بروز شکل تغییرات حوادث، نیز تغییر کرده اند. بنابراین، روش ماتریالیستی در اینجا باید غالباً به تعقیب کشمکشهای سیاسی که از مبارزه بین منافع طبقات اجتماعی موجود و جناحهای این طبقات که ناشی از تحولات اقتصادی است، بپردازد. این متد ماتریالیستی باید نشان بدهد که احزاب سیاسی، کمابیش بیان سیاسی طبقات و جناحهای آنها هستند. بدیهی است که این چشم پوشی غیرقابل اجتناب از تغییرات جاری وضعیت اقتصادی، که اس اساس تمامی پروسه هائی است که باید مورد بررسی قرار گیرند، باید منبع اشتباه و خطا باشد. اما همه شرایط لازم برای تبیین کامل تاریخ جاری، به طور اجتناب ناپذیر منابع خطا و اشتباهات را هم در بر میگیرد — که البته این، هیچ کس را از نوشتن تاریخ جاری باز نمی دارد. هنگامی که مارکس این اثر را به دست گرفت، منابع خطای مورد اشاره حتی از این هم غیرقابل اجتناب تر بود. تعقیب تغییر و تحولات اقتصادی در جریان انقلاب در دوره ۴۹-۱۸۴۸ و با حتی گوشه چشمی به آنها داشتن به طور هم زمان، خیلی ساده ناممکن بود. این حقیقت در ماه های تبعید مارکس در لندن، در پاییز و زمستان ۵۰-۱۸۴۹، نیز صدق میکرد. و این دقیقاً زمانی بود که مارکس شروع به نوشتن این اثر کرد. و علیرغم همه این شرایط نامساعد، اشراف بر؛ و دانش دقیق او چه از وضعیت اقتصادی فرانسه پیش از انقلاب فوریه و چه تاریخ سیاسی این کشور پس از آن واقعه این امر را برای او ممکن کرد که تصویری از وقایع به دست دهد که روابط درونی آنها را به صورتی که تا قبل از آن هرگز میسر نبود ارائه دهد، که بعدها از آزمون مضاعفی که توسط خود مارکس انجام شد سرفراز بیرون آمد.

که حداقل فصل اول دوره انقلابی به پایان رسیده، و تا وقوع یک بحران اقتصادی جهانی نمیتوان انتظاری چیزی را داشت. به این خاطر ما به عنوان «خائنین به انقلاب» از سوی کسانی که بعدها تقریباً بلا استثنا از در صلح و سازش با بیسمارک درآمدند، البته تا جایی که بیسمارک برای آنان ارزشی قائل بود، طرد شدیم.

اما تاریخ نشان داد که ما نیز بر خطا بوده ایم، و آشکار کرد که نقطه نظر ما در آن زمان نیز توهم بوده است. حتی بیش از این، تاریخ نه فقط مفاهیم نادرستی که در آن زمان قبول داشتیم را به دور افکند، بلکه به طور کامل شرایطی که پرولتاریا تحت آن باید مبارزه کند را متحول کرد. شیوه نبرد ۱۸۴۸ امروز از هر بابت منسوخ است، و این نکته ای است که بررسی دقیقتری با توجه به شرایط موجود را می طلبد.

نتیجه همه انقلابات تا امروز جابجایی فرانروایی یک طبقه با فرمانروایی طبقه دیگر بوده است؛ اما همه طبقات فرمانروا تا به اکنون تنها اقلیتهای کوچکی نسبت به توده های مردم دنباله رو خود بوده اند. بنابراین، یک اقلیت فرمانروا سرنگون میشد، و اقلیت دیگری سکان دولت را به دست میگرفت و نهادهای دولتی را منطبق با منافع خویش بازسازی میکرد. بنابراین، هر بار، یک گروه اقلیت، بر میناء و منطبق بر درجه معینی از توسعه اقتصادی، به صحنه می آمد و توان این را می یافت که رهبری را به دست گیرد؛ و تنها و تنها به این دلیل، اکثریت دنباله رو یا به نفع اقلیت در انقلاب شرکت میکرد یا به سادگی در آن هضم و ذوب میشد. اما اگر از محتوای مشخص در هر مورد خاص صرف نظر کنیم، متوجه خواهیم شد که فصل مشترک همه این انقلاب ها آن بود که، انقلاب اقلیت بودند. حتی زمانی که اکثریت در آن شرکت میکرد، آگاهانه و یا نا آگاهانه، این کار را در خدمت یک اقلیت انجام میداد. اما به این علت، یا حتی به سادگی به علت رویکرد منفعل و دنباله روی اکثریت، این اقلیت چنین ظاهر میشد که گوئی نماینده تمامی مردم است. به عنوان یک قاعده، پس از یک موفقیت بزرگ اولیه، اقلیت پیروزمند دچار انشعاب میشد؛ یک نیمه با آن چه به دست آمده بود خوشنود و نیمه دیگر میخواست که باز هم پیش برود و خواسته های جدیدی را مطرح کند که واقعا یا ظاهراً به سود اکثریت عظیم توده ها به نظر آیند. این را با انقلاب اقتصادی که از سال ۱۸۴۸ تاکنون قاره را به تسخیر درآورده و باعث شده تا صنعت بزرگ در فرانسه، اتریش، مجارستان، لهستان و اخیراً در روسیه ریشه بگیرد و آلمان به یک کشور آشکارا صنعتی درجه اول تبدیل شود، نشان داده است. و البته همه اینها بر یک مبنای سرمایه داری تکوین یافته و از این رو در سال ۱۸۴۸ ظرفیت بزرگی برای گسترش وجود داشته است. اما دقیقاً این انقلاب صنعتی است که در همه جا روابط طبقاتی را به وضوح آشکار کرده است، و مجموعه ای از اشکال بینابینی که از زمان مانوفاکتورها و در اروپای شرقی حتی از زمان اصناف به ارث رسیده بود را زائل، و یک بورژوازی اصیل و یک پرولتاریای صنعتی اصیل در مقیاس بزرگ ایجاد کرده و آنها را به صحنه اصلی تکامل اجتماعی رانده است. اما، به این خاطر، مبارزه بین این دو طبقه بزرگ که در ۱۸۴۸ در خارج از انگلستان تنها در پاریس و حداکثر چند مرکز صنعتی بزرگ محدود بود، اکنون در سراسر اروپا گسترده شده و به درجه ای که در ۱۸۴۸ قابل فهم نبود، رسیده است. در آن زمان بسیار بودند انجیلهای رازآلود فرقی گوناگون با نسخه درمان همه دردها؛ و امروز، تنها نظریه عموماً پذیرفته شده و درخشان مارکس که با بُرایی و عمق، اهداف نهایی مبارزه را بیان میکند. در آن زمان توده ها در محاصره ذهنیتهای محلی گری و ملیت بودند و متفرق، تنها با احساس رنج مشترک

الغاء کار مزدی، الغاء و حذف سرمایه، و الغاء و حذف رابطه متقابل بین کار مزدی و سرمایه، نهفته است».

از این رو، اینجا، برای اولین بار، مطالبه و طرحی فرموله میشود که در آن، سوسیالیسم کارگری، مدرن و شفاف و تیز، تفاوتهای خود را هم با آثار و میراثهای گوناگون سوسیالیسم فنودالی، بورژوائی، خرده بورژوائی و غیره؛ و هم با جامعه مغشوش کالاهای اشتراکی سوسیالیسم تخیلی و کمونیسم کارگری بدوی [aturwüchsigen] نشان میدهد.

اگر مارکس بعدها فرمول را بسط داد تا کنترل وسایل مبادله را نیز شامل شود، این تعمیم که در هر صورت پس از احکام مانیفست کمونیست، امری بدیهی و آشکار بود، تنها مکمل نظریه اصلی بود.

اندک شماری از مدعیان عقل کل در انگلستان بطور دیر هنگام گفتند "وسائل توزیع" نیز باید به جامعه سپرده شود. این جنٹلمن ها به سختی میتوانند توضیح بدهند که این وسایل اقتصادی توزیع، متفاوت با ابزار تولید و وسائل مبادله، معنی دیگری جز ابزار سیاسی توزیع ندارد. یعنی منظور آقایان مالیات ها، اعانه به فقرا و خیرات و حسنات و از نوع بخشش ایالت *Sachsenwald* (۲). در نزدیکی هامبورگ است که امپراطور ویلیام اول در سال ۱۸۷۱ به بیسمارک اهدا کرد. اما، اولاً، اینها هم حالا در تملک جامعه، یا به شکل مالکیت دولت و یا ایالات، هستند، و ثانیاً اینها دقیقاً چیزهایی هستند که ما در پی الغاء و حذف آنها هستیم.

* * *

هنگامی که انقلاب فوریه رخ داد همه ما، تا آنجا که درک ما از شرایط و سیر جنبشهای انقلابی اجازه میداد، تحت تاثیر تجربه تاریخی قبلی، به ویژه تجربه فرانسه بودیم. در حقیقت، انقلاب فرانسه بود که بر همه تاریخ اروپا از ۱۷۸۹ به بعد، سیطره داشت، که اکنون بار دیگر شاهد علائمی از همانجا برای پیشروی بسوی تغییرات انقلابی هستیم.

بنابراین طبیعی و اجتناب ناپذیر بود که استنتاج های ما از سرشت و سیر انقلاب در پاریس در فوریه ۱۸۴۸، انقلاب پرولتاریا، متأثر از خاطرات ما از نمونه های انقلاب ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ باشد. علاوه بر این، هنگامی که قیام پاریس در شورشهای پیروزمند در وین، میلان و برلین پژواک یافت، هنگامی که کل اروپا تا پشت مرزهای روسیه به جنبش پیوستند؛ هنگامی که در پاریس، در ژوئن، اولین نبرد بزرگ برای قدرت بین پرولتاریا و بورژوازی در گرفت؛ هنگامی که پیروزی طبقه، چنان بورژوازی تمامی اروپا را به وحشت انداخت که به آغوش ارتجاع سلطنت فنودالی که تازه واژگون شده بود پناه برد. - برای ما شکی باقی نگذاشت که تحت شرایط پدید آمده، نبرد عظیم تعیین کننده، تازه آغاز شده است. این که این نبرد را باید در یک تسلسل زمانی واحد، طولانی و پر پیچ و خم انقلابات به پیش برد، و آن که این نبرد تنها با پیروزی نهایی پرولتاریا به پایان خواهد رسید.

پس از شکستهای ۱۸۴۹ ما به هیچ وجه شریک توهمات دمکراتهای عوام گرا که در دولتهای موقت آینده و در دنیای بیرون از واقعیت زندگی میکردند، نبودیم. این تیپ دمکرات ها روی پیروزی سریع و برق آسای «مردم» بر «ستمگران» حساب میکردند؛ و ما بعد از ساقط کردن «ستمگران» به مبارزه ای طولانی بین نیروهای آشتی ناپذیر و ظاهراً پنهان در میان همان «مردم» فکر میکردیم. دمکراتهای عامی جهش دوباره جرقه ها در میان «مردم» را در امروز و فردا انتظار میکشیدند؛ ما در آغاز پاییز ۱۸۵۰ اعلام کردیم

پاریس، جرقه یک شورش پیروزمندانه را زد. یک بار دیگر ثابت که در پاریس تنها یک انقلاب پرولتاریائی ممکن است. پس از این پیروزی، خود قدرت، کاملاً رها شده، و بدون منازعه به دست طبقه کارگر افتاد. و یک بار دیگر، بیست سال پس از زمان توصیف شده در نوشته ما، اثبات شد که تا چه اندازه این حکومت طبقه کارگر هنوز ناممکن بود. از یک سو، فرانسه پاریس را بی یار و یاور تنها گذاشت و هنگامی که پاریس از گلوله های مک ماهون در خون غرق میشد، فرانسه نظاره گر بود. و از سوی دیگر، کمون انرژی خود را در نزاعی بی فایده و بی ثمر که بین دو حزب بلانکیستها (اکثریت) و پرودونیستها (اقلیت) که هیچ یک نمیدانستند چه باید کرد، به هدر داد. خود آن دسته بندیها، انرژی کمون را از درون به مصرف رساندند و در نتیجه، کمون دچار انشعاب شد. آن پیروزی که در ۱۸۷۱ همچون گنج بادآوردی به دست آمد، به همان اندازه شیخون ناگهان ۱۸۴۸ بی ثمر بود.

تصور میشد که پرولتاریای رزمنده سرانجام با کمون پاریس مدفون شده است. اما کاملاً برعکس، پرولتاریا مهر احیاء بر قدرت خود را بر تاریخ کمون و جنگ فرانسه - آلمان زده است. تسلیح همگانی برای همه افراد قادر به حمل سلاح، و به این ترتیب تشکیل ارتشی که فقط میتوانست با واحد میلیونی شمرده شود، و مطرح کردن سلاح آتشین و موشک اندازها و مواد منفجره که تا آن زمان بی سابقه بودند، تماماً مسئله جنگ را دگرگون کرد. این انقلاب از یک سو، بر جنگ بناپارتیستی به طور برگشت ناپذیر، نقطه پایان گذاشت. و بدین ترتیب اثبات کرد که پیشرفت مسالمت آمیز صنعت، بدون اینکه هر جنگ جهانی بی سابقه و به مراتب جنایتکارانه تر، را ناممکن کند، میسر نیست. از سوی دیگر، این وضعیت سبب افزایش هزینه های نظامی با تصاعد هندسی شده، و در نتیجه تحمیل بیش از حد مالیات، فقیرترین طبقات را به آغوش سوسیالیسم انداخت. الحاق آلاس و لورن، که علت اولیه رقابت دیوانه وار تسلیحاتی بود و باعث شد تا بورژوازی شوونیست فرانسه و آلمان خرخره یکدیگر را بچوند، برای کارگران دو کشور به عامل اتحاد تبدیل شد، و سالروز کمون پاریس به نخستین تعطیلی همگانی تمام پرولتاریا تبدیل شد.

جنگ ۷۱ - ۱۸۷۰ و شکست کمون پاریس، همان گونه که مارکس پیش بینی کرده بود، مرکز ثقل جنبش کارگری اروپا را از فرانسه به آلمان منتقل کرد. برای فرانسه، سالها زمان لازم بود تا پس از ماه می خونین ۱۸۷۱ سلامت خود را باز یابد. در جانب دیگر، در آلمان، جایی که صنعت قوام گرفته و به روشی گلخانه ای و به یمن میلیاردهای فرانسوی (۶) با سرعتی فزاینده توسعه مییافت، سوسیال دمکراسی با سرعتی دوچندان رشد میکرد. به یمن استفاده هوشمندانه کارگران آلمانی از حق رای همگانی در ۱۸۶۶، رشد شگفت آور حزب طبق ارقام غیرقابل تردید بر همه جهانیان آشکار شده است: ۱۰۲۰۰۰ رای به سوسیال دمکراتها در ۱۸۷۱، ۳۵۲۰۰۰ در ۱۸۷۴، و ۴۹۳۰۰۰ در ۱۸۷۷.

این پیشروی از جانب بالاترین اتوریتها، در شکل تصویب قانون ضد سوسیالیستی (۷) برسمیت شناخته شد. حزب بطور موقت کمی افت کرد و رقم آراء در سال ۱۸۸۱ به ۳۱۲۰۰۰ تنزل کرد. اما این دیری نپایید. تحت فشار قانون فوق العاده، بدون داشتن مطبوعات و انتشارات، فاقد سازمان قانونی و محروم از حق تجمع و گرد همائی، رشد سریع بطور انکار ناپذیر خود را نشان داد: ۵۵۰۰۰۰ در ۱۸۸۴، ۷۶۳۰۰۰ در ۱۸۸۷، و یک میلیون و ۴۲۷۰۰۰ در سال ۱۸۹۰. دست و پای دولت فلج شدند. قانون ضد سوسیالیستی ناپدید

به هم متصل بودند، در شرایط تکامل نیافته اجتماعی، با استیصال بین شور و شوق و ناامیدی و سرخوردگی در نوسان بودند؛ امروز ارتش واحد عظیم بین المللی سوسیالیستها در مارش مقاومت ناپذیر و روز به روز گسترش یابنده از نظر کمی، سازمان، نظم، خرد و اعتماد به پیروزی سر برآورده است. اگر این ارتش بزرگ پرولتاریا هنوز به هدف خود دست نیافته است، اگر، این پرولتاریا هنوز از کسب پیروزی با یک ضربه کاری دور است، باید در یک مبارزه پرصلابت و منسجم به آرامی از موضعی به موضعی پیش رود، و همه اینها یک بار و برای همیشه اثبات میکند چرا انجام تحول اجتماعی در ۱۸۴۸ صرفاً به ضرب یک حمله ناگهانی ناممکن بود.

بورژوازی که به دو جناح سلطنتی تقسیم شده بود (۳) بیش از هر چیز برای پیش بردن فعالیتها مالی، به صلح و امنیت نیاز داشت. بورژوازی، اما، با یک پرولتاریای در واقع مغلوب اما هنوز تهدیدکننده که خرده بورژوازی و دهقانان بیشتر و بیشتر به گرد او جمع میشدند، و تهدید مداوم یک رویداد قهرآمیز، که در آن صورت مطلقاً چشم انداز برای به سرانجام رساندن فعالیتها را تیره و مبهم میساخت، روبرو بود. اوضاع بر این منوال بود؛ گویی همه چیز برای کودتای نیروی سومی، سفارش داده شده بود: یک مدعی دمکراسی، لویی بناپارت. در ۲ دسامبر ۱۸۵۱، با نیروی ارتش او بر شرایط پرتنش پایان گذاشت و آرامش درونی اروپا را تامین کرد، تنها برای آن که باز شدن دوره جدیدی از جنگها را مژده بدهد. دوره انقلاب ها از پایین در آن زمان به پایان رسید؛ و دوره ای از انقلاب های از بالا از پی آن آمد.

بازگشت به امپراتوری در ۱۸۵۱ دلیل تازه ای بر ناپختگی و نابالغی امیدها و انتظارات پرولتاریا در آن زمان بود. اما این خود آن بازگشت امپراطوری بود، که در عین حال شرایطی را ایجاد میکرد که تحت آنها، این امیدها به بلوغ می رسیدند.

آرامش داخلی، پیشرفت شکوفایی اقتصادی را فارغ از قید و بندها تضمین کرد؛ لزوم مشغول نگه داشتن ارتش و منحرف کردن امواج انقلابی به مسیر خارجی، موجب جنگی شد که بناپارت در پوشش « اصل ملیت ها» (۴) در صدد الحاق مناطق جدید به فرانسه بود. مقلد او، بیسمارک، همین سیاست را در پروس به کار گرفت؛ او نیز کودتای خود، انقلاب از بالا، را در ۱۸۶۶ بر علیه کنفدراسیون آلمان و اتریش، و نیز به همین میزان علیه مجلس کشمکش {konfliktkammer} (۵) به اجرا گذاشت. اما اروپا برای دو بناپارت بیش از حد کوچک بود، و بنابراین طنز تاریخ چنان مُقَدَّر کرد که بیسمارک بناپارت را سرنگون کند؛ و شاه ویلهلم پروس نه تنها امپراتوری کوچک آلمانی، بلکه جمهوری فرانسه را نیز تاسیس کند. اما حاصل نهایی این بود که استقلال و وحدت درونی ملتهای بزرگ در اروپا، بجز لهستان، تامین شد. در حقیقت این پروسه به طور نسبتاً محدودی به سرانجام رسید، اما در سطحی نسبتاً وسیع برای رشد طبقه کارگر و پیشروی اش بدون اینکه معضلات ملی و ناسیونالیستی دیگر موانع جدی بر سر راه آن باشند، قابل توجه بود. گورکنان انقلاب ۱۸۴۸ به وصی آن تبدیل شدند، و در کنار آنان پرولتاریا، وارث ۱۸۴۸، به شیوه ای تهدیدآمیز و در هیات انترناسیونال قد برافراشته بود.

پس از جنگ ۷۱ - ۱۸۷۰، بناپارت از صحنه محو شد و ماموریت بیسمارک به پایان رسید به طوری که او به موقعیت یک یونکر معمولی پس نشست. اما این دوره با کمون پاریس به پایان رسید. تلاش توطئه گرانه تییر (Thiers) برای سرقت توپ گارد ملی

هنوز با ما فاصله گرفته؛ و همه احزاب را ناچار کرده است تا از دیدگاهها و اعمالشان در برابر حمله ما در برابر انظار مردم، دفاع کنند. بعلاوه این به نمایندگان ما در رایشتاگ تریبونی داده است تا از طریق آن بتوانند با مخالفانشان در پارلمان و توده ها در بیرون از آن، با اتوریته و آزادی کاملاً متفاوت از آن چه در روزنامه ها و گردهمایی ها وجود دارد، صحبت کنند. از قانون ضدسوسیالیستی شان برای دولت و بورژوازی چه باقی ماند، وقتی کمپین های انتخاباتی و سخنرانی های سوسیالیستی در رایشتاگ مدام آن را در هم شکستند و نقض کردند؟

از این رو، با استفاده موفقیت آمیز از حق رای همگانی روش کاملاً جدیدی از مبارزه پرولتاریایی به صحنه وارد شد، و به سرعت اشکال قابل توجه تری به خود گرفت. دریافتیم که نهادهای دولتی که در آنها حاکمیت بورژوازی سازمان داده میشوند، حتی اهرمهای بیشتری در اختیار طبقه کارگر میگذارد تا با آنها به مصاف خود همان نهادهای دولتی برود. کارگران در انتخابات برای نهادها و موسسات ویژه شرکت کردند، با کاندید شدن برای شوراهای شهرداری ها تا دادگاههای اصناف و اطاق بازرگانی، آنها با بورژوازی در هر موقعیتی که پرولتاریا حرفی برای گفتن داشتند به رقابت برخاستند. و مشخص شد که بورژوازی و دولت از فعالیت قانونی حزب کارگران بیشتر از فعالیت غیرقانونی آنان، و از نتایج و پی آمدهای انتخابات بیشتر از نتایج حاصل از شورش، به وحشت افتاد.

به این دلیل، اینجا نیز شرایط مبارزه در اساس تغییر یافته بود. شورش و خیزش به سبک قدیم، جنگ خیابانی و برپا کردن باریکادها، که تا ۱۸۴۸ سرانجام هر کار را تعیین میکرد، ناعد زیادی منسوخ شد.

بگذارید در این مورد به دام توهمات نیافتیم؛ یک پیروزی واقعی در قیام و شورش علیه ارتش در نبردهای خیابانی، یک پیروزی به روالی که در جنگ بین دو ارتش اتفاق میافتد، یکی از نادرترین استثناهاست، و قیام کنندگانی که به این شیوه از پیروزی حساب کنند، نیز به همان میزان استثنائی و نادر اند. برای قیام کنندگان مسئله تنها این بود که روحیه نیروهای نظامی را تحت تاثیر خود قرار داده و آنها را به تسلیم وادارند، در حالی که امروز در جنگ بین ارتشهای دو کشور متخاصم، چنین اتفاقی نخواهد افتاد و یا نقش بسیار کمتری دارد. اگر شورشیان و قیام کنندگان در مقابله با ارتش و با این شیوه موفق شوند، یعنی اگر سربازان از نشان دادن عکس العمل اجتناب کنند و افسران سرهای خود را بر باد دهند، قیام پیروز شده است. اما اگر قیام کنندگان با آن شیوه موفق نشوند، آنگاه حتی اگر نیروهای ارتش در اقلیت باشند، این دیگر برتری در تجهیزات و آموزش، فرماندهی هماهنگ و کاربرد با برنامه نیروهای نظامی و نظم و انضباط است که حرف آخر را خواهد زد.

نهایت موفقیت یک قیام در عملیات تاکتیکی واقعی که فقط میتواند به دست آورد، بر پائی یک سنگر محکم در یک باریکاد و دفاع و حفظ آن است، دفاع از یک محله و یا شهر بزرگ به کنار.

پشتیبانی متقابل، تامین و به کارگیری نیروهای پشت جبهه، و در یک کلام عملیات برنامه ریزی شده و هماهنگ واحدها، حتی برای یک سنگر در باریکاد خیابانی تعیین کننده است و این در سطح بسیار محدود حتی برای آن یک سنگر در خیابان، معمولاً هرگز قابل تامین نیست، تا چه رسد به پیش بردن نبرد در یک شهر بزرگ.

شد؛ رای سوسیالیستها به یک میلیون و ۷۸۷۰۰۰، یعنی بیش از یک چهارم تمام آراء رسید. تمام تفلاهای حکومت و طبقات حاکمه، بیهوده، بی خاصیت و شکست خورده به سنگ روی یخ تبدیل شدند. نشانه این ناتوانی و استیصال — که از گزمه های شب گرفته و تا وزرای امپراتوری — با سرشکستگی به آن اذعان کردند، آنهم شکست بدست کارگران «مفلوک و بی سرو پا»، نشانه هائی با ارقام میلیونی بودند! دولت در انتهای بن بست و تنگنا؛ و کارگران در آغاز راه بودند.

اما، علاوه بر این، کارگران آلمان خدمت دیگری نیز به امر خود کردند، خدمتی که تنها به خاطر موجودیتشان در قالب قدرتمندترین، منظم ترین و رشد یابنده ترین حزب سوسیالیستی تحقق یافت. آنها، با نشان دادن این که چگونه میتوان از حق رای همگانی استفاده کرد، رفقاییشان را در سایر کشورها با سلاح جدیدی مجهز کردند: یکی از کارآمدترین سلاحها، حق رای عمومی (۸)

حق رای عمومی برای مدتی طولانی پیش از این در فرانسه وجود داشت، اما سوءاستفاده دولت بناپارتیستی از آن، آن را بی اعتبار ساخت. بعد از کمون نیز، دیگر حزب کارگری ای که از آن استفاده کند وجود نداشت. این حق رای در اسپانیا نیز، از زمان اعلام جمهوری وجود داشته است، اما طی سالیان متمادی در اسپانیا تحریم انتخابات، قاعده احزاب جدی اپوزیسیون بوده است. تجربه سویس نیز برای یک حزب کارگری چندان امیدوار کننده نبوده است. کارگران انقلابی کشورهای لاتینی به انتخابات به عنوان دوز و کلک دولت نگاه کرده اند. در آلمان داستان متفاوت بود. **مانیفست کمونیست** اعلام کرده است که چیره شدن در نبرد برای کسب حق رای همگانی و دموکراسی، یکی از مقدم ترین و مهمترین وظایف پرولتاریای مبارز است. و لاسال نیز دوباره این نکته را مورد تاکید قرار داده است. اکنون که بیسمارک خود را مجبور به دادن حق رای به عنوان تنها راه برای علاقمند کردن توده مردم به نقشه هایش دیده است، کارگران ما فوراً با شور و شوق به آن چنگ انداخته و قبل از هر کار، آگوست بیل را به اولین مجلس، رایشتاگ فرستاده اند. و از آن روز به بعد، کارگران با استفاده از نهاد رای همگانی هزار بار بیشتر از آن بهره گرفته اند. و این به عنوان الگویی برای کارگران همه کشورها عمل کرده است. حق رای، به بیانی که در برنامه مارکسیستی فرانسویها آمده است:

transformé de moyen de duperie qu'il a été jusqu'ici en instrument d'émancipation

«این ابزار را که قبلاً وسیله فریب بوده است، به سلاحی برای برای رهایی تبدیل کنید.» (۹). و اگر حق رای همگانی هیچ منفعتی برای ما نداشته باشد، میتوانیم تعداد خودمان را هر سه سال یکبار، آن هم بطور منظم و تثبیت شده بشماریم که چگونه با سرعت فزاینده بیشتر و بیشتر شد. این افزایش رای کارگران به همان نسبت اعتماد به پیروزی ما و ناامیدی مخالفانمان را نشان داد. و به این ترتیب به یکی از بهترین ابزار تبلیغاتی ما تبدیل شد، که به درستی ما را نسبت به قدرت خویش و مقیاس اندازه گیری قدرت مخالفانمان آگاه ساخت. به این ترتیب موقعیت ما را از مرتبه صفر به مقام دوم؛ و از منزلت جمعیتی خجالتی و تو سری خور و ساده لوح خارج کرد. اگر فقط این دستاوردها را در استفاده از حق رای همگانی در نظر داشته باشیم، بیش از حد کافی دستاورد داشته ایم.

اما تا همین حال هم دستاوردهائی بیش از این نصیب ما شده است. تبلیغات انتخاباتی بهترین وسیله برای تماس با توده مردمی است که

اما از آن زمان به بعد تغییرات بسیار زیادی، همگی به نفع ارتش، روی داده اند. اگر شهرهای بزرگ، بزرگتر شده اند، ارتشها به میزان بیشتری بزرگتر شده اند. از ۱۸۴۸ به بعد، پاریس و برلین کمتر از چهار برابر بزرگتر شده اند، اما تعداد پادگانها از این هم فراتر رفته است. با استفاده از راه آهن، پادگانها میتوانند در ظرف بیست و چهار ساعت به بیشتر از دو برابر افزایش یابند و در ظرف ۴۸ ساعت به ارتشهای عظیم تبدیل شوند. در ۱۸۴۸ تفنگ سرپر و با برد کم، و اکنون تفنگهایی با کالیبر کوچک و با قابلیت استفاده اتومات از خشاب، که بُرد آنها چهار برابر بیشتر، ده برابر دقیق تر و ده برابر سریعتر اند.

در آن زمان، شلیک گلوله توپ و خوشه ساچمه ها، به عنوان توپخانه و امروز گلوله های ترکش دار که فقط یکی از آنها کافی است تا بهترین سنگرها را ویران کند. در آن زمان، کلنگ برای شکستن دیوارهای مقاوم در برابر آتش سوزی، و امروز جعبه دینامیت.

از آن سو، همه شرایط برای شورشیان بدتر شده است. وقوع یک قیام که در آن همه بخشهای مردم از آن طرفداری کنند، به سختی امکان دارد؛ در مبارزه طبقاتی، اقبال بینابینی در تمامی حالات محتمل، هرگز منحصر به گرد پرولتاریا صف نمی بندند، بطوری که در مقایسه با نیروهائی که دور بورژوازی گرد آمده است، این دومی ها در یک شب آرام ناپدید شوند.

اگر سربازان تعلیم دیده بیشتری به قیام کنندگان ملحق شوند، مسلح کردن آنان بسیار مشکل خواهد بود.

تفنگهای شکاری و تفریحی که در فروشگاههای اسلحه فروشی یافت میشود، حتی اگر از قبل به خاطر برداشتن سوزن و چاشتی آنها به دستور پلیس غیر قابل استفاده نشده باشند، قابل مقایسه با تفنگهای خشاب دار سربازان، حتی در نبرد رو در رو، نیستند.

تا ۱۸۴۸ امکان این وجود داشت که هر کس مهمات اسلحه خود را با باروت و سرب تهیه کند. اما امروز خشاب یک تفنگ از تفنگ دیگر متفاوت است که فقط در یک نقطه به یکدیگر شبیه اند:

آن که همه محصول پیچیده صنعت بزرگ اند. بنابراین به صورت آماتور و فی البداهه - *ex tempore* - نمیتوان آنها را ساخت. در نتیجه اغلب تفنگها مادام که مهمات مناسب و مختص به آنها در دسترس نباشند، غیرقابل استفاده اند.

و بالاخره، از ۱۸۴۸ به بعد، محله ها و مناطق مسکونی جدید در شهرهای بزرگ و در امتداد خیابانهای طویل، مستقیم و پهن ساخته شده اند که کارائی توپ و تفنگ را به حد کمال رسانده اند. یک انقلابی باید دیوانه باشد که با انتخاب خود، محله های کارگری در شمال یا شرق برلین را برای یک نبرد در باریکاد خیابانی انتخاب کند.

آیا این بدان معناست که در آینده، جنگ خیابانی دیگر نقشی نخواهد داشت؟ قطعاً خیر. این فقط به این معنی است که از ۱۸۴۸ به بعد، شرایط برای مبارزان غیر نظامی بسیار نامساعد تر و برای ارتش بسیار مساعدتر شده است.

در آینده، جنگهای خیابانی میتوانند به پیروزی برسند فقط آنگاه که این اوضاع نا مساعد با عوامل دیگری بر طرف شوند. چنان پیروزیهایی به ندرت در آغاز انقلاب حاصل میشوند، بلکه در مراحل بعدی و با نظر گرفتن و توجه به فاکتورهای بزرگتر، پیروزی ممکن

تمرکز نیروهای نظامی در یک نقطه تعیین کننده البته در این جا، بی نیاز از توضیح است. چرا که دفاع منفعل شکل غالب نبرد است، استثنائاً حمله های پراکنده به شکل پیشروی و ضربه به مواضعی از دشمن انجام میشود، که معمولاً به اشغال سنگرهای محدود میماند که سربازان از آن عقب نشینی و آنها را ترک کرده اند. علاوه بر این، ارتش دارای توپخانه و لشکرهای کاملاً مجهز و مهندسان آموزش دیده، و جنگ افزارهایی است که قیام کنندگان کاملاً از آنها محروم اند. شگفتآور نیست که نبرد در سنگرهای خیابانی با بیشترین قهرمانیها در ژوئن ۱۸۴۸ - در پاریس، اکتبر ۱۸۴۸ در وین، و می ۱۸۴۹ در درسدن همگی، شکست خوردند. چرا که رهبران قیام با معیارهای صرفاً نظامی و فارغ از توجه به ملاحظات سیاسی عمل کردند و نیروهای تحت فرمان آنها نیز به آن رویکرد ناب نظامی، اعتماد کردند.

پیروزی های پی در پی و متعدد قیام کنندگان تا ۱۸۴۸ دلایل مختلفی دارد. در پاریس در ژوئیه ۱۸۳۰ و فوریه ۱۸۴۸، مانند بسیاری از نبردها در باریکادهای خیابانی اسپانیا، یک گارد شهری بین قیام کنندگان و ارتش، حائل بود. این گارد یا مستقیماً در کنار قیام بود یا بنا به رویکرد بینابینی و متزلزل، باعث تردید و دودلی در میان سربازان ارتش میشد. بعلاوه آن گارد شهری به قیام اسلحه و مهمات میرساند. اگر گارد شهری در اسپانیا، مانند آن چه در ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس اتفاق افتاد، با قیام مخالفت میکرد، قیام شکست میخورد. در برلین در ۱۸۴۸ مردم تا حدی به دلیل تقویت قابل توجه به شکل پیوستن نیروهای رزمنده در شامگاه و صبحگاه ۱۹ مارس؛ و تا حدی در نتیجه فرسودگی سربازان ارتش و جیره اندک آنها، و سرانجام تا حدی به دلیل فلج شدن آنها تحت فرماندهانی که دست و پای خود را گم کرده بودند، پیروزی حاصل کردند. اما در همه این موارد پیروزی در نبرد به خاطر آن بود که سربازان واکنشی نشان ندادند، زیرا افسران فرمانده، توانایی تصمیمگیری را از دست داده بودند. بنابراین، حتی در زمان نبردهای خیابانی کلاسیک، سنگر و حفظ آن بیشتر اثری روانی داشت تا مادی و نظامی. سنگر و حفظ آن، ابزار تشویق و تقویت اراده برای ادامه رزم بود. اگر تا تأمین این روحیه عزم و اراده، سنگر بر پا میماند، پیروزی ممکن بود، در غیر این صورت نتیجه، شکست بود. این نکته مهم و اساسی، هنگامی که چشم انداز آینده و محتمل نبردهای خیابانی آتی مورد بررسی قرار میگیرد، را باید در نظر داشت.

[این جمله در «دی نیو زایت» و در نسخه ۱۸۹۵ «مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰ - ۱۸۴۸»، حذف شده است.]

به گذشته و به همان سال ۱۸۴۹ برگردیم، این چشم انداز کاملاً تیره و تار بود. در همه جا بورژوازی با حکومت ها چفت شده بود، «فرهنگ و مالکیت» ستایش شد و حرکت ارتش علیه قیام را جشن گرفتند. باریکاد و سنگر خیابانی، نقش سحرآمیزش را از دست داد، سربازان دیگر در پشت سنگرها «مردم و خلق» را نمیدیدند، آن خلق دیگر با القابی چون: یاغی، خرابکار، غارتگر و انگل اجتماعی نامیده میشدند. افسران، دیگر آن ردای ایام جنگهای خیابانی را از تن در آورده و دیگر نیازی نبود که مستقیماً و بدون حمایت آتش سربازان، بسوی قلعه هائی که ناشیانه ساخته شده بودند پیشروی کنند. آنها برعکس، بقایای سنگرهای واگذار شده را با عبور از باغها و حیاط ها و منازل، دور میزدند. و این دیگر، با استفاده از کمترین مهارت ها، در ۹ مورد از ۱۰ مورد به سرانجام رسیده بود.

جلب کنند.

در فرانسه نیز کار تبلیغی آرام و فعالیت پارلمانی به عنوان وظایف عاجل حزب برسمیت شناخته شده است و موفقیت‌هایی هم در این رابطه حاصل شده است. نه تنها بسیاری از شهرداری‌ها تماماً بدست سوسیالیستها افتاده اند، ۵۰ سوسیالیست، بر کرسی‌های پارلمان نشسته اند و تاکنون توانسته اند سه وزیر و یک رئیس‌جمهور را پائین بکشند.

سال گذشته در بلژیک کارگران، حق رای همگانی (۱۱) را تحمیل کردند و توانستند در یک چهارم حوزه‌های انتخاباتی، موفقیت کسب کنند.

در سوئیس، ایتالیا، دانمارک، آری حتی در بلغارستان و رومانی سوسیالیستها به نمایندگی پارلمان برگزیده میشوند. در اتریش همه احزاب پذیرفته اند که دیگر نمیتوانند مانع ورود ما به شورای سلطنتی شوند. ما قطعاً وارد این شورا خواهیم شد، مساله مورد مناقشه اکنون این است که ما از کدام در وارد شورای سلطنت خواهیم شد؟ حتی در روسیه، ما داریم به زمسکی سائیر (۱۲) معروف – همان مجلس ملی که نیکلای جوان در برابر آن مقاومت بیهوده ای به خرج داد – حتی در آن جا میتوانیم با اطمینان درباره داشتن نماینده، حساب کنیم.

البته، رفقای خارجی ما حق انقلاب کردن را به هیچ وجه از خود سلب نمیکند. حق انقلاب کردن، در نهایت تنها "حق تاریخی" واقعی است، تنها حقی که همه دولتهای مدرن بدون استثناء مشروعیت و حقانیت خود را از آن گرفته اند. این حق، شامل «مک لنبورگ» که انقلاب اشرافی اش در سال ۱۷۵۵ با «توافقنامه موروثی» به پایان رسید؛ و با اینحال خصلت مشعش فنودالیسم آن امروز هم با برجا مانده است، نیز میشود. (۱۳)

حق انقلاب چنان بدون اما و اگر در افکار عمومی مورد پذیرش قرار گرفته است که حتی ژنرال بوگوسلاوسکی حق خود برای دست زدن به کودتا را با حق انقلاب توجیه میکند. بوگوسلاوسکی برای رفع اتهام از خود در محضر قیصر اش، منحصرأ به همان حق انقلاب مردمی و خلقی ارجاع میدهد.

اما هر چه در کشورهای دیگر اتفاق بیفتد، سوسیال دمکراتهای آلمان جایگاه خاصی پیدا کرده اند و از این رو، دستکم در آینده کوتاه مدت، وظیفه خاصی بر دوش دارند. دو میلیون رای دهنده ای که سوسیال دمکراتها به سوی صندوقهای آراء میفرستند، همراه با مردان و زنان جوان حامی آنها که در انتخابات رای نداده اند، پُر تعدادترین، فشرده ترین توده و قاطعترین "نیروی شوک آور" ارتش بین المللی پرولتاریا هستند.

این توده تا همین حالا بیش از یک چهارم آراء به صندوق ریخته شده را تشکیل داده است؛ و همان گونه که انتخابات میان دوره ای برای مجلس نمایندگان (رایش‌تاک)، انتخابات محلی در ایالت‌های مختلف، انتخابات شوراهای شهرداری و دادگاههای صنفی نشان میدهد، این تعداد دائماً در حال افزایش است. این رشد به صورتی خودانگیخته، مستحکم و غیر قابل مهار و در همان حال با آرامش یک پروسه طبیعی ادامه یافته است و همه دخالت‌های دولت در برابر آن پروسه عقیم مانده است.

امروز حتی، ما میتوانیم روی دو میلیون و دویست و پنجاه هزار رای حساب کنیم. اگر این پیشروی به همین روال ادامه یابد، تا پایان

است. آنگاه در آن مراحل بعدی، همانطور که طی تمام پروسه انقلاب کبیر فرانسه و یا در ۴ سپتامبر و ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰، پاریس، روی دادند، تاکتیک یورش آشکار و مستقیم به باریکادهای پاسیو و منفعل، ارجحیت دارند.

آیا خواننده اکنون متوجه میشود چرا کسانی که خود را آماده کرده بودند که در پی آن رویدادها به قدرت برسند، میخواهند با «حسن نیت» شان ما را به جایی بکشانند که در آنجا صدای تیراندازی تفنگ‌ها شنیده میشود و شمشیرها تکه پاره میکنند؟ چرا آن‌ها امروز ما را در آن دوره به یزدلی متهم میکنند؟ زیرا ما نمیخواهیم بدون آمادگی قبلی به جنگ خیابانی، جایی که پیشاپیش مطمئنیم در آن شکست خواهیم خورد، وارد بشویم. چرا آنها اصرار دارند که ما حتی برای یک بار نقش گوشت دم توپ را بازی کنیم؟

این جنتمن‌ها، تمام کمپین‌ها و عریضه‌ها و مطالباتشان را بیهوده و مطلقاً برای هیچ، روی میز گذاشتند. ما احمق نیستیم. آنان مجازاند که از دشمن خود بخواهند که در جنگ بعدی، او، باید تاکتیک نبرد ستونی، از نوع رهبری جنگ توسط فریتس قدیم، [فردریک سوم] و یا نبرد همه ستون‌های گردان در واگرام و واترلو (۱۰) را در حالی که خود فرمانده چاشنی تفنگ اش را روی ضامن گذاشته است، بپذیرد.

اگر شرایط در مورد جنگ بین کشورها تغییر کرده است، به همان میزان در مورد مبارزه طبقاتی نیز صادق است. زمان حملات غافلگیر کننده، زمان انقلاب‌هایی که توسط اقلیتی آگاه و حاکم بر توده‌های نا آگاه، رهبری میشد، سپری شده است. وقتی مسئله تحول در سازمان اجتماعی در میان است، خود توده‌ها باید در آن تغییر و تحولات دخیل باشند، و با رگ و پوست درک کرده باشند که مساله چیست و برای چه مبارزه میکنند.

تاریخ پنجاه ساله اخیر این را به ما آموخته است. اما برای آن که توده مردم درک کنند که چه باید کرد، کار طولانی و پیگیر لازم است. و این دقیقاً همان کاری است که ما اکنون دنبال میکنیم، کاری که موفقیت در آن دشمن را به نومیدی سوق خواهد داد.

در کشورهای لاتین نیز این موضوع نیز بیشتر و بیشتر در حال روشن شدن است که تاکتیک‌های قدیمی باید مورد تجدیدنظر قرار گیرند. همه‌جا پیروی از نمونه آلمان در استفاده از حق رای همگانی و بدست آوردن همه پستها و موقعیت‌هایی که در دسترس ماست، دنبال شده است، همه‌جا انجام حملات و پیشرویهای فکر نشده و تدارک دیده نشده، به تاریخ پیوسته است.

[در «دی نیو تسایت» و نسخه ۱۸۹۵ آلمانی «مبارزه طبقاتی در فرانسه»، جمله: همه‌جا انجام حملات و پیشرویهای فکر نشده و تدارک دیده نشده، به تاریخ پیوسته است، حذف شده است.]

در فرانسه، جایی که طی بیش از صد سال صحنه انقلاب‌های پی در پی بوده است، جایی که هیچ حزبی را پیدا نمی‌کنید که سهمی در قیام‌ها، نقشه‌هایی برای دخالت و سایر اعمال انقلابی نداشته است. از این نظر در فرانسه، کشوری با این مشخصات طی آن صد سال، که دولت‌ها به ارتش خود اعتماد نکرده و در کشوری که شرایط روی هم رفته برای یک قیام در مقایسه با آلمان مساعد تر بوده است، آری حتی در فرانسه، سوسیالیستها بیش از پیش در حال درک این نکته هستند که هیچ پیروزی تضمین شده ای مقدور نیست، مگر آن که نخست توده‌های وسیع مردم، در اینجا دهقانان را، بسوی خود

قرن ما بخش اعظم اقتدار متوسط جامعه، خرده بورژوازی و دهقانان کوچک، را از آن خود خواهیم کرد، و به چنان نیروئی تعیین کننده در کشور تبدیل خواهیم شد که سایر نیروها، چه بخواهند یا نه، مجبور به سر فرود آوردن در برابر خواهند بود.

حفظ تداوم و انسجام این رشد بی وقفه تا سرانجام مرزهای کنترل حکام وقت را در هم نوردند، و به هرز نبردن آن در کشمکشها و زد و خوردها در میان پیشاهنگ ها و پیشقراولان، برای روزهای سرنوشت ساز، وظیفه اساسی ما است. [در «دایت نیو تسایت» و نسخه آلمانی ۱۸۹۵ مبارزه طبقاتی در فرانسه، جمله: «به هرز نبردن آن در کشمکشها و زد و خوردها در میان پیشاهنگ ها و پیشقراولان، تا روزهای سرنوشت ساز»، حذف شده است.]

و تنها یک وسیله قادر است رشد یکنواخت نیروهای رزمنده سوسیالیست در آلمان را به طور موقت متوقف کند و حتی برای مدتی به عقب براند: یک درگیری در مقیاس بزرگ با ارتش، یک خونریزی مانند آن چه در ۱۸۷۱ در پاریس اتفاق افتاد. در درازمدت بر این مانع هم میتوان چیره شد.

از میان برداشتن و نابودی حزبی میلیونی، حتی با استفاده از تمام تفنگهای خشابی اروپا و امریکا بیش از حد مشکل است.

اما چنانچه سیر معمول روندها متوقف شود، و یا شاید اگر این نیروی شوک آور در لحظه بحرانی در دسترس نباشد، نبرد قطعی به تعویق خواهد افتاد و همراه افزایش در کمیت، به درازا خواهد کشید.

[در دایت نیو تسایت و نسخه آلمانی ۱۸۹۵ مبارزه طبقاتی در فرانسه کلمات: «در نبرد قطعی شاید نیروی شوک آور در دسترس نباشد»، حذف؛ و به جای «نبرد قطعی»، کلمه «تصمیم» چاپ شده است.]

طنز تاریخ جهان، همه چیز را وارونه کرده است. ما «انقلابیون»، ما «سرنگونی طلب ها»، بسیار بیشتر در پی روش های قانونی هستیم تا روش های غیر قانونی و سرنگونی طلبانه.

احزاب نظم، آنطور که خود را چنین مینامند، تحت شرایط قوانینی که خودشان آورده اند، دارند متلاشی میشوند. آنها نومیدانه هم آوا با اودیلون باروت (Odilon Barrot) فریاد میزنند: *la légalité nous tue*، قانونگرایی، مرگ ماست (۱۴)؛ در حالی که ما تحت این قانون گرائی، عضله هایمان قوی، صورت هایمان گل انداخته و انگار به زندگی جاودانه شبیه شده ایم. و اگر ما چنان دیوانه نباشیم که برای خشنود کردن آنان، به سوی جنگ خیابانی کشانده شویم، آنگاه دست آخر هیچ چیز برای آنها باقی نمی ماند جز اینکه خود را از شر این قانون گرائی لعنتی خلاص کنند.

با این وجود، آنها به وضع قوانین جدید علیه سرنگونی طلبان ادامه میدهند. دوباره همه چیز وارونه میشود. آیا مگر این ضدسرنگونی های فاناتیکی امروزی، همان براندازان دیروزی نیستند؟ نکند این ما بودیم که جنگ داخلی ۱۸۶۶ را راه انداختیم؟ انگار ما بودیم که شاه هانوفر، فرماندار منتخب هس و حاکمیت دوک ناسائو بر قلمرو قانونی و موروثی شان محروم کردیم و این نواحی موروثی را به خاک خود ملحق کردیم؟ (۱۵) عجب که این واژگون کنندگان فدراسیون آلمان و سه تاج و تخت، از دست سرنگونی طلبان مینالند! *Quis tulerit Gracchos de seditione querentes?* [چه

کسی میتواند گراچوس را تحمل کند وقتی او از دعوت به فتنه و طغیان شکایت میکند؟... مصرع ۲۴ از قطعه ۱۱ مجموعه اشعار طنز و لطیفه های "Juvenal" در قرن دوم میلادی] چه کسی میتواند به ستایشگران و زوّار بیسمارک اجازه دهد که سرنگونی طلبان را لعن و نفرین کنند؟

با اینحال، بگذار آنان قوانین ضد براندازی شان را به مرحله اجرا؛ و هر اندازه به اشکال سختگیرانه تری در آورند، بگذار تمام قوانین مجازات و جزائی را در دستهای خود، چون موم، بهر شکل که میخواهند در آورند. آنان به جایی نخواهند رسید و فقط دلایل بیشتری برای نشان دادن عجز و ناتوانی هایشان را به نمایش در خواهند آورد.

اگر آنها میخواهند به سوسیال دمکراسی ضربه ای کاری وارد کنند، مجبور خواهند شد که به شیوه های متفاوت متوسل شوند. آنان میتوانند فقط با معیارهای احزاب نظم سوسیال دمکرات ها را، که در حال حاضر قانون را کاملاً رعایت میکنند، ساقط کنند. و این به آن معنا خواهد بود که آنان بدون نقض قانون، قادر به انجام آن نخواهند بود.

آقای روسلر، بوروکرات پروسی، و آقای فون بوگوسلاوسکی، ژنرال پروسی، به آنها تنها راه هنوز ممکن مقابله با کارگران را نشان داده است: مقابله با کارگران در نبردهای خیابانی، که کارگران وسوسه نشدند به باریکادها کشانده شوند و از آن اجتناب کردند.

قانون اساسی را نقض کنید، دیکتاتوری را اعمال کنید، قدرت مطلقه و اختناق را حاکم کنید، *regis voluntas suprema lex!* [اراده شاه، بالاترین و عالی ترین قانون است!]. بنابراین، عالیجنابان! شجاعت داشته باشید، همین ها را صریح بگوئید، با اقدامات نصف و نیمه کاره، کاری از پیش نخواهید برد، همه کارت های خود را روی میز بگذارید.

اما فراموش نکنید که امپراتوری آلمان، مانند همه دولتها کوچک و همه دولتهای مدرن بطور عموم، محصول یک قرارداد است؛ نخست، قرارداد بین شاهزادگان مختلف، و دوم، قرارداد بین شاهزادگان و مردم. اگر یک طرف قرارداد را نقض کند، کل قرارداد منتهی شده است، و در این حالت طرف دوم نیز خود را ملزم به رعایت آن نخواهد دید، همانطور که بیسمارک این را خیلی شیرین در سال ۱۸۶۶ به ما نشان داد. بنابراین اگر شما قانون اساسی رایش را نقض کنید، سوسیال دمکراسی از تعهدات خود نسبت به آن آزاد است و میتواند هر سان که مایل است با شما طرف شود. اما امروز به سختی میتوان از زبان شما بیرون کشید که در آن صورت، اوضاع برای شما به چه روالی خواهد بود. [در «دایت نیو تسایت» و نسخه آلمانی ۱۸۹۵ مبارزه طبقاتی در فرانسه، پاراگراف آخر که با جمله «همانطور که بیسمارک...» شروع میشود، حذف شده است.]

این روزها، تقریباً سالروز حوادثی در شانزده قرن قبل است که طی آن روزها، یک حزب تهدید کننده و سرنگونی طلب به همین روالی که اکنون شاهد آن هستیم، در امپراطوری رُم فعال بود. این حزب مذهب رسمی و تمام بنیادهای دولت را زیر علامت سوال برد و به صراحت این که اراده سزار، قانون مطاع و مافوق است را انکار کرد. این حزبی بی وطن و بین المللی بود، و در سرتاسر امپراتوری، از گل تا آسیا، و ورای مرزهای امپراتوری، گسترش یافته بود. این جنبش برای مدت مدیدی فعالیت های سرنگونی طلبانه و شورشی زیر زمینی را بطور مخفی انجام میداد، اما سرانجام خود را به اندازه کافی قوی یافت تا به شکل علنی ظاهر شود. حزب برانداز، که مسیحیان

۴. اینجا انگلس در توصیف سیاست روسیه تزاری نسبت به لهستان در قرن ۱۸، اصطلاح «اصل ملیتها» را بکار برده است که در واقع پوششی برای سیاست توسعه طلبانه ناپلئون سوم بود که خود را به عنوان محافظ ملیتها معرفی میکرد و سعی میکرد از علائق ملی ملل تحت ستم برای تحکیم و گسترش قلمرو نفوذ فرانسه در رقابت با سایر قدرتها استفاده کند. مارکس اصطلاح «اصل ملیت ها» را در جزوه خویش، آقای وگت، و انگلس در نوشته: «وظیفه طبقه کارگر در قبال لهستان چیست؟» بکار برده اند.

۵. اشاره به کشمکش های قانون اساسی است که در پروس به دنبال بازبینی قانون اساسی توسط فردریک ویلهلم چهارم در ۵ دسامبر ۱۸۴۸ و با آغاز ضربه ضدانقلابی و انحلال مجمع ملی، وضع شد. در آوریل ۱۸۴۹، شاه مجلس نمایندگان را منحل و در ۳۰ می قانون انتخابات جدیدی که مبتنی بر یک نظام سه طبقه ای و بر اساس شاخص قرار دادن میزان دارایی به عنوان ملاک صلاحیت؛ و نمایندگی نابرابر اقلتار مختلف بود را به اجرا گذاشت. اکثریت مجلس جدید که بر اساس قانون جدید انتخاب شدند، قانون اساسی جدید ارتجاعی تر پیشنهاد شده از سوی شاه را تایید کرد. مجلس اعیان کماکان در دست اشرافیت فئودال باقی ماند و قدرت مجلس عوام به شدت محدود شد و حق وضع قوانین از آن سلب شد. وزراء می بایست از سوی شاه منصوب، و تنها به او پاسخگو باشند. قانون اساسی به دولت حق ایجاد دادگاههای ویژه در مواردی چون خیانت بزرگ را اعطا کرد. قانون اساسی ۱۸۵۰ در پروس حتی تا تشکیل امپراتوری آلمان در ۱۸۷۱، بقوت خود باقی ماند.

کشمکش قانون اساسی در اوائل دهه ۱۸۶۰ بین حکومت پروس و اکثریت بورژوازی لیبرال در پارلمان سر برآورد. در فوریه ۱۸۶۰، آن اکثریت از تصویب طرح بازسازی ارتش که توسط «فون رون»، وزیر جنگ، پیشنهاد شده بود، امتناع کرد. با اینحال، حکومت بسرعت توانست اعتبارت و منابعی به منظور "حفظ آمادگی رزمی و تقویت ظرفیت تخریبی سلاح های ارتش" را در اختیار خود بگیرد. این بدان معنی بود که طرح بازسازی مذکور، اجرا خواهد شد. در مارس ۱۸۶۲ که لیبرالها از تصویب بودجه ارتش خودداری کردند و درخواست کردند که وزیر جنگ باید در برابر مجلس پاسخگو باشد، حکومت، پارلمان را منحل، و انتخابات جدید اعلام کرد. در اواخر سپتامبر ۱۸۶۲، یک کابینه توسط بیسمارک تشکیل شد که در اکتبر همان سال دوباره پارلمان را منحل کرد و بازسازی ارتش را بدون اینکه منتظر تصویب بودجه آن بماند، شروع کرد. معضل مشهور به کشمکش قانون اساسی تا ۱۸۶۶، یعنی تا زمانی که پروس بر اطریش پیروز شد، بقوت خود باقی بود. با پیروزی پروس بر اطریش در سال مذکور، بورژوازی پروس در برابر بیسمارک، تسلیم شد.

قانون اساسی امپراطوری آلمان، که در ۱۶ آوریل ۱۸۷۱ اعلام شد بر اساس قانون اساسی کنفدراسیون شمال آلمان، که در ۱۷ آوریل ۱۸۶۷ تصویب شده بود، قرار داشت. در قانون اساسی کنفدراسیون شمال، پس از قرارداد الحاق ایالات جنوب (بادن، هس، باواریا و ورتمبرگ) به کنفدراسیون، در نوامبر ۱۸۷۰ تغییراتی صورت گرفت.

قانون اساسی ۱۸۷۱، برتری و سلطه پروس بر آلمان، و شالوده ارتجاعی دولت نوع امپراطوری آلمان را تحکیم کرد. قدرت قانونگذاری رایشتاک بشدت محدود شد و قوانین و لوایحی را هم که به تصویب میرساند، میبایست توسط شورای فدرال و امپراطور، تایید

نامیده می شد، در ارتش نیز پایگاه قدرتمندی داشت: همه لژیونها مسیحی بودند. هنگامی که از آنها خواسته شد تا در مراسم قربانی در معابد بت پرستی حاضر شوند تا ادای احترام کنند، سربازان نافرمان گستاخانه علامت مشخص - صلیب - را به نشانه اعتراض بر کلاه خودهایشان قرار دادند. حتی ارباب و امر و نهی معمول از جانب افسران مافوق بی تاثیر بود.

امپراتور دیوکتین (Diocletian) دیگر نمیتوانست در حالی که نظم، اطاعت و دیسپلین در ارتش اش در حال زوال بود، در سکوت نظاره گر باقی بماند. تا وقت باقی بود با فیگور و قیافه خشن در صحنه حاضر شد. او یک قانون ضدسوسیالیستی، با پوزش منظوم قانون ضد مسیحی بود!، اعلام کرد. گردهماییهای براندازان ممنوع اعلام شد، محل تجمعات آنان بسته و یا حتی ویران شد. نشانه های مسیحی، صلیب و از این قبیل، چون ممنوعیت دستمالهای قرمز در ساکسونی، قدغن شد. مسیحیان از تصدی مشاغل دولتی محروم شدند، و حتی از حق سرجوخه شدن در ارتش محروم اعلام شدند. از آن جا که در آن زمان قضاوت دوره دیده، به آن شکل که لازمه قانون ضدبراندازی آقای فون کولر "برای احترام به افراد" است، وجود نداشت؛ مسیحیان از خواست رعایت عدالت در دادگاهها نیز محروم شدند. این قانون فوق العاده هم، سودی نداشت. مسیحیان با خشم و تمرد آن را از دیوارها پایین کشیدند و پاره کردند، حتی گفته شد که قصر امپراتور را در حضور خود او به آتش کشیدند. پس از آن امپراتور سعی کرد با تعقیب گسترده مسیحیان در سال ۳۰۳ بعد از میلاد، انتقام بگیرد. و این آخرین اقدام از این نوع بود. و تاثیر و نفوذ آن حرکت اقدام به حدی بود که هفده سال بعد از آن، اکثریت غالب ارتش از مسیحیان بود، و فرمانروای فعال مایشاء بعدی سراسر امپراتوری رم، کنستانتین، که کشیشان به او لقب کبیر دادند، مسیحیت را مذهب رسمی اعلام کرد.

ف. انگلس

لندن، ۶ مارس ۱۹۸۵

زیر نویس ها:

۱. هنگام انتشار مبارزه طبقاتی در فرانسه به صورت یک نسخه مجزا در ۱۸۹۵، انگلس مقالات مارکس از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ که نخست در نیوراینیش تساینتونگ و پولیتیکال اکونومی ریویو، شماره های ۱ و ۲، ۱۸۵۰ (در واقع انگلس در این جا به آن مقالات اشاره دارد)، منتشر شده بود را در آن لحاظ کرد (به صورت سه فصل اول) و نیز (به صورت فصل چهارم) قسمتی از نوشته مارکس در باره فرانسه، از پولیتیکال ریویو، شماره های ۵ و ۶ می تا اکتبر ۱۸۵۰ که با همکاری انگلس تدوین شده اند، اقتباس شده است. عبارت نقل شده توسط انگلس از قسمتی از نوشته مارکس که تحت عنوان فصل چهارم آمده است، وام گرفته شده است.

۲. *Sachsenwald* منطقه ای در نزدیکی هامبورگ است که امپراطور ویلیام اول در سال ۱۸۷۱ به بیسمارک اهدا کرد.

۳. منظور تقسیم بورژوازی به دو حزب لژیتمیست ها و اورلئانیست هاست.

شوند. اختیارات امپراطور و صدراعظم، که از پارلمان مستقل بودند، خیلی وسیع بود.

قانون اساسی مذکور، حقوق ویژه و امتیازات و برتری های برخی ایالات کوچک آلمان را تثبیت کرد.

۶. اشاره به پنج میلیارد فرانک غرامت است که فرانسه به دنبال شکست در جنگ ۷۱ - ۱۸۷۰ - فرانسه - آلمان و بر اساس قرارداد صلح فرانکفورت ۱۸۷۱، به امپراتوری آلمان پرداخت.

۷. اشاره به قانون ضد سوسیالیستی است که در ۲۱ اکتبر ۱۸۷۸ به منظور سرکوب جنبش سوسیالیستی و جنبش طبقه کارگر به تصویب مجلس رسید. این قانون تمام سازمانهای حزب، مجمع عمومی های کارگران، نشریات کارگری و سوسیالیستی را ممنوع اعلام کرد و به اقدامات سرکوبگرانه علیه سوسیال دمکرات ها، اتوریته قانونی داد. با اینحال، حزب سوسیال دمکرات که مورد حمایت مارکس و انگلس بود، موفق شد تعادلی بین فعالیت های زیر زمینی و قانونی برقرار سازد و نفوذ خود را حتی در دوره ای که قانون ضد سوسیالیستی حاکم بود، گسترش دهد. این قانون در سالهای ۱۸۸۱، ۱۸۸۴، ۱۸۸۶ و ۱۸۸۸ به قوت خود باقی ماند و سرانجام در اول اکتبر ۱۸۹۰ بر افتاد. انگلس در نوشته خویش: «بیسمارک و حزب کارگران» به آن قانون ضدسوسیالیستی پرداخته است.

۸. حق رای همگانی در اسپانیا در سال ۱۸۶۸ و در خلال انقلاب بورژوائی ۷۴ - ۱۸۶۸ مطرح شد و در ۱۸۶۹ در قانون اساسی مورد تایید قرار گرفت. جمهوری اسپانیا که در ۱۸۷۳ اعلام و تا ۱۸۷۴ ادامه یافت، بر اثر یک کودتا از جانب سلطنت طلبان ساقط شد.

۹. اینجا انگلس پیشگفتار مارکس بر برنامه حزب کارگری فرانسه را نقل کرده است. آن برنامه در سال ۱۸۸۰ و در کنگره "لو آفر" (Le Havre) به تصویب رسید.

۱۰. در جنگ واگرام در ۵ و ۶ ژوئیه ۱۸۰۹ ناپلئون اول ارتش اتریش به فرماندهی آرشیدوک شارلز را شکست داد. در جنگ واترلو (بلژیک) در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵، ارتش ناپلئون بوسیله لشکرهای انگلو - هلندی و پروس در هم شکسته و ناچار به هزیمت گردید. این اتفاق پیروزی نهایی ائتلاف ضد فرانسوی را قطعیت بخشید.

۱۱. اشاره انگلس به کمپین برای حق رای همگانی در بلژیک است که طی سالهای ۹۳ - ۱۸۹۰ در جریان بود. در ۱۸ آوریل ۱۸۹۳ حرکات و اعتصابات توده ای که بوسیله حزب کارگری رهبری میشدند، مجمع نمایندگان (مجلس) را ناچار کردند که یک قانون در مورد حق رای همگانی را به تصویب برساند که در ۲۹ مارس همان سال از جانب مجلس سنا مورد تایید قرار گرفت. آن قانون برای کسانی که بالاتر از ۲۵ سال و بیش از ۱۲ ماه مقیم و ساکن بلژیک بودند، حق رای را برسمیت شناخت. بعلاوه آن قانون یک یا دو رای بیشتر را برای افراد دیگر به نسبت امکانات و ثروت، سطح تحصیلات و یا سوابق کاری در خدمات دولتی، در نظر گرفت.

۱۲. Zemsky Sobor مجمع مرکزی نمایندگان در روسیه در فاصله نیمه قرن شانزدهم تا قرن هفدهم بود. منظور انگلس اشاره به ارگان های خودمختار محلی (zemstvos)، است که در سال ۱۸۶۴ شکل گرفتند.

۱۳. انگلس به مبارزه طولانی بین شاهزادگان و اشراف در دوک نشینهای مکلنبورگ - شورین و مکلنبورگ - استرلیتز، اشاره

دارد که با توافق امضاء شده در ۱۷۵۵ در روستوک بر مبنای حقوق موروثی مندرج در قانون اساسی، فیصله یافت. طبق این توافق، اشرافیت مکلنبورگ اختیارات و امتیازات قبلی خود را حفظ؛ و موقعیت رهبری کننده خود در پارلمان ها و ارگان های مهم آن ها، را تحکیم کرد.

۱۴. انگلس در اینجا از ادیلن باروت (Odilon Barrot)، که یک سیاستمدار محافظه کار جمهوری دوم فرانسه بود، هنگامی که سرکوب سازمان های دمکراتیک در اواخر ۱۸۴۸ و اوائل ۱۸۴۹، نقل قول آورده است که در آن زمان گفته بود:

"la légalité nous tue" (قانونگرایی مرگ همه ماست)

۱۵. اشاره غیر مستقیم است به ادغام پادشاهی هانوفر، حکومتهای هس - کاسل و دوک نشین بزرگ ناساو در پروس در نتیجه پیروزی پروس بر اتریش در سال ۱۸۶۶.

نوشته شده توسط انگلس، ۶ مارس ۱۸۹۵، منبع: MECW (مجموعه آثار مارکس و انگلس)، جلد ۲۷، صفحات ۵۰۶ تا ۵۲۴. اولین بار به شکل خلاصه در دای نیو تسایت (Die Neue Zeit) دوره دوم، شماره های ۲۷ و ۲۸، ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۰، و نیز در کتاب مارکس: «مبارزه طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰» - برلین ۱۸۹۵، انتشار یافت.

تکست بر مبنای فرمت کتاب تنظیم، و با دستخط ها مقابله شده است.

* توضیحات MECW (مجموعه آثار مارکس و انگلس):

انگلس این مقدمه را در فاصله ۱۴ فوریه و ۶ مارس ۱۸۹۵ برای نسخه جداگانه آن کتاب که سال ۱۸۹۵ در برلین انتشار یافت، نوشت.

هنگام انتشار مقدمه انگلس، کمیته اجرائی حزب سوسیال دمکرات آلمان، مُصرّانه از انگلس درخواست کردند که لحن تند و آنچه که آنان لحن «انقلابی» مارکس در کتاب مینامیدند، از طریق فرموله کردن افکار مارکس با عبارات محطاطانه تر، تصحیح و نرم تر معرفی کند. دلیل کمیته اجرائی حزب سوسیال دمکرات این بود که در رایشتاک (پارلمان آلمان) جدل هائی در مورد قانون و لایحه پیشنهادی دولت به منظور: "سد کردن کودتا" در دسامبر ۱۸۹۴ و بحث بر سر آن در سراسر ژانویه تا آوریل ۱۸۹۵، در جریان بود.

انگلس در نامه ۸ مارس ۱۹۸۵ به ریکارد فیشر (Richard Fischer)، موضع متزلزل رهبری حزب و اقدامات آنان برای محدود کردن فعالیت های حزب در مقیدات فعالیت مجاز و قانونی را مورد انتقاد قرار داد. با اینحال بخاطر تبعیت از نظر کمیته اجرائی، انگلس موافقت کرد که برخی عبارات را حذف، و بعضی تعاریف را اصلاح کند. ساختمان نوشته نشان میدهد که این تغییرات کجاها صورت گرفته و دست نوشته انگلس به ما امکان میدهد، که متن اصلی و اورجینال را بازسازی کنیم. در نسخه ای که پیش رو دارید، تغییرات انجام شده و نیز تکه های حذف شده، در یادداشت های داخل کروشه آمده اند.

برخی از رهبران سوسیال دمکرات، آن مقدمه تصحیح شده را چون مدرکی برای معرفی انگلس به عنوان مدافع سرسخت انتقال مسالمت آمیز قدرت به طبقه کارگر در دست گرفتند. با این هدف، در ۳۰ مارس ۱۸۹۵، Vorwärts (به پیش)، نشریه چاپی ارگان مرکزی

حزب سوسیال دمکرات آلمان، سرمقاله ای با عنوان:

«Wie man heute Revolutionen macht» (امروزه چگونه انقلاب میشود) منتشر کرد که در آن نقل قولهای سر و دم بریده ای از مقدمه انگلس، و بدون اطلاع او، درج شده بود. انگلس که کاملاً برآشفته شده بود، در نامه ای شدیدالحن به Wilhelm Liebknecht (ویلهم لیبکنخت)، سردبیر "به پیش"، بخاطر تحریف عقایدش، اعتراض کرد. انگلس در نامه به Karl Kautsky (کارل کائوتسکی) به تاریخ اول آوریل ۱۸۹۵، با اشاره به انتشار مقدمه مذکور در Die Neue Zeit مصرانه تاکید داشت که آن کار زشت باید خاتمه یابد. با اینحال، هم نسخه جداگانه خود اثر مارکس، مبارزه طبقاتی در فرانسه، منتشر شد و هم Die Neue Zeit (شماره های ۲۷ و ۲۸، ۱۹۸۵) با همان تغییرات و حذف ها در مقدمه انگلس انتشار علنی یافت. متن کامل مقدمه انگلس حتی پس از آنکه خطر قانون ضد سوسیالیستی از بین رفته و به مرحله اجراء در نیامد. انتشار نیافت. (در می ۱۸۹۵، آن لایحه و قانون پیشنهادی دولت، در رایشتاک رای نیامد)



و نقش مستقش در میان باشد. چون آن بحران سیاسی هم به آن شدت بصورت بالفعل در حکومت نیست. امروز نقطه اساسی این است که مرکز ثقل این بحثها الآن کجا است؟ مرکز ثقل آگاه کردن و متشکل کردن طبقه کارگر و آن جهت اصلی نزدیک کردنش به سمت قدرت سیاسی را در چه عرصه‌های دنبال میکنید؟ چه تز محوری، آن تز اساسی تاکتیکی ما است؟ اینجا بصورت ساختن آلترناتیو پرولتاریای انقلابی در قبال قدرت سیاسی مطرح شده. آلترناتیو انقلابی دمکراتیکی که بتواند در مقابل همه اپوزیسیون بورژوایی و خرده بورژوایی و در مقابل حکومت، چهارچوب پیروزی انقلاب را برای توده مردم مشخص بکند. ولی خود من مطمئن نیستم که این یک فرمولبندی تاکتیکی باشد. آیا اصولاً تاکتیک را میشود به این صورت فرمولبندی کرد؟ آیا این وظیفه همیشگی کمونیستها نیست؟ ساختن یک آلترناتیو انقلابی کمونیستی در مقابل یک حکومت معین بورژوایی؟ به هر حال اینها بحثهایی است که من فکر میکنم باید در این جلسه بشود. همین، من فعلاً صحبتی ندارم.

من فکر میکنم در تاکتیک باید توان بالفعل طبقه را باید در نظر داشت، وضعیت بالفعل طبقه را نه تشکیلات ما. چون بحث بر سر پیاده کردن تاکتیک توسط تشکیلات ما نیست بحث بر سر جا انداختن این تاکتیک توسط تشکیلات ما در یک طبقه‌ای است که آمادگی پیاده کردن آن را دارد یا ندارد. این چیزی که میگوید دو تا فرمولبندی مختلف است و به دو تا اشکال مختلف دارد اشاره میکند. یکی اینکه ما تشکیلاتی نساخته‌ایم که همان تاکتیک درست را درون طبقه ببرد، این یک بحث. یکی هم این که طبقه را آن طوری که بود ندیدیم و صرفاً با فاکتورهای تحلیلی گفتیم که طبقه برایش مسأله اقتصاد مطرح است، طبقه برایش مسأله قدرت سیاسی مطرح است، بنابراین طبقه روی این تاکتیکها باید بیاید. فکر نکردیم که طبقه در عین حال در حال رکود و عقب نشینی است، تشکل ندارد، تشکلهای خودبخودی ندارد. این بحث اواخر در ما رشد کرد که وضعیت عینی طبقه را سوای نیازهای بالقوه‌اش در نظر بگیریم. وقتی تاکتیک را تبدیل به شعار میکنیم، تبدیل به شیوه‌های مبارزاتی میکنیم، تبدیل به روشهای تبلیغی میکنیم، این را باید مد نظر داشته باشیم این طبقه کارگری که میتواند به تناسب تاکتیکهای ما به وضعیت معینی در بیاید الآن وجود ندارد، بلکه بالقوه وجود دارد. مجبور است آن بشود اگر بخواهد جلو بیاید ولی هنوز جلو نیامده.

من فکر میکنم در مورد تاکتیکهای امروز ما باید موقعیت بالفعل طبقه را در نظر بگیریم، جدا از قدرت و توان تشکیلاتی خودمان. فرض ما این است که این تشکیلات میتواند تاکتیک را ببرد درون بخشی از طبقه مطرح کند. این یک بحث است که ما بتوانیم این را ببریم مطرح کنیم. بحثی است مربوط به سبک کار همانطور که گفتیم. یک بحث دیگر این است آن چیزی که میخواهیم ببریم مطرح بکنیم فاصله بین فعلیت امروز طبقه و پتانسیلش که فردا به فعلیت در میآید و میتواند در بیاید در نظر داشته باشد. هر دوی اینها بحثهایی است به اعتبار خودشان معتبر بنظر من. آنجا از بُعد تشکیلاتیش دیدیم از بُعد تشکیلاتی آن گفتیم، اینجا از بُعد خود طرح تاکتیک گفتیم. تاکتیک ما چه باید باشد که طبقه در این مقطع بتواند از آن درس بگیرد و حول آن به حرکت در بیاید؟

بحث منصور حکمت در:

کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

(شهریور - مهر ۱۳۶۱)

سمینار اوضاع سیاسی و تاکتیکها

این چیزی که اینجا هست به اسم طرح قطعنامه در باره "وضعیت سیاسی کنونی و وظایف ما"، خود من ناکافی میدانم و احتمالاً حتی شاید یک جاهایش را نامربوط میدانم. روی شعارهایش هم محکم نیستم که شعارهایش این است و مشی تاکتیکی ما دقیقاً باید اینطوری فرموله بشود یا اصلاً یک مشی تاکتیکی باید فرموله بکنیم یا چه. این را نوشته‌ایم برای اینکه بتواند طرح بحث باشد.

کلاً مسأله‌ای که داریم این است که از بیانیه ۲۸ خرداد به اینطرف تنها موضعگیری تاکتیکی ما در سطح جنبش سرمقاله کارگر کمونیست ۳ بوده که آن هم تقریباً بحثهای مقاله اول "سه نوشته" را منعکس کرده و با احتیاط که مبادا یک موضعگیری خیلی قوی‌ای بکند. چون در تشکیلات معلوم نبوده که مشی تاکتیکی ما چه است. و چه فرمولبندی‌ای باید به آن داد. کلاً در آن سه نوشته هم نوشته‌ایم (من نوشتم) که احتیاج هست به یک تجدید نظرهایی در دید تاکتیکی‌مان نسبت به وضعیت فعلی. ما قبلاً می‌گفتیم "دفاع از دستاوردهای دمکراتیک قیام" یا انقلاب بعنوان چهارچوب کلی تاکتیکهایی که داشتیم. در این دوره دیگر این را نمیشود گفت. یعنی دستاورد دمکراتیکی بجا نمانده و مسأله در سطح دیگری مطرح است. مسأله سرنگونی مطرح است. یا در بیانیه ۲۸ خرداد این تجدید نظر را تا حدی کردیم. آنجا گفتیم دوره نزدیک شدن از پهلو به قدرت است. دوره متشکل‌تر شدن برای کسب قدرت است با توجه به بحران سیاسی بالا. ولی آن بحران هم بعد یکی دو ماه عملاً فروکش میکند و رژیم میتواند لیبرالها را تصفیه بکند و یک ثباتی بخودش بگیرد.

به هر حال مسأله اساسی که اینجا باید تعیین بکنیم - نمیدانم حتی شاید این فرمولبندی هم بتواند مورد بحث باشد - چهارچوب کلی تاکتیکهای ما است. یعنی وظایف این دوره ما چه است؟ اصولاً این چه دوره‌ای است؟ وظایف طبقه کارگر و وظایف جنبش کمونیستی چه هست؟ یعنی شعارهایی که ما در سطح جامعه مطرح میکنیم چه شعارهایی است؟ جهت عمومی حرکتمان چه است؟ من وارد تک تک این بندها نمیشوم. فکر میکنم که در بحث بهتر میشود وارد شد. من فقط خواستم بگویم موضوع مورد بحث ما این است که واضح است که وضع ما از قبل از ۳۰ خرداد و از حوالی ۳۰ خرداد به اینطرف امروز تفاوت کرده. یعنی نه وضعیت سال ۵۹ را داریم که رژیم مشغول تعرض کردن به دستاوردهای انقلاب باشد و طبقه کارگر دچار توهم باشد و مسأله دفاع از این دستاوردهای دمکراتیک باشد و در چهارچوب آن تشکل طبقه کارگر حول مسأله دستاوردهای قیام ممکن باشد. نه ۲۸ خرداد به بعد است که مسأله متشکل شدن و آگاه شدن و حرکت کردن طبقه کارگر بر محور درک بحران سیاسی حکومت

که عملاً چقدر واقعاً سوسیال دموکراسی روس نزدیک بود به شرکت در دولت موقت، این بنظر من یک بحث ثانوی بود. بحث اساسی این بود که طبقه با چه تشکلهایی، بر سر چه شعارهایی و با چه شیوه‌هایی میتواند در قدرت دخالت بکند. اینکه سوسیال دموکراسی چقدر میتواند طبقه را حول این، سازمان بدهد و به حرکت در بیاورد بنظر من یک بحث دومی بود که عملاً نشان داده شد نتوانست این کار را بکند.

آن چیزی که رفیق در بحثش مطرح میکند دو جا هست. یکی در جنبش کارگری یکی در بحث سبک کار. الان من بحث تاکتیکیهای عمومی‌مان را اینطوری میکنم که مشخص کنیم چه مرحله‌ای از مبارزه طبقاتی و انقلاب را پشت سر گذاشته‌ایم و چه مرحله‌ای را پیش رو داریم، و اصول کار ما در این دوره چه است؟ حالا با لغتهای قدیمی میخواهیم راجع به آن صحبت کنیم و بگوییم "در حال عقب نشینی هستیم"، یا "تعرضیم" یا "اعتلاء است"، "یا" "افول است"، هر کسی میل دارد میتواند اینطوری صحبت بکند طبعاً، و روشن بکند که کلاً اگر در یک دوره تاکتیکی معینی هستیم خصوصیات اصلی این دوره چه است و در این دوره تاکتیکی طبقه کارگر از چه حالتی به چه حالتی میتواند در بیاید. چطوری میتواند به قدرت نزدیکتر شده باشد یا اصلاً قدرت را گرفته باشد یا عقب رانده نشده باشد؟ خصوصیات اصلی این دوره تاکتیکی را در دل یک انقلاب، که خصوصیات عام آن را مطرح کرده‌ایم یک انقلاب دموکراتیکی است که سرش اینجا است ته آن، یک جمهوری انقلابی، این دوره تاکتیکی مشخص ناظر بر چه است؟

این نوشته که اساسش هم بحث "دو جناح" است از نظر من، چیزی که برای ما مطرح است این است که قدرت سیاسی بورژوازی قدرت سیاسی نیست که بورژوازی بر اساس آن روش اقتصادی را پی بگیرد و به آن اتکاء بکند و حکومتی باشد متناسب با زیربنای اقتصادی این جامعه. یعنی حکومت سرکوب انقلاب مانده. این هنوز حکومت سرکوب انقلاب است. این یک خصوصیت اصلی بحث "دو جناح" بود که جمهوری اسلامی دو طبقه مختلف را به سمت ساختن آلترناتیویشان فرستاده. انقلاب ما دو طبقه را فرستاده برای متشکل شدن، نه فقط پرولتاریا را که برود متشکل بشود که این حکومت را بزند، بلکه دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا هر دو را انقلاب فرستاده. برای اینکه این انقلاب نتوانسته به اشکال حکومتی پایدار و با ثباتی دست پیدا بکند.

بحث آنجا این بود که وضعیت هر حکومتی، هر دولت بورژوایی در این دوره وظیفه اساسیش سرکوب انقلاب است، و چرا جمهوری اسلامی از امکانات مساعدی برای این کار برخوردار است و تا کی و غیره. و در مقابل این هم بورژوازی به فکر یک حکومت پایدارتر، قوام یافته‌تر و متناسبتری است با زیست اقتصادی و هم پرولتاریا دنبال این خواهد رفت که تکلیف خودش را با این مسأله قدرت سیاسی یکسره بکند. یا باید به آن تمکین بکند که آنطرف سکه‌اش این است که بورژوازی هم میتواند حکومت مطلوب خودش را - حالا با تغییر شکل این حکومت یا جایگزینیش - بوجود بیاورد، یا به آن تمکین نکند و انقلاب بالا بگیرد، بحث قدرت دوباره حاد شود، احزاب سیاسی طبقات به

استنتاجی هم که اینجا شده مشخصاً این است که طبقه کارگر در حال رکود و عقب نشینی است. ما این را در نظر بگیریم که مبارزات طبقه کارگر یک وضعیت رو به اوجی نیست، در حال عقب نشینی است. بنابراین ما به هر اعتراض طبقه باید یک بهای معینی بدهیم. در عین اینکه معتقدیم شورا باید شورای انقلابی باشد، در عین اینکه معتقدیم شعار باید شعار سرنگونی باشد در عین اینکه معتقدیم برنامه احزاب دیگر باید نزد طبقه رسوا شده باشد و تشکل حزبی طبقه جا افتاده باشد در درون طبقه، در عین حال این را باید در نظر بگیریم که وقتی برای "حواله" مبارزه میکند ظرفیتهایی را در این مبارزه‌اش بالفعل میکند، میتواند خودش را محکمتر بکند، سنگرهایی را پس بگیرد. بنابراین روش برخورد ما به این اعتراضات، با اینکه در جهت عمومی حرکت ما جای تعیین کننده‌ای ندارد، فعال باشد. برخورد ما به این اعتراضات فعال باشد. اینطور نباشد چون طرف برای "حواله" یا سنوات خدمت مبارزه میکند یا فرض کنید برای سود ویژه مبارزه میکند، و اینها مبارزاتی است در جهت معین و در خدمت بخشهای معینی از طبقه، ما سعی میکنیم به این مبارزات فوراً یک رنگ شورای انقلابی بزنیم، و در نظر بگیریم که (همانطور که بیانیه ضمیمه شماره ۴ بسوی سوسیالیسم صحبت شد) یکی از هدفهای ما این است که (مثلاً فرض کنید) ترس عمومی طبقه از حمله رژیم بریزد، به قدرت خودش مؤمن‌تر شود، پیشروانش فعالتر شوند. حالا این فعالیت در چه جهتی بتدریج سوق میکند و در جهت تاکتیکیهای عمومی ما، این یک بحث است، ولی اینکه باید پیشرو منفعل را به عرصه عملی کشاند و یک دستاوردهای کوچکی را تثبیت کرد این هم یک بحثی است به جای خودش.

نمیدانم این جواب حرف شما میشود یا نه. ولی من میگویم اینجا دو تا بحث داریم. بحث فعالیت تشکیلات ما، توان موجود تشکیلات ما برای طرح این تاکتیکیها درون طبقه و پیگیری آن، و یکی خود آن تاکتیکیها و رابطه‌اش با وضعیت بالفعل طبقه. اینها دو تا مقوله مختلف اند. در نظر نگرفتن آنها ذهنی گرای است، بله! ولی چون اینجا بحث سبک کار نیست و بحث تاکتیک است، بنظر من آن جنبه‌ای که ما میتوانیم در طبقه مطرح کنیم یا نه اصلاً مربوط نیست. یعنی ما باید بتوانیم تاکتیک درست را در اسنادمان با توجه به وضعیت عینی و ذهنی طبقه و قدرت بالقوه و بالفعل طبقه مطرح کنیم. حالا اینکه این اسناد را با چه تشکیلاتی دست میگیریم و درون طبقه میبریم و مطرح میکنیم آن مشکل بعدی ما است که در بحث سبک کار باید به آن برسیم.

ولی اینجا بنظر من محور بحث ما این است که یکی از اجزاء مشی تاکتیکی ما و یا یکی از حلقه‌های حرکت تاکتیکی ما حرکت از موقعیت بالفعل طبقه است، و اینجا به تشکیلات نباید اصلاً فکر کرد که این تشکیلات میتواند ببرد یا نه. وقتی بحث شرکت در دولت موقت انقلابی برای سوسیال دموکراسی روس مطرح بود، امری که کاملاً ذهنی از آب در آمد، حتی ۱٪ آن تغییرات و تحولات در جامعه روسیه اتفاق نیفتاد، اینها تاکتیک را از نظر کل طبقه مطرح میکردند. آن تاکتیک اصولی که طبقه در صورت درک آن به منافع مستقل خودش در آن دوره مشخص تاریخی پی میبرد و آن نوع تشکیلاتهای معین و تشکلهای معینی که به درد آن دوره تاریخی و پیروزی در آن دوره تاریخی میخورد، به آن فکر میکرد و دست به کار ساختنش میشد را مد نظر داشت. این

بعجله رفته‌اند دنبال کار و کاسبی خودشان که آن آلت‌رناتیو را بسازند. این یک واقعیت است. که تمام طبقات، حالا بخشی از بورژوازی هم دارد سعی میکند با ماتریالی که همین حکومت به دست میدهد آن آلت‌رناتیو را بسازند. در این بحثی نیست که کی آلت‌رناتیویش را از کجا بسازد. ولی همه میدانند که این حکومت آن حکومتی نیست که میماند. و آن حکومتی نیست که مسأله انقلاب را فیصله میدهد. من فکر میکنم فرق فیصله دادن انقلاب با تعویق انداختن او جگریش این است، فیصله که پیدا میکند یک دوره از حرکت اقتصادی توده‌ها شروع میشود. یعنی دوره انقلابی وقتی به پایان میرسد دوباره ما مواجهیم با مناسبات تولیدی که در آن نیروهای مولده بالآخره سر و سامانی میگیرند و به حرکت در می‌آیند.

در هر انقلابی باید این مسأله قدرت فیصله پیدا کند تا مسأله اقتصاد بتواند به نفع این یا آن طبقه به حرکت در بیاید. این حکومت نتوانسته بورژوازی را برساند سر آن نقطه مشخص. توانسته انقلاب را بکوبد و بشدت عقب بزند و صفوف پرولتاریای انقلابی را در هم بشکند ولی نتوانسته آلت‌رناتیوی را که بر اساس آن بورژوازی دوره جدیدی از انباشت سرمایه را شروع میکند را بوجود بیاورد و بورژوازی هم بگوید آره، این خودش است و مملکت آماده است برای سرمایه گذاری و استثمار و اشکال قانونی استثمار و اشکال قانونی سرکوب. خود حکومت اولین عنصر سرکوب فوق قانونی و ماوراء قانونی است یعنی قوانین خودش را رعایت نمیکند.

بنابراین از این نظر من فکر میکنم اینکه این دوره ناظر بر فروپاشی جمهوری اسلامی هست، این یک حکم است. یعنی دوره بودن یا نبودن جمهوری اسلامی است. دوره اول دوره آمدن و دوره مطرح شدنش بود، دوره "دفاع از دستاوردها" دوره‌ای بود که اصلاً صحبت اینکه این نباشد نمیشد مطرح کرد. ما میتوانستیم بگوییم این حکومت پرولتاریای انقلابی نیست، این حکومت حکومت دمکراسی انقلابی نیست. ولی همان حکومت از توده‌ها رأی اعتماد وسیع داشت برای اینکه من باید باشم تا ببینید چطوری به این شعارها جامه عمل میپوشانم. انتظار توده‌ای برای اینکه این وظایف انقلاب را انجام بدهد حاکم بود. و تعرض آن به دستاوردهای انقلاب در دل همین توهم توده‌ای. و ما در مقابلش گفتیم جلوی سد میندیم جلوی پس گرفتن این دستاوردها، چرا؟ چون فقط با استفاده از این دستاوردها میشود توضیح داد که این حکومت باید برود.

بنابراین برای دفاع از آزادیها، برای دفاع از دستاوردهای طبقه بایست متشکلش کرد. کل بحث اینکه جمهوری اسلامی را بیندازیم نمیتوانست به عنوان یک شعار تاکتیکی مطرح باشد برای ما. یعنی دعوت به سرنگونی، تبلیغ سرنگونی در ۶ ماه اول بعد از حکومت مشخصاً یک بحث ترویجی بود. دعوت و تبلیغی هم نمیتوانست در کار باشد. بحث این بود که بفهمانیم اینهاست، حکومت بورژوایی است و باید برود. ولی اینکه حکومت را بیندازیم جایش این را بنشانیم، در آن مقطع با توجه به آن وضعیت طبقه کارگر و آن وضعیت تناسب قوای طبقات ممکن نبود. دفاع از دستاوردها بنظر من درست بود. یعنی تاکتیک درستی بود که طرح آن درون طبقه - حالا به اشکال مشخصی - پیاده نشد. یعنی

میدان بیابند، توده طبقات هم به میدان بیابند و مسأله قدرت به شکل دیگری فیصله پیدا نکند. یعنی ساختن آلت‌رناتیو پرولتاریای انقلابی را من از اینجا در می‌آوردم و می‌آورم که طبقات امروز مشغول آلت‌رناتیو دادن به این حکومت هستند. بورژوازی مشغول این کار هست. بقول یکی از رفقا الآن پانزده تا دولت در تبعید و در زندان و در عراق و در فرانسه وجود دارد. بلوک‌بندیهای مشخصی از احزاب سیاسی وجود دارد که همه ادعای گرفتن قدرت و حل کردن مسأله انقلاب در این یا آن شکلش را در دستور گذاشته‌اند و به توده‌ها میگویند که این انقلاب ما ناتمام است، من می‌خواهم آن را برسانم اینجا! سلطنت‌طلب میگوید این انقلاب از اول بیخود شده من می‌خواهم برگرانم سر جای اولش! بختیار میگوید تا آنجایی که من بودم، یعنی دو ماه قبل از سقوط شاه، آن حکومت حکومت مطلوبی بود که انقلاب باید به فرجام میرسید، ملت اشتباه کردند، من می‌خواهم برگردانم سر آن شیوه حکومتی و آن روش سیاسی بعنوان روشی پایدار و روبنای سیاسی در آن جامعه. مجاهد می‌خواهد این قضیه را از جای دیگر بگیرد و یک الگوی دیگری در مقابل توده‌ها قرار میدهد.

پرولتاریا در این قبال چه میگوید؟ بحث ما اساساً سر این است بنظر من. که آیا این دوره‌ای هست متناظر با اینکه تمام طبقات درک کرده‌اند که این حکومت ماندنی نیست و باید برود و باید تغییر شکل پیدا بکند و باید جایگزین شود. و اینکه چی باید جای آن بنشیند مسأله است. بحث آلت‌رناتیو پرولتاریای انقلابی دقیقاً در یک چنین جدال قدرتی که از همه سو ادامه دارد و از جانب همه طبقات، برای اینکه این حکومت را در ادامه خودش به آن چیز مطلوب خودشان برسانند. اینجا مطرح میشود که ما هم باید در مقابل تمام این طبقات بگوییم پرولتاریای انقلابی چه میخواهد و پرولتاریای انقلابی را در صف مستقلی و توده زحمتکش را بدنبال آن بیاوریم پای این مسأله که نه مجاهد خلق، نه شورای ملی مقاومت، نه سلطنت، نه لیبرالیسم، بلکه جمهوری انقلابی. این دوره‌هایی که همه توده‌ها چشم دوخته‌اند به این پاسخ که چه حکومتی؟ و آیا حکومت جمهوری اسلامی بالآخره میماند یا نه. اینهم خودش یک مسأله است. آیا ممکن است یک چنین بختکی در این مملکت ادامه پیدا کند؟ من فکر میکنم از اینجا اساس بحث تاکتیکی ما درست است. این را می‌خواهم بگویم که اینکه این مقوله تاکتیکی است یا نه بجای خودش محفوظ. ولی من میگویم دوره تاکتیکی دوره فروپاشی حکومت جمهوری اسلامی است. وضع حکومت در این دوره میتواند افت و خیز داشته باشد، ثبات و سکون داشته باشد و بعد بحرانهای سیاسی.

این واقعیت که بحرانهایش را حل نکرده را هر روز میبینیم. یعنی بحرانش را حل میکند، یک دوره‌ای را از سر میگذراند، مسأله اجتماعی- سیاسی دیگری مطرح میشود که باز این حکومت را به شکاف و به لرزه در می‌آورد. باز طبقات پا به میدان میگذارند و میگویند حالا که به لرزه افتاده‌ای، حالا که متزلزل هستی این جهت. آن یکی هم میگوید آن جهت. این وضعیتی است که الآن دو سال دارد ادامه پیدا میکند. این حکومت تکان که میخورد، درست به نقطه ضعف که میرسد آلت‌رناتیوها مطرح میشود. بنظر من خود اینکه این حکومت وجود دارد به خاطر این است که حکومت بی آلت‌رناتیوی است. حکومت خلاً است. حکومتی است که چون در مقابلش چیزی نیست وجود دارد. تمام طبقات هم

پل را از وضعیت فعلی طبقه به یک جنبش تعرضی بزنیم برای آوردن آن. این پل زدن شاید مشکل اساسی ما باشد و من فکر میکنم خودش را در قطعنامه جنبش کارگری نشان میدهد. الان من بیشتر روی این حرف هستم که آن بحث رفیق امیر می‌رود روی بحث تشکیلات و مسأله جنبش کارگری. که وضعیت طبقه چه هست و حالا چرا این بند را میگذاریم؟ طبقه را از اینجا می‌خواهیم پیش ببریم.

ولی آن چیزی که الان باید مشخص بکنیم اینها است؛ خصوصیات اصلی این دوره در تفاوت با قبل از ۳۰ خرداد. در تفاوت با قبل از قیام، در تفاوت با بعد از اشغال سفارت یا قبل از اشغال سفارت، همه آن مقاطعی که ما فکر میکنیم دوره‌های تاکتیکی را از هم متمایز میکند. قبل و بعد از حمله به کردستان. آیا این یک دوره خصوصیت جدیدی دارد؟ مؤلفه‌های این خصوصیت چه هست؟ آیا مرحله نوینی در انقلاب دمکراتیک ما است؟ مؤلفه‌های آن چه هست؟ و از اینجا وظایف نوین ما و وظایف ویژه ما را از این دوره در بیاوریم. نوشته‌ای که من بعنوان طرح بحث دادم، فکر میکنم این مؤلفه‌ها را در خودش دارد. از یک طرف بحثش این است که بعد از ۳۰ خرداد یک دوره جدید است. خصوصیاتش این است که حکومت دیگر به نام انقلاب سرکوب نمیکند به نام خودش سرکوب میکند. میگوید چرا بهشتی مرا کشتید؟ چرا من را دارید میزنید؟ زنده باد اسلام، گور پدر انقلاب و خودتان. مرگ بر دمکراسی و مرگ بر آزادی و مرگ بر حق حرف زدن و مرگ بر همه چی. نمیگوید اسلام می‌خواهد دمکراتیک‌ترین شود یا اسلام آزادی میدهد و اسلام کارگر را دارد! کارگر، همه حرف بزنند! می‌آید به کارخانه و میگوید کارگر اگر زر زیادی بزند خلاصه سرو کله‌اش با کمیته است. این خصوصیات دوره قبل نبود بنظر من. یعنی علناً در مقابل مردم قرار گرفتن، علناً ارگانه‌های سرکوب را دست گرفتن و گفتن بحث بحث زور است، این از بعد از ۳۰ خرداد بویژه مطرح میشود. یک تفاوت دیگرش این است که حکومتی که الان ما با آن مواجه هستیم حکومت ۱۴ اسفند تا ۳۰ خرداد نیست. یعنی حکومتی نیست که کشمکشهای داخلی مشغول پاره کردنش باشد. حکومتی است که لیبرال‌ها را انداخته بیرون از خودش، حالا فو‌قش تا بحث حجتیه و خط امام بخواهد پا بگیرد و برای توده مردم مطرح بشود خیلی مانده. آن وضعیت بنی صدر و حزب به این راحتی بوجود نمی‌آید، یعنی الان نمی‌آید. الان از ثبات نسبی برخوردار است - به نسبت باز از مقطع ۱۴ اسفند تا ۳۰ خرداد، یا ۱۷ شهریور تا ۳۰ خرداد.

اینکه وقتی ما مطرح کردیم یک حکومت منزوی بوده و الان تقریباً حمایت‌های معینی را بخود جلب کرده. البته بخشی از بحث ثباتش است. ولی من فکر میکنم این یک واقعیت است که وقتی هجومش را به کمونیستها شروع کرده بورژواها مشخصاً دست نگهداشتند برای اینکه این را تا ته انجام بدهد. مشخصاً اقدامات عملی برای جایگزین کردن این، فعلاً در دستور نبوده تا وقتی که این بتواند ریشه کمونیستها را بزند. آخرین گامش این است که ریشه روسها را بزند. آنوقت است که بورژوازی ایران یک حرکت نهایی میکند. یعنی حرکتش علیه حزب توده را فکر کنم آخرین حرکت سرکوبگرانه عملیش باشد. که حالا کردستان جای خودش محفوظ که این امر نظامی است، امر نظامی-سیاسی کلی. ولی از نظر مرزبندی‌های حزبی‌ای که میکند، مرزبندیش با

طبقه بصورت مشخصی برای دفاع از آن دستاوردها متشکل نشد، بصورت شعارهای تاکتیکی و تبلیغات تاکتیکی باقی ماند و سازماندهی و تشکلی حول خودش ببار نیاورد.

ساختن آلترناتیو هم بنظر من به این معنی در سطح همان دفاع از دستاوردها هست. یعنی این دوره‌ای است که ما باید همه حرکات و مرکز ثقل کارهایمان این باشد که در مقابل همه احزاب خرده بورژوازی و در مقابل تمام آلترناتیوهای خرده بورژوازی، حزب و جبهه‌ای را بسازیم که شعارها و شیوه‌هایی دارد که پرولتاریای انقلابی در این دوره از انقلاب به آن معتقد است و خواستارش است - پرولتاریای انقلابی. این کلاً فکر میکنم روح تاکتیکیهای ما هست. حالا به این معنی باید فرموله کرد یا نه، نمیدانم. اینکه مثلاً این مسأله یک مسأله تاکتیکی است یا یک مسأله دوره جدید و وظایف ما، این را من نمیدانم، اصلاً به این معنی میشود گفت مشی تاکتیکی؟ ولی من این را میدانم که روح کار ماست. یعنی روح اصولی فعالیت ما این است که طبقه را نه فقط آگاه بلکه متشکل بکنیم. و نه اینکه متشکل کنیم بلکه آن را تبدیل کنیم به یک آلترناتیوی در مقابل تمام احزاب مخالف و در مقابل خود حکومت. چه در شعار، چه در برنامه، چه در شیوه‌های مبارزه، این آلترناتیو را در سطح جامعه بشود نشان داد.

شورای ملی مقاومت میگوید آن، سلطنت‌طلبها میگویند آن، کمونیستها و دمکراسی انقلابی میگوید این. این صف دمکراسی انقلابی را متمایز کنیم از لیبرالیسم و تمکین خرده بورژوازی به لیبرالیسم که وجود دارد، متمایز کنیم از سلطنت‌طلبها و میل به سرنوینی را کانالیزه بکنیم و تبدیلش بکنیم به میل بقدرت رساندن این آلترناتیو. چون این بطور کلی الان مخدوش است. حکومت جمهوری اسلامی باید برود برای توده‌ها مشخص است ولی چه جای آن بنشیند مشخص نیست. این فکر میکنم خصوصیت این دوره است که حکومت از بی آلترناتیوی سر کار است. آلترناتیوهای طبقات دارد شکل میگیرد و ما موظفیم آلترناتیو یک طبقه را در مقابلش بگذاریم. این آلترناتیو تقریباً یک آلترناتیو دمکراتیک انقلابی است.

بحث حزب به جای خودش محفوظ. حزب رکن ساختن این هست ولی خود آلترناتیو، بنظر من، حزب نیست بلکه یک صف دمکراسی انقلابی متکی به برنامه حداقل ما و شعارهای اصلی ما که در مقابل حکومت بگوید جمهوری انقلابی و این. شیوه‌های مبارزاتیش فرض کنید اعتصاب سیاسی، قیام توده‌ای، در این مقطع فعلی فلان طور مقاومت منفی یا فلان طور مقاومت فعال و مثبت. در مقابل تروریسم، در مقابل کودتاگری، در مقابل شیوه‌هایی که به هر حال اپوزیسیون خرده بورژوازی و بورژوازی دارد دست میگیرد ما هم بتوانیم بگوییم این مبارزه نه، این مبارزه. تروریسم نه! این. در صورتی که این چیزی است که ما هنوز نتوانسته‌ایم بگوییم. کودتا نه! به این شیوه. حکومت جمهوری دمکراتیک اسلامی نه! این حکومت.

فکر میکنم برنامه حداقل ما نوع حکومت را تقریباً برای ما مشخص کرده. تاکتیکیهای ما تا حدود زیادی اشکال انتقالی و ارگانه‌های رسیدن به آن را مشخص کرده. آن چیزی که ما باید بنظر من در این دوره مشخص بکنیم این است که چطوری این

بحث من کلاً این است. بنابراین بنظر من این دوره تاکتیکی متناظر با یک تاکتیک عمومی به اسم اینکه ما هم میرویم آلترناتیو طبقاتیمان را بسازیم، در قبال قدرت سیاسی نه کلاً در قبال جامعه بورژوا. در قبال قدرت سیاسی که مطرح است و میتواند دوباره از دست صاحبانش بیفتد. این بنظر من میشود گفت روح شرایط. آنوقت از اینجا بنظر من استنتاج‌هایی کرد درباره اینکه پس حالا چه باید کرد؟ که آنها را بحث نمیکنیم. به هر حال من پیشنهاد میکنم رفقای که روی خصوصیات اصلی این دوره بحث دارند بحث بکنند و از این یک نتیجه‌گیری بکنیم که آیا این دوره را بعنوان یک دوره تاکتیکی قبول دارند و اصلاً حتی بعد از ۳۰ خرداد از یک دوره جدیدی شروع میشود در حیات جنبش انقلابی و توده‌ای، و دولت و غیره؟ و بعد این خصوصیات اصلی چه است؟

من چند تا مسأله را اینجا مطرح میکنم یکی در برخورد با بحث رفیق حمید. بنظر من اینجا بحث تاکتیک با تشکیلات بار دیگر قاطی میشود. اینکه ما کار روتین‌مان را انجام نمیدادیم، خُب باید میدادیم. ما در بحث تاکتیک راجع به تاکتیک تشکیلاتی حرف میزنیم که فرض میکنیم کمونیستی است و دارد کار خودش را انجام میدهد. و اگر کم‌کاری در زمینه کمونیستی داریم این را به حساب بحث تاکتیک قاطی نمیکنیم و در بحث تاکتیک منعکس نمیکنیم. مگر اینکه نشان بدهید تشکیلات به یک بحث تاکتیکی تبدیل شده. راجع به این بیشتر صحبت میکنم.

من میگویم کار روتین حزبی برای ما تعریفش تاکتیکی نیست. یعنی چه دوره افول و اعتلاء و هجوم توده‌ها به حکومت و سرکوب توده‌ها و غیره این کار به جای خودش باقی است یا نقطه ضعف ما دقیقاً همین است که آن را تاکتیکی میدیدیم. و جوابش هم این نیست که پس این دفعه آن را تاکتیکی بگجانیم و در تاکتیکمان منعکس بکنیم.

من پیشنهاد میکنم بحث سبک کار و کار روتین حزبی اصلاً از این مبحث خارج شود. ما داریم بحث تاکتیک میکنیم. یک تشکیلات کمونیستی فرض کنید حزب بلشویکی الآن با این وضعیت سیاسی روی چه چیزی انگشت میگذارد و چه حلقه‌ای را به دست میگیرد و چه چیزی را تبلیغ و ترویج میکند؟ فرض میکنیم تبلیغ و ترویج را بلد است. فرض کنیم هسته‌های محافل کارگری را دارد. حالا اینکه ندارد مال بحث سبک کار است میرویم سعی میکنیم داشته باشد.

من اینجا میخواهم یک مقدار به لنین رجوع کنم. شیوه‌ای که تاکتیک برایش مطرح بود و تاکتیک را مطرح میکرد. تعریف دقیقی از تاکتیک میکند. میگوید: منظور از تاکتیک حزب روش سیاسی آن یا عبارت دیگر خصلت و خط و مشی شیوه‌های فعالیت سیاسی آن است. کنگره حزب قطعنامه تاکتیکی را به این منظور صادر مینماید که روش سیاسی حزب بمتابیه یک کل واحد را نسبت به وظایف جدید یا نسبت به وضعیت سیاسی جدید بطور دقیق معین نماید."

نه وضعیت سیاسی همیشگی، جدید. باید بگوییم چه جدید است و بنابراین داریم حرف تاکتیکی میزنیم.

توده‌ای- اکثریتی و احتمالاً حتی با خط امام در یک مقطعی، اینها دیگر آخرین حرکت‌های سرکوبگرانه‌اش از نظر مبارزه حزبی و مبارزه سیاسی است و بعدش بنظر من از نظر بورژوازی این حکومت کار خودش را کرده، کارش را انجام داده. ما آن مقطعی که گفتیم این کار خودش را کرده آن شکاف درونی این را میدیدیم و عجزش از اینکه این به سرکوب انقلاب ادام بدهد. عملاً ثابت کرد که با بیرون انداختن لیبرال‌ها هنوز یک دوره دیگر این کار را میتواند انجام دهد.

واقعیت دیگر این دوره این است (که البته شاید مشخصه این دوره و دوره قبل باشد، نه دوره توهمات) که بی ثباتی حکومت و نارضایتی توده‌ها میتواند به یک اعتراض همگانی منجر شود. یعنی بحران اقتصادی اوج گرفته، مشخص شده که جمهوری اسلامی پاسخ این بحران را ندارد و نمیتواند بدهد. بدون یک تجدید سازمان عمومی جامعه بر اساس یک نظم جدید (که این نظم جدید حالا ممکن است همان احیای نظم قدیم باشد) یک تجدید سازمانی که بتواند طبقه کارگر مفلوک شده را به کار بکشد و مسائل سیاسی را از ذهنش دور بکند و طبقه را به اقتصاد و به امرار معاش سوق بدهد، بدون اینها نمیتوانند این بحران را حل کنند و یا تخفیف بدهند. این بحران هست و مسأله این است که توده مردم وسیعاً خواستار سرنگونیش هستند. این هم یک مؤلفه این دوره است. یعنی توده مردم خواستار سرنگونیش هستند، در یک مبارزه عملی عقب رانده شده‌اند. به دلایل مشخصی که میتوانیم بگوییم و رفع این نقطه ضعفها را بگذاریم در دستور؛ فقدان تشکل و فقدان احزاب معین و فقدان شعار و شیوه‌های مستقل از احزاب بورژوا و غیره.

در بحث اینها رکنهای قضیه بود؛ توده مردم میخواهند سرنگونش کنند، این حکومت نتوانسته ثبات خودش را (به معنی طولانی مدت) آن پیش شرط‌هایش را تأمین بکند، نتوانسته جامعه را از سیاست به اقتصاد سوق بدهد، و مسلحانه بر اساس نیروی سرکوب در مقابل مردم و توده زحمتکش قرار گرفته، و اینکه از یک ثبات نسبی هم برخوردار است در مقابل ما. یعنی دیگر نمیشود صحبت از این کرد که پرولتاریا در جنگ قدرتی که در بالا رشد کرده چگونه باید از پهلو به قدرت نزدیک شود. وقتی بنی صدر و جمهوری اسلامی توی سر هم میزنند ما می‌گفتیم "نه این نه آن، "شورا"، نه این نه آن، "اتحاد کارگری علیه بیکاری". این را دیگر نمیتوانیم بگوییم. یک شعار او دارد یک شعار هم در اپوزیسیون ما میدهیم.

بنابراین بحث سر این میشود که نزدیک شدن به قدرت از یک رو در رویی مستقیم‌تر طبقه میگذرد. نه با استفاده از بحران سیاسی معینی که در یک مقطعی بوجود آمده. این هم یک خصوصیتی است که ما را از ۳۰ خرداد به اینطرف متمایز میکند. معنی همه اینها یعنی اینکه اپوزیسیون دنبال سازماندهی رفته، در خلأ ناشی از مبارزه اپوزیسیون و آلترناتیو اپوزیسیون این جمهوری اسلامی به بقاء خودش ادامه میدهد، سرکوبش را تا ته میخواهد پیش ببرد، ولی در عین حال حکومتی نیست که با این شیوه‌ها بتواند بزودی زیر پای جنبش انقلابی را خالی بکند. یعنی چه؟ یعنی یک دوره شکوفایی و رونقی بوجود بیآورد که کارگراها بروند خانه، نخواهند بپرسند دنیا دست کیست.

در مورد اینکه "وضعیت طبقه را از پایین ندیدیم" نظر من این سوء تفاهمی که از حرف رفیق میشود درست است. یعنی کجای طبقه را باید میدیدیم؟ ما در یک دوره‌ای مشخصاً دست گذاشتیم که طبقه متوهم است. تمام دوره فوریه تا اکتبر لنین به چیزی بیشتر از این در درون طبقه دست نمیگذارد، میگوید طبقه به این حکومت متوهم است.

چه چیز دیگری را باید بحث میکردیم؟ دورنمای فلاکت یک بحث از پایین و مشخص بود. طبقه مشخصاً روی سر مسائل اقتصادی ناگزیر است برود رو در روی حکومت قرار بگیرد. و خواسته‌های اقتصادی را مطرح کند. حالا از جمهوری اسلامی به اسم "کارگر سازش نمیپذیرد ولی حواله را میگیرد"، یا "حزب‌الله میگیرد". به هر صورتی باید "حواله" را میگرفت. این یک وضعیت عینی طبقه بود که مطرح کردیم. توهماتش وضعیتی بود که در جنبش ما مطرح شده. اینکه طبقه در چه وضعیت سراسری است را ما باید بیان کنیم نه اینکه طبقه اجزایش چطوری است و در درونش چه روابطی برقرار است.

مشخصاً باید بگوییم سر جمع طبقه در چه وضعیتی نسبت به بورژوازی و نسبت به حکومت بورژوازی قرار گرفته؟ لنین در مورد حکومت موقت انقلابی بعنوان جانشین تزارسیم باز این را میگوید:

"سرنگون ساختن حکومت مطلقه و دعوت مجلس مؤسسان مسأله‌ای است که تمام مردم آن را در درجه اول اهمیت قرار دادند."

روی این حساب میکند که تمام مردم دارند روی این مسأله حرف میزنند و این مسأله‌شان است. یا در جای دیگر میگوید:

"در همان حال که بورژوازی دمکرات درباره سرنگون ساختن حکومت تزاری سکوت اختیار میکند ما باید آن را در درجه اول اهمیت قرار داده و درباره لزوم تشکیل حکومت انقلابی موقت اصرار ورزیم. علاوه بر آن ما باید برنامه عمل این حکومت را بر طبق شرایط عینی لحظه تاریخی فعلی و طبق وظایف دمکراسی پرولتاریا معین نماییم. این برنامه شامل تمام برنامه حداقل حزب ما یعنی برنامه اصلاحات فوری سیاسی و اقتصادی است که از طرفی در شرایط مناسبات اجتماعی و اقتصادی فعلی کاملاً قابل اجرا است و از طرف دیگر برداشتن گام بعدی به جلو و عملی کردن سوسیالیسم در روسیه."

یعنی در یک مقطعی که حکومت تزاری دارد میافتد و اپوزیسیون لیبرالی سکوت اختیار میکند، این میبرد آنجایی که تمام آلترناتیو پرولتاریا را در قبال آن وضعیت ارائه میکند. یعنی باز این بحث اصلاً ذهنیگرایی نیست. هیچوقت یک چنین شرایطی برایشان دست نداد ولی این تمام برنامه حداقل حزب را در مقابل تزارسیم قرار میدهد. باز به این بر میگردم. برای اینکه ببینیم دفاع از دستاوردهای انقلاب و رشد آن چه جایگاهی برای لنین داشت باز این را نگاه کنید. میگوید:

"به این طریق پس از آنکه قطعنامه سیاست حزب را در شرایط اعمال نفوذ از بالا، یعنی شیوه جدید مبارزه که تقریباً تاکنون

"انقلابی که در روسیه آغاز شده است، یعنی جدایی کامل و قطعی و آشکار اکثریت عظیم مردم از دولت تزاری، یک چنین وضعیت جدیدی را بوجود آورده است."

این سال ۱۹۰۵ است و در بحث دو تاکتیک. یا میگوید:

"یقین است که ما هنوز باید برای تربیت و تشکل طبقه کارگر بسیار و بسیار کار کنیم. ولی اکنون تمام مطالب بر سر این است که مرکز ثقل عمده سیاسی این تربیت و تشکل در کجا باید قرار بگیرد. در اتحادیه‌ها و جمعیت‌های علنی؟ یا در قیام مسلحانه و در کار ایجاد یک ارتش انقلابی و حکومت انقلابی. چه در این و چه در دیگری طبقه کارگر تربیت و متشکل میگردد. هم این و هم آن دیگری البته ضروری است. لکن اکنون در انقلاب فعلی تمام مسأله در این است که مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه در کجا قرار خواهد گرفت؟ اولی یا دومی؟"

اینجا باز بحث تشکیلات بعنوان یک تاکتیک، بحث سازماندهی بعنوان یک تاکتیک در دستور حزب است. میخواهد ببیند پس در این وضعیت جدید کجاست. میگوید:

"کنگره‌های حزب نباید مسائلی را برای اتخاذ تصمیم مطرح نمایند که فلان یا بهمان ادیب بجا یا بیجا بمیان کشیده است. بلکه مسائلی را باید مطرح نمایند که به حکم شرایط زمان و بنا بر جریان عینی تکامل اجتماعی دارای اهمیت جدی است."

رفیق حمید اگر بخواد بگوید که ما زیادی این کار را کرده‌ایم باید نشان بدهد که وضعیت‌های جدیدی که بعنوان وضعیت جدید مطرح کرده‌ایم جدید نبودند. من شخصاً معتقدم اشغال سفارت مهمترین واقعه سه سال اخیر بود. یعنی واقعا یک وضعیت جدید پیش آورد که تمام شکاف در صفوف اپوزیسیون چپ را با خودش به بار آورد و برنده‌ترین تاکتیک بورژوازی در سه سال اخیر بوده. تمام بحث‌های ما راجع به "طبقه کارگر سیاسی است، به تجارت خارجی فکر میکند، ولی به حکومت توهم دارد" در این مقطع است که برجسته است. اشغال سفارت در مقطع حقیض حکومت. که باعث شد دولت جمهوری اسلامی دو سال و نیم دیگر هنوز دارد میتازد و میرود و سیاست سرکوب انقلاب به اسم انقلاب را در شیوه‌های جدید و اشکال جدیدی با اتکاء به ذهنیت سیاسی توده‌ها و نه دیگر به خوش باوری انقلابی‌شان پیش ببرد. این اصلاً خصوصیت جدیدی داد. متحد شدن بخش‌های هر چه وسیعتری نه فقط از مردم بلکه از نیروهای سیاسی اپوزیسیون با حکومت. این یک وضعیت جدید بود. حمله به کردستان یک وضعیت جدید بود. ما باید میگفتیم وضعیت سیاسی جدید و وظایف ما. اشغال سفارت، ۳۰ خرداد. اینها وضعیت‌های جدیدی بود که دقیقاً میتوانستیم بگوییم مؤلفه‌های عینیش چه است، مؤلفه‌های ذهنیش چه است که این وضعیت وضعیت جدیدی است. باید میگفتیم. و این انقلاب خصوصیتش این بوده که از یک وضعیت به یک وضعیت سرعت حرکت کرد. این خاصیت دوره انقلابی است. بنابراین من در آن انتقاد رفیق به سبک کار پوپولیستی یا خود ما، زیاد شریک نیستم یعنی فکر میکنم رفیق در این قضیه افراط میکند. کار روتین حزبی به جای خودش محفوظ، وضعیت جدید تشکیلاتی که کار روتین خود را انجام میدهد در هر دوره به آن میگویند تاکتیک.

کارگران را در خصوص راه واقعاً انقلابی مشوب سازد."

باز هم این مسأله تاکتیکش را در رابطه با مسأله تربیت تشکل طبقه میگوید "ما راه واقعاً انقلابی را میشناسیم و مجاز نیستیم جز این بگوییم." در این وضعیت این راه واقعاً انقلابی است. این را هم میگوییم، این هم تبلیغمان. تاکتیک ما هم متمرکز است حول این راه واقعاً انقلابی، که اجزاء آن را گفت: سرنگونی تزاریسم. برنامه حداقل، حفظ این دستاوردها. شرکت از بالا در قبال این مسائل و از پایین. میگوید از پایین همیشه کار ما است. ویژگی آن میماند از بالاایش.

یک بحثهای عمومی میکنم که بعداً بتوانم از "دو جناح" و از سیاستهایمان و حتی از این نوشته‌ای که اینجا هست یک مقدار دفاع بکنم. اگر حوصله داشته باشید من اینجا نقل قولهایی از لنین را، یک تعداد زیادی هست، میخوانم. میگوید: "سوسیال دمکراسی چگونه باید انقلاب را به جلو سوق دهد؟" این هم باز معضل تاکتیک است. یعنی تاکتیک سوسیال دمکراسی بر چه ناظر است.

"آیا کسی که با خطر تئوری آسوباژدنیه‌مآبانه "سازش" ملت با تزار پی نمیرد، کسی که تنها "تصمیم" به تشکیل دعوت مجلس مؤسسان را پیروزی مینامد، کسی که ترویج فعال ایده لزوم حکومت انقلابی موقت را وظیفه خود قرار نمیدهد، کسی که شعار جمهوری دمکراتیک را در بوته اجمال میگذارد، میتواند اکنون انقلاب را به جلو سوق دهد؟ چنین کسی در حقیقت انقلاب را به عقب میبرد، زیرا خط مشی عملی و سیاسی وی با خط مشی آسوباژدنیه در یک ترازو قرار میگیرد. وقتی که در قطعنامه تاکتیکی، که وظایف فعلی و فوری حزب را در لحظه انقلاب معین مینماید، از شعار مبارزه برای جمهوری اثری نیست. برای اینکه بتوان انقلاب را جلو سوق داد یعنی از آن حدی که بورژوازی سلطنت‌طلب آن را سوق میدهد تجاوز کرد، باید شعارهایی را که ناپیگیری دمکراسی بورژوایی را خنثی مینماید بطور فعال مطرح کرد، روی آن تکیه کرد و در درجه اول اهمیت قرار داد. این شعارها در لحظه فعلی فقط دو تا است: (۱) حکومت انقلابی موقت و (۲) جمهوری، زیرا شعار مجلس مؤسسان همگانی را بورژوازی سلطنت‌طلب پذیرفته است." [برنامه "سایوز آسوباژدنیه"]

پس یکی از شاخصهای تاکتیک اصولی مطرح کردن این است که بگوییم اپوزیسیون بورژوایی به چه چیزی رضایت داده، تا جای آن آمده، ما برویم انقلاب را جلو سوق بدهیم. بقول رفیق خودمان بپریم آنطرف جوی مبارزه و بگوییم بیایید این طرف. بنابراین ذهنی‌گرایی در تاکتیک یا حرکت نکردن از عینیات به این معنی نیست که مثلاً امکان‌گرایی باشد (نمیگویم کسی این را گفته). گفتم یک بحث این بود که چرا گفتید "دفاع از دستاوردهای انقلاب"، چرا گفتید "درمقابل جنگ [از دستاوردهای انقلاب] دفاع میکنیم"؟

ما میخواستیم ذهن طبقه کارگر را و تشکلشان را بیاوریم که باید از این دفاع بکنید در مقابل این شیوه بورژوازی. صلح را همه بورژوازی هم پذیرفته بود، که جنگ بد است، این جنگ را ختم کنید این جنگ ارتجاعی است از هر دو طرف! اپوزیسیون

بیسابقه بوده است، از تمام جهات روشن مینماید آن موردی را هم که در آن اعمال نفوذ از بالا برای ما میسر نخواهد بود پیش‌بینی میکند. اعمال نفوذ بر حکومت انقلابی از پایین در هر صورت وظیفه ما است. برای یک چنین فشاری از پایین پرولتاریا باید مسلح باشد زیرا در لحظه انقلاب کار با سرعت مخصوصی به جنگ داخلی آشکار کشیده میشود. و نیز پرولتاریا باید به توسط سوسیال دمکراسی رهبری شود. هدف اعمال فشار مسلحانه وی حفظ و تحکیم و بسط توسعه پیروزیهای انقلاب، یعنی آن پیروزیهایی است که از نقطه نظر منافع پرولتاریا باید شامل اجرای تمام برنامه حداقل ما باشد."

باز یک موضعگیری تاکتیکش در رابطه با شعارها و شیوه‌ها میبینیم که این را از چه چیزی بیرون میآورد. از اپوزیسیون چه میگوید راجع به وضعیت فعلی؟ بورژوازی چه میگوید؟ پرولتاریا باید چه بگوید و روی چه شعارهایی باید تربیت بشود؟

اینکه دقیقاً وضعیت خود طبقه در چه وضعی است، ناآگاهی را به این اهداف نشان میدهد. ما میگوییم طبقه به منافع حداقل پرولتری ناآگاه است باید این را در دستور بگذاریم. طبقه را از چه زاویه‌ای ببینیم؟ کلاً بحث من الآن (سواى بحثی که با رفیق حمید میشود داشت) بحث مقوله تاکتیک است. مرکز ثقل این تربیت و تشکل کجا است؟ در هر لحظه جدید جامعه روی چه متمرکز کرده؟ و در آن چه آلترناتیو‌هایی وجود دارد؟ طبقه به هر حال متشکل و تربیت میشود، حول چی؟ امروز حزب، فردا میلپس. بحثش این است. میگوید امروز حکومت انقلابی یا شعار لیبرالی؟

در مورد تاکتیکهای ما - که بنظر من برچسب ذهنی‌گرایی خورده - میگوید:

"هیچ شخص عاقلی به پیشگویی مسأله‌ای که در لحظه حاضر مورد توجه ما است اقدام نخواهد کرد. اما چگونگی و هدف شرکت ما را در حکومت موقت (یعنی) میتوان و باید تعریف کرد. قطعنامه هم همین عمل را انجام میدهد و به دو هدف این شرکت اشاره میکند. (۱) مبارزه بیرحمانه با تلاشهای ضد انقلابی. (۲) دفاع از منافع مستقل طبقه کارگر."

یعنی شعاری هم که مطرح میکنیم، حرفی هم که میزنیم در این وضعیت جدید هدفش این است: یکی مقابله با تلاشهای ضد انقلابی - چه در اشکال اپوزیسیونش و چه در شکل حکومت رسمیش و دولت بورژوایی - با هر تلاشی که اینها میکنند باید مقابله شود. و دیگری از منافع مستقل طبقه کارگر در آن وضعیت سیاسی معین دفاع بشود - حالا با اشغال سفارت میشد اینطوری فکر کرد. منافع مستقل طبقه کارگر به این حکم میکند که افشاء کنیم، ردش کنیم، در مقابلش ضد امپریالیسم پرولتری را قرار بدهیم و طبقه را روی این آلترناتیو بیاوریم.

"ولی اکنون سخن بر سر این نیست که ممکن است موارد و شقوق گوناگونی پیش آید و ممکن است هم پیروزی و هم شکست، هم راه مستقیم و هم راههای پر پیچ و خم در پیش باشد. اکنون سخن بر سر این است که یک سوسیال دمکرات مجاز نیست ذهن

نهایی ما و منافع مستقل طبقه کارگر در این دوره را با توجه به وضعیت بورژوازی و پرولتاریا بحث کنیم.

"ثانیاً باید دانست که آیا این یا آن شعار تاکتیکی و یا شاید فقدان یکی از شعارها آب در آسیاب کدام یک از نیروهای واقعی سیاسی خواهد ریخت."

این هم یکی از ملاکهای تعیین تاکتیکهای ما در هر مقطعی است، که این یا آن شعار آب در آسیاب چه کسی میریزد؟ وقتی ما به پیکار میگفتیم بابا! شعار جنگ داخلی و سرنگونی همینطوری روی هوا آب به آسیاب سلطنت طلب میریزد، شما هیچ مرزبندی با اپوزیسیون امپریالیستی ندارید. این یکی از نقطه ضعفهای ما در بحثهایشان محسوب میشد و پیکاری‌ها گریبان ما را میگرفتند، که آقا شما آن را بزرگ میکنید. ولی بحث اساسی ما این بود که مرزبندی تو سازمان چپی با اپوزیسیون امپریالیستی سر جمهوری چیست؟ روی بحث اساسی روز، روی بحث سرنگونی.

لنین تأکید میکند که بحث تاکتیک ادامه امر تبلیغ و ترویج و سازماندهی روزمره، تعمیق مبارزه، تهیه قوا و غیره نیست. بحث تاکتیک بر سر اینها نیست. این را همه قبول دارند (در صفحه ۲۷۶ در کتاب مجموعه آثار است. من نقل به معنی کردم). "بحث بر سر انجام وظایف جدید است. آنها فقط خواستار این هستند که هدف نهایی بطور روشن درک شود و وظایف انقلابی بطور روشن معین شود."

یعنی بحث نه بر سر تشکیلات است، نه چرا روی کاغذ مانده است، نه چرا تبلیغ و ترویج ما چنین و چنان بود نیست. بحث بر سر وظایف جدید است. این بحثهایی که وظایف روزمره را تبلیغ و ترویج و سازمان دادن را میتوانستیم انجام بدهیم یا نمیتوانستیم انجام بدهیم، چه چیزی را در نظر می گرفتیم یا نمی گرفتیم را باید بنظر من هُلش داد به بحث سبک کار. بحث تاکتیک بحث روی دوره جدید است. همیشه این است. اگر دوره جدید عوض نشده اصلاً ما بیخودی داریم یک قطعنامه تاکتیکی میدهیم. باید خصوصیات اصلی این دوره را مشخص کنیم.

"چرا در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، ظرف هشت روز تحولی اتفاق افتاد که در تمام سه سال انقلاب ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ قدرت انجام آن را نداشت؟ نیروی طبقات از کجا بود؟ جنگ، جنگ امپریالیستی." یعنی باز روی یک ویژگی مشخص آن لحظه تعیین کننده اینجا انگشت میگذارد.

"اگر انقلاب با این سرعت، از لحاظ ظاهر و در نخستین نظر سطحی، با این طرز رادیکال پیروز گردید علتش فقط این بود که به حکم یک موقعیت تاریخی فوق العاده خود-ویژه‌ای جریانه‌های بکلی گوناگون، منافع طبقاتی بکلی ناهمگون، تمایلات سیاسی و اجتماعی کاملاً متناقضی با هم در آمیختند و بطرزی شگفت‌آور با یکدیگر هم‌آواز شدند. از یک طرف امپریالیستهای انگلیس و فرانسه با توطئه چینی خود میلوکوف و کوچکف و شرکاء را به منظور ادامه جنگ امپریالیستی با سرسختی و عنادی بیش از پیش و به منظور کشتار میلیونها کارگر و دهقان دیگر در روسیه و تصرف حکومت تعقیب مینمودند و از طرف دیگر

خرده بورژوازی هم این را میگفت. آن چیزی که نمیگفت و طبقه باید میگفت و طبقه باید از آن فراتر میرفت در آن مقطع چه بود؟ که میگفت بابا این جنگ ارتجاعی است، ختمش هم بکن ولی این قضیه سر دستاوردهای یک انقلاب است، تأثیرش روی زندگی ما این است و الآن نقطه آموزش تشکل طبقه را روی این قرار میدادیم که یک دفاع متشکل بکند و از حقوق خودش در مقابل یک جنگ ناسیونال-شونیستی دفاع بکند.

...بلشویکها را اینجا من دارم اگر رفقا میخواهند، قطعنامه "راجع به وضعیت سیاسی و وظایف ما" نمونه تزهایی که میدهند و نتیجه‌گیری‌هایی که میکنند و کفایت دارد برای حرکت کردن آنها، اینجا هست. اگر رفقایی بخواهند بخوانند میتوانند به این رجوع بکنند. ولی یک چند تا بحث دیگر را مطرح میکنیم.

میگوید: "مسأله حکومت انقلابی موقت در لحظه فعلی محور مسائل تاکتیکی سوسیال دموکراسی روس است." "مسأله حکومت موقت انقلابی. چرا؟ برای اینکه بحث بر سر مجلس مؤسسان و بحث بر سر مواضع مختلف اپوزیسیون است، این مسأله را میبرد آنجا، و گفتم به این دلیل که دارد از تمام بورژوازی و از تمام خرده بورژوازی خودش را متمایز میکند، تلاشهای ضد انقلابی آنها را خنثی میکند و منافع مستقل طبقه کارگر را بیان میکند و مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر را میگوید روی این جمهوری است. روی اتحادیه هم میشود حرف زد، ولی الآن بحث بر سر جمهوری است. این را جای دیگر هم میگوید، حتی در آن میلیس پرولتری که دیشب آوردم، میگوید تشکل حزبی الآن مسأله کسی نیست. طبقه کارگر روی درک مسأله تشکیلات بمثابة تشکیلات نظامی خودش الآن فقط میتواند متشکل و آگاهتر بشود، به قدرت نزدیکتر شود. الآن یک لیبرال هم قبول دارد طبقه کارگر باید حزب داشته باشد و حزبش هم باید فعالیت بکند. الآن گیر این است که آن لیبرال قبول ندارد که کارگر میلیس داشته باشد. پس بحث را میبریم روی میلیس. در صورتی که اینجا در بحثهایی میگوید حزب. یعنی بحث دقیقاً روی حزب است. یعنی میخواهم بگویم تشکیلات یک جایی بعنوان خود-ویژگی لحظه در دستور کار تاکتیکی قرار میگیرد، منتها اینکه چه نوع تشکیلاتی و در چه لحظه‌ای؟

"این قطعنامه تمام شرایط گوناگون و وظایف لحظه مخصوص را در نظر میگیرد، هم فاش نمودن جنبه ریاکارانه گذشتهای دولت، هم استفاده از شکل‌های کاریکاتوری ارگانهای نمایندگی مردم، هم اجرای انقلابی خواسته‌های مبرم طبقه کارگر و در درجه اول روزکار ۸ ساعته و هم بالأخره دفع باند سیاهی‌ها."

اینها خصوصیات است که از درون قطعنامه تاکتیکی و وظایف در آمده.

"کنگره سوم تغییراتی اساسی را که برای آینده نزدیک در فعالیت ما رخ خواهد داد در نظر میگیرد."

یعنی هر چیزی که هر کسی به نظرش رسیده را در نظر نمیگیرد. راجع به همه جنبه‌ها اظهار نظر نمیکند. تغییرات اساسی فکر میکنم الآن هم در بحثهایمانچ باید برویم روی تغییرات اساسی، به نسبت شرایط قدیم و شرایط امروز و شعارهای ما و هدف

جنبه‌های اساسی مبارزه‌ای که دارد در دل آن دولت بعد از انقلاب فوریه شکل می‌گیرد، این را به او نشان می‌دهد. که الآن دولت افتاد دستش، ما آگاه نبودیم متشکل نبودیم، امروز باید بیفتد دست ما. بعد میفهمیم که چرا بحث تشکل برایش آن جایگاه را دارد.

"صفت مشخصه این انتقال از یک طرف وجود حدّ اعلاّی قانونیت است و از طرف دیگر فقدان اعمال فشار نسبت به توده‌ها. و بالأخره روش اعتمادآمیز و غیر آگاهانه این توده‌ها نسبت به دولت سرمایه‌دارانی که بدترین دشمنان صلح و سوسیالیسم میباشند. این خود-ویژگی از ما خواستار قابلیت دمسازی با شرایط، بخصوص کار حزبی در میان توده‌های پرولتاریا است که دارای وسعت بیسابقه‌ای هستند و تازه برای شرکت در زندگی سیاسی دیده میشدند."

"یک خود-ویژگی بینهایت شایان توجه انقلاب ما (یعنی انقلاب ۱۹۱۷) در این است که این انقلاب یک قدرت دوگانه بوجود آورده است. این فاکتورها را باید مقدم بر هر چیز برای خود روشن نمود زیرا بدون پی بردن به آن نمیتوان گامی به پیش برداشت. از خود-ویژگی وضع فعلی، یعنی قدرت دوگانه و توهم توده‌ها به حکومت، ویژگی دیگری در باره تاکتیک لحظه فعلی ناشی میشود که در نظر گرفتن آن برای یک فرد مارکسیست که باید پایه حسابهای خود را بر روی واقعیات عینی یعنی توده‌ها و طبقات قرار دهد و نه روی افراد و غیره لزوم حتمی دارد. این خود-ویژگی مسأله‌ای را در درجه اول اهمیت قرار میدهد که عبارت است از کار در رشته انتقاد، توضیح اشتباهات احزاب خرده بورژوازیی اس.آر و سوسیال دمکرات، آماده و متحد ساختن عناصر آگاه حزب پرولتری یعنی حزب کمونیست رهایی پرولتاریا از قید گنج‌سری عمومی خرده بورژوازیی."

یعنی چیزی شبیه وظایفی که ما میبایست بلافاصله بعد از قیام در دستور می‌گذاشتیم که این دومی را انجام ندادیم. فقط کار در توضیح اشتباهات و سیاستهای احزاب خرده بورژوارا در دستور داشتیم ولی آماده و متحد کردن عناصر آگاه حزب پرولتری را به یک اشکال خیلی عقب افتاده‌تری دنبال کردیم. حالا بحث برنامه چه بود و جنبش در کجا بود میتواند در اینجا سنجاق شود.

"اینها کار فقط تبلیغاتی بنظر میرسد ولی این در واقع عملی‌ترین کار انقلابی است. زیرا نمیتوان انقلابی را به پیش راند که متوقف گشته، در عبارت پردازی غرق شده و مشغول درجا زدن است آن هم نه بدان علت که موانع خارجی وجود دارد و نه بدان علت که بورژوازی به قوه قهریه متوسل گردیده است، بلکه بدان علت که توده‌ها عدم آگاهی توأم با زودباوری از خود نشان میدهند."

و بالأخره این جمله‌اش باز ما را روشن میکند:

"اعتلاّی انقلابی توده‌ها وظیفه خطیر و پر مسئولیتی را به دوش هر کارگر سوسیال دمکرات و هر دمکرات پاکدامنی مینهد. پشتیبانی همه جانبه از جنبش آغاز شونده توده‌ها و بسط و توسعه آن در زیر لوای شعارهای کاملاً قابل اجرای حزب، یعنی شعار جمهوری دمکراتیک، روز کار هشت ساعته، ضبط کلیه زمینهای ملاکان باید شعار تمام دمکراسی و شعار انقلاب مردم گردد."

جنبش انقلابی عمیق پرولتاریایی و توده‌ای مردم، شامل تمامی اهالی تهیدست شهر و ده وجود داشت که هدفش نان، صلح و آزادی واقعی بود."

میگوید چرا حکومت در تیررس هجوم طبقات مختلفی قرار گرفت که سر انداختنش هم‌آواز بودند؟ وضعیت خود-ویژه آن موقع این بود که هم امپریالیستهای جنگ طلب باید تزاریسیم را کنار میزدند و یک حکومت بورژوازیی، که بتواند جنگ را ادامه بدهد، سر کار می‌گذاشتند و هم مردم نان و صلح و آزادی میخواستند. این یک خصوصیت سرنگونی تزار در آن مقطع بود.

"جریان اوضاع بر این منوال و فقط بر این منوال بوده است. سیاستمداری که از حقیقت نمیترسد تناسب نیروهای اجتماعی را در انقلاب هشیارانه مورد سنجش قرار میدهد و "هر لحظه" معین را نه تنها از نقطه نظر خود-ویژگی آن لحظه و آن روز بلکه از نقطه نظر نیروهای محرکه عمیقتر یعنی از نقطه نظر مناسبات متقابل عمیقتر منافع پرولتاریا و بورژوازی، خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان ارزیابی میکند. نظرش نسبت به این قضیه میتواند اینطور و فقط اینطور باشد."

میگوید کسی که اینطور حقیقت را میبیند، نه فقط لحظه معین را میبیند بلکه این را در رابطه با منافع اساسی و عمیقتر طبقات میبیند و اینطوری اظهار نظر میکند.

"ما در باره وظایف تاکتیکی روش آتی خود نسبت به این حکومت در مقاله دیگری صحبت خواهیم کرد. آنجا ما نشان خواهیم داد که خود-ویژگی لحظه فعلی (باز یک نمونه دیگری از بحث خود-ویژگی - از فوریه تا اکتبر) انتقال از نخستین مرحله انقلاب به دومین مرحله آن است در چیست؟ چرا شعار وظیفه روز در این لحظه باید این باشد؟

کارگران! شما در جنگ داخلی بر ضد تزاریسیم معجزاتی از قهرمانی پرولتری و توده‌ای از خود نشان دادید. باید در کار متشکل ساختن پرولتاریا و تمام مردم نیز از خود معجزه نشان دهید تا موجبات پیروزی خود را در دومین مرحله انقلاب فراهم سازید."

یعنی اینجا تشکل را به عنوان یک هدف تاکتیکی در دستور طبقه می‌گذارد. یعنی الآن دیگر وقت آن شده که طبقه متشکل شود، این همزمان با آن میلیس پرولتری است. بحثش این است که باید متشکل بشوید، که بعداً مشخص میکند که این تشکل (منظور اتحادیه و تشکل حزبی هم حتی نیست) یک تشکل انقلابی است، یک تشکل توده‌ای وسیع نظامی است.

"خود-ویژگی لحظه فعلی در روسیه عبارت است از انتقال انقلاب از نخستین مرحله خود که در آن قدرت حاکمه به علت کافی نبودن آگاهی و تشکل پرولتاریا به دست بورژوازی افتاده است و دومین مرحله انقلاب که در آن باید قدرت حاکمه به دست پرولتاریا و قشرهای دهقان تهیدست بیفتد."

یعنی میگوید دوره اولش که به دلیل ناآگاهی و فقدان تشکل دست بورژوازی افتاد و این دوره دوم است که باید بیفتد دست ما باید است دیگر. یعنی این را از منافع مشخص طبقاتی،

است، هزینه بالای کوچکترین حرکتی است. کوچکترین حرکت توده‌ای یا فردی منجر به بیشترین خسارت میشود برای هر بخشی از طبقه و یا هر فردی از طبقه. بنابراین این هم یک خصوصیات این دوره است. خصوصیاتی که اصلاً دوره قبلش نبود. یعنی رفقا را می‌گرفتند رفقا هم در کمیته معلق می‌زدند و می‌آمدند بیرون. از ۳۰ خرداد به این طرف مشخصاً خصوصیت مبارزه این است که صف پیگیر و ناپیگیر را برحسب موقعیت تاکتیک‌های بورژوازی دارد تفکیک میکند. هیچوقت پیکاری‌ها در آن دوره نمیتوانستند اینچنین مصاحبه‌هایی بکنند، هر چقدر هم به این نتایج میرسیدند. یک خصوصیت اصلی دیگر این است که طبقات، مشخصاً دارند درباره آلترناتیو به این حکومت حرف می‌زنند. مثل مجلس مؤسسان که درباره اینها، درباره سرنگونی دارند حرف می‌زنند. سرنگونی به حکم نظر ما مسئله مردم نشده به حکم اینکه مردم می‌گویند مسئله ما شده، یا به اعتبار هر جفتش. مثلاً روی سرنگونی ما باید در این مشی تاکتیکی بهترین شعار را بدهیم. باید بگوییم چه سرنگونش میکند، به چه شیوه‌ای باید سرنگونش کرد، چه چیزی باید جای آن گذاشت. این هیچ ذهنی‌گرایی هم نیست. مال دوره‌ای است که مردم میخواهند این را سرنگونش کنند، حالا به چه دلیلی عقب نشسته‌اند آن هم خود-ویژگی لحظه فعلی است که ما آن را در خود-ویژگی تاکتیکمان باید به رسمیت بشناسیم.

بنظر من بحث "دو جناح" مشخص کننده این جریان بود برای ما. مشخصه این جریان بود که مسئله سرنگونی امر یک طبقه نیست، هنوز امر یک طبقه نشده. مشخصه اصلیش این است که توده‌های وسیعی با هم هم‌آوازند، توده بورژوازی و توده پرولتاریا (اگر به آن بشود گفت توده‌اش). به هر حال قشر خرده بورژوا و بورژوا هم‌آوازند بدلیل مختلف تاریخی، همانطور که اینجا جنگ، نان و صلح و آزادی را به سرنگونی تزار را به آن امپریالیسته ربط میدهد. و بعد از این دوره حاکمیت خمینی و خط خمینی، بعد جمهوری اسلامی هم‌آوازی وسیعی بین بورژوازی و پرولتاریا وجود دارد. آن دارد به حال شهید من و شما دل میسوزاند می‌رود سراغ عفو بین‌الملل! خودش که تکانی نخورده، دارد می‌گوید "آقا آنجا دارند میکشند!" برای اینکه زیر پای این حکومت را اره بکنند. این هم‌آوازی از چه است ما این را بشناسیم. او میخواهد یک حکومت پایدار بورژوازی بگذارد که قال انقلاب را برای همیشه بکند و سر و سامانی بدهد به احیاء وضع سابق. ما میخواهیم جایش چه بگذاریم؟ این را باید به توده مردم بگوییم. او میخواهد بشیوه کودتاگری، بشیوه کسب قدرت از بالا، بدون کمترین فعل و انفعالی در سطح جامعه قدرت از بالا بدون کمترین فعل و انفعالی در سطح جامعه قدرت را به دست بگیرد ما میخواهیم قدرت به دست یک طبقه‌ای بیفتد به یک شیوه معینی، این را باید بگوییم. یعنی قیام را باید بگوییم، سرنگونی را باید بگوییم، آلترناتیو پرولتری را بگوییم، برنامه حداقل‌مان را بگوییم و بگوییم که این حکومت افتادنی است، در جامعه قدرت مسئله بازی است. گرچه الآن ثبات نسبی پیدا کرده باشد، توده مردم به اعتبار سرکوب عقب نشسته‌اند نه به اعتبار پایین رفتن مایه‌های اعتراض. مثل زمان از هاری عقب نشسته‌اند. مثل بعد از ۱۷ شهریور و یک دوره‌های کوتاه اشغال مطبوعات و غیره عقب نشسته‌اند. نه مثل زمان (فرض کنید)

من این چیزها را خواندم برای اینکه چند تا مسأله را اینجا مشخص بکنیم. بنظر من مسأله، مسأله تاکتیک اولاً از نظر عینی وضعیت جدید مناسبات بین طبقات بطور کلی است، یعنی روندهای کلی اجتماعی است. برای همین است که من می‌گویم ۲۸ مرداد خمینی یک دوره جدید را آغاز کرد، اشغال سفارت یک دوره جدیدی را آغاز کرد، ۱۷ شهریور بنی صدر و قضیه‌ای که به ۱۴ اسفند رسید، به ۳۰ خرداد رسید، باز یک دوره جدیدی را آغاز کرد و ۳۰ خرداد به این طرف هم باز یک دوره جدیدی ما داشتیم. خود-ویژگی‌هایش را میشود بطور روشن بحث کرد. گفتم، دوره اول دوره توهمات و دوره انقلاب را بسازیم و حمایت مشروط از جمهوری اسلامی بود. دوره دوم رفع توهمات اپوزیسیون خرده بورژوازی بود (از ۲۸ مرداد به بعد تا اشغال سفارت)، توهمات که واقعاً جمهوری اسلامی را به حال انزوا کشاند طوری که مطمئن نبود اگر فرمانده کند رأی بیاورد، سفارت را گرفت. و دوره دوم دوره نوع جدیدی از توهمات بود. دوره اول توهمات ناشی از قیام بود، دوره دوم توهمات ناشی از مبارزه ضد امپریالیستی حکومت بود. بنظر من خصوصیات این دو توهمات فرق میکرد. کسانی که در دوره اول تزلزل نشان دادند در دوره دوم شاید نشان ندادند. و کسانی که در دوره دوم نشان دادند کسانی بودند که در آن مقطع چپ‌ترین آدمها بودند. رفت روی بند شوروی در برنامه، مسأله توهمات احزاب غیر پرولتری و توهمات احزاب بظاهر مارکسیست. فرق داشت با قیام تا ۲۸ مرداد. قیام تا ۲۸ مرداد دوره انتظار بود، دوره خوشباوری پوپولیستی سراسری بود. ولی از اشغال سفارت به بعد دوره توهمات مردم برای فراتر بردن این انقلاب بود و به همین دلیل پایداری خیلی بیشتری داد. خمینی از بهمن تا ۲۸ مرداد مجبور شد دست به اسلحه ببرد. ولی از اشغال سفارت تا ۳۰ خرداد این خودش را ادامه داده. اصلاً یک نوع سازماندهی جدیدی در دستور کار خودش گذاشته. از قیام تا ۲۸ مرداد حکومت دست لیبرالها بود. رفته بودند به سراغ یک شیوه‌های کلاسیک سرکوب انقلاب و ختم انقلاب. از بعد از اشغال سفارت اصلاً سازماندهی وسیع توده متوهم در دستور کار اینها قرار گرفت و خوبی انجامش دادند. یعنی اصلاً یک صفتبندی جدیدی در سطح توده زحمتکش بوجود آوردند و حتی در صف احزاب سیاسی بوجود آوردند. تزلزل‌هایی که سازمانهای فدایی و غیره. فدایی که در کردستان می‌جنگید، بعد از اشغال سفارت از درون آن جنبش جاسوس در می‌آید.

بنظر من اینها دوره‌های مشخصی است که تأثیر خودش را روی طبقات از نظر عینی و ذهنی می‌گذارد و روی صفتبندی نیروهای بورژوازی. دوره ۳۰ خرداد به بعد هم بنظر من با همین خصوصیت مشخص میشود. جدایی کامل و قطعی توده وسیع مردم از جمهوری اسلامی. به این اعتبار که او خودش را جدا کرده و در مقابل توده وسیع مردم قرار داده، بدون هیچ توهمی به جمهوری اسلامی خواستار سرنگونیش هستند. خصوصیتش این است که هیچ نوع قانونیتی وجود ندارد - برعکس آن دوره. مردم به اتکاء توهماتشان گل نیست، به اتکاء نیروهای سرکوب و ابزارهای سرکوب حکومت دارد حکومت میکند و هر زمان شلش کند سقوط میکند. این برای توده وسیع مردم هم مشخص است که هر موقع نگیرند بکشند، حبس ابد بدهند، ما سرنگونش میکنیم. این برای توده وسیع مردم مشخص است که آن چیزی مانع حرکتشان

سیاسی را بوجود می‌آورد. و دقیقاً کدام بخش بورژوازی انقلاب را تا کجا به جلو سوق داده که ما می‌خواهیم از آن برویم جلوتر؟ حزب توده بحث را میبرد روی حجتیه و خط امام و میگوید گیر این است. بختیار میگوید کل شما با من.

بنظر من ما باید مشخص کنیم که دعوی اصلی سر انقلاب و ضد انقلاب، سر دمکراسی انقلابی و هر نوع تزلزل خرده بورژوازی، دعوا واقعاً سر این است. حالا بروز کرده در اینکه مردم یک ذره هم امید دارند بلکه هاشمی رفسنجانی مثلاً زیر پای رقیبش را جارو کند. شل بشوند و ما هم بز نیم‌شان. فکر نمی‌کنم مردم امیدی به خط امام و حجتیه بسته باشند بعنوان اهدافشان. دقیقاً جایگاه این بحث در تاکتیکهای ما این است (در آن نوشته هم آمده) که آقا رقابت‌های امپریالیستی در این صفوف منعکس است، این به آنها تزلزل میدهد و دورنمای شکاف مجدد را داخل اینها محتمل و حتی اجتناب ناپذیر میکند. ولی برای ما جایش چه است؟ اینکه از آن شکاف استفاده بکنیم که یک چیز دیگری بگذاریم در جلوی این قضیه. من فکر میکنم شما منظورتان دقیقاً همین بحث بود. منتها اینکه این چقدر مؤثر است در کار ما و کار ما چقدر معطوف است به دیدن آن، یا چقدر به دیدن خصوصیات در خود طبقه که شاید بتواند حتی به تکانش وا دارد. تکانی که حجتیه و خط امام دعوای ایشان را باز برای شش ماه دیگر کنار بگذارند.

اینها بحث‌هایی است که باید در این بحث مشخص شود که مرکز ثقل فعالیت‌های ما کجا است و مسأله سرنگونی را از چه زاویه‌ای مطرح میکنیم، کجا میریم و چه میسازیم و چه شعارهایی را در دستور قرار میدهیم. من همینجا حرفم را تمام میکنم.

...در رابطه با بحث رفیق حمید. بنظرم همه چیز را به هم ریخت و سطوح مختلفی را قاطی کرد. رفیق در بحث اولش از اینکه به طبقه نپرداختیم و وضعیت طبقه را ندیدیم صحبت کرد و کار روتین حزبی را در آن رابطه مطرح کرد (که ما ندیدیم) و این را بعنوان مسأله تاکتیکی مطرح کرد. در بحث دومش میگوید "وضع طبقه یعنی همان وضع جنبش کمونیستی، ما وضعیت حزب را باید ببینیم، وضعیت برنامه را باید ببینیم، در خود-ویژگی دوره جدید حزب را باید ببینیم."

بنظر من اینجا یک انتقال از طبقه به جنبش کمونیستی انجام گرفت. آیا این یکی است؟ به معنی عام بله، یکی است. وضعیت جنبش طبقه کارگر و طبقه کارگر در کل ابعاد تاریخی با همان وضعیت جنبش کمونیستی ما محک خورده میشود، برای اینکه چه سیری و چه وضعیتی در این دوره دارد. منظور رفیق در بحث اولش که این نبود. منظور رفیق وضعیت عینی طبقه بود که میگفت "در تحلیل‌هایمان وارد نکردیم". اتفاقاً الآن این جنبه‌ای که رفیق میگوید همیشه در تحلیل‌هایمان وارد کرده‌ایم. میگوییم "وضعیت جنبش کمونیستی"، وضعیت پوپولیسم و مارکسیسم انقلابی، در کجا قرار گرفته؟ کی چطور است؟ و در مبارزه برای ساختن حزب در چه مرحله‌ای است؟ در همان "دو جناح" هست، از ۳۰ خرداد شروع نشده. از شهریور پارسال شروع شده، از خیلی زودتر از این هم شروع شده که ما بگوییم مارکسیسم انقلابی در این رابطه چه وظایفی در قبال انقلاب و حزب دارد و در بیانیه ۲۸ خرداد برای آن یک بند هست. در "دو جناح"

بعد از اصلاحات ارضی. که به هر حال جنبشی داشت شکل می‌گرفت و اعتراضاتی بود تا که اصلاحات ارضی کردند ختم شد. یارو گفت اصلاحات آری دیکتاتوری نه! بعد دید اصلاحات آری، خب آری یعنی همان دیکتاتوری هم آری، و کوتاه آمد... دیگر حتی اپوزیسیونی در مقابل شاه شکل نگرفت یا ارتجاع "استولیپینی."

بنظر من این خصوصیات اصلی ما است. حالا چرا همگانی نیست؟ چرا تظاهرات نمی‌کنند؟ چرا فلان نمی‌کنند؟ بنظر من باید بندی گذاشت که پرولتاریا دیگر خر نمیشود. مدام سینه‌ات را چاک کن و برو جلو و بگو زنده باد مجاهد و زنده باد بنی صدر و بگو شهیدم بکن! این کار طبقه کارگر نیست، این جزو تجربیات است که در این سندها بنظر من غایب است. این که پرولتاریا بسادگی تحت شیوه‌های خرده بورژوازی مبارزه ضد حکومتی متشکل نمیشود. این شکاکیت سیاسی و این رشد آگاهی را پیدا کرده که احزاب سیاسی را بر حسب سیاست‌هایشان و رابطه‌اش را لااقل با منافع فوری خودش و با موجودیت خودش قضاوت بکند. و باز خود ما باید روی این خصوصیت طبقه دست بگذاریم و باید تاکتیک‌هایمان را به این خصوصیت منتقل بکنیم.

به هر حال من این بحث را جمع‌بندی میکنم برای اینکه بحث خط بگیرد روی این ویژگیها بنظر من، که این ویژگیها را بحث کنیم در ابعاد مختلفش. بگوییم چه خود-ویژگی‌هایی دارد این لحظه، چه تأثیری روی تاکتیک‌های ما می‌گذارد، چه مسائلی مطرح است در سطح اجتماعی، منافع مستقل طبقه چه چیزی را ایجاب میکند و برای توضیح این منافع مستقل، برای بردن آن به درون طبقه، که منافع در این لحظه خود-ویژه این است، چه شعارها و چه بندها و چه ماده‌هایی احتیاج داریم؟ فکر کنم این را میشود بحث کرد. آن بحثها راجع به اینکه قبلاً چه نقاط ضعفی داشتیم، بنظر من میشود بحث کرد ولی جای آن در همان بررسی انتقادی است که لزومی ندارد حتماً تشکیلاتی باشد. میتواند بررسی انتقادی باشد راجع به اینکه چرا تاکتیک‌های ما روی کاغذ میماند. ولی اگر بخواهیم این کنگره فردا به نتیجه برسد، فرض کنیم یک سازمان پرولتاری هستیم، دهها محفل کمونیست الآن وجود دارد، دهها کارخانه منتظرند این کنگره تمام شود تا این سیاستها را در سطح تبلیغی، ترویجی، تشکیلاتی پیش ببرند، حالا ما چه می‌خواهیم بگوییم؟ این را اگر بگوییم بثمان مشخص میشود، میرود روی بحث سبک کار که چطوری آن پدیده بشویم. و لزومی ندارد آن بحثها را با این قاطی بکنیم.

در رابطه با بحث بالا یا پایین یا خصوصیات و غیره باید دید این خصوصیت اصلی در کجا است، بالا یا پایین؟ یعنی در بحث رفیق رضا که فکر میکنم رفیق حمید هم همین جواب را تقریباً داد (اگر توجه کرده باشم) که بحث سر این نیست که پایین در مقابل بالا، بالا در مقابل پایین. بحث دقیقاً این است که آن خصوصیات اصلی کجا است؟ امروز در حجتیه و خط امام باید جستجویش بکنید؟ یا توده مردم آنجا را بیشتر نگاه میکنند؟ اساس قضیه این است که حجتیه یا خط امام این سوی توده مردم طرح شده؟ (مثل زمان بنی صدر و خط امام، که بنظر من طرح شده بود) این از همان نوع است، از همان کیفیت است؟ حتی شورای ملی مقاومت، یا حتی بختیار با کل این سیستم بین مردم آن دوگانگی

هم تصویب و منتشر شد. خودمان که برنامه خودمان را که این اصلش بود داشتیم کومه‌له هم پیشنهادش طرح برنامه‌ای که داده بود عین همین مفاد بود. آن صفتی اساساً بمعنی باطنی کلمه از خیلی وقت پیش داشت شکل می‌گرفت.

تأثیر دادن بحث حزب و متکی کردن بحث حزب به بحث انقلاب و بحث انقلاب به بحث حزب هم چیز جدیدی در تحلیلهای ما نیست و بحث رفیق اینکه "ما این را نمی‌دیدیم" پس به این جنبه حتماً بر نمی‌گردد. من تازه می‌خواهم حالا بحث کنم که بحث رفیق از نظر تئوریک نادرست است. یعنی انتشار برنامه حزب کمونیستی آن خود-ویژگی نیست که ما باید در تعیین تاکتیک‌هایمان در این دوره مشخص بکنیم. اینکه ما عزم جزم کرده‌ایم و الان از یک موقعیت مساعدی برخورداریم که حزبی را بسازیم، آن خود-ویژگی مبارزه عینی طبقات در این مقطع نیست. بنظر من این شبیه است به بحث "تم اصلی کنگره باشد حزب"، بحث ادغام کردن تمام وظایف پراتیک ما در "طرح تدارک حزب" با همه این خصوصیات. من جدایی بین این دو دیدگاه شخصاً نمی‌بینم، که حتی رفیق می‌گوید مبارزه حزبی همان ساختن حزب است. مبارزه بشیوه حزب. من شخصاً از این لغت (که اصرار داشتم باشد) این استفاده را می‌کنم که اینطور نیست. از نظر مبارزه در جنبش کارگری، دیوار چین بین جریان حزبی و حزب کمونیست قرار نگرفته است. از نقطه نظر تبلیغ و ترویج و کار روتین حزبی و ارائه تاکتیک‌های اصولی به این جنبش، دیوار چینی بین این جریان فعلی حزبی و خود اعلام حزب کمونیست وجود ندارد.

آن کار ما را تسهیل می‌کند ولی واقعیت این است که همان نیروها امروز می‌توانند همین آرایش را به خودشان بگیرند، همین شعارها و تاکتیکها را ببرند. در یک چنین شرایطی حزب همان تاکتیک را میدهد که ما می‌دهیم. فراموش نکنیم ما یک حزب، حزب ضعیفی خواهیم ساخت. حزبی که در معادلات عینی طبقات تأثیر تعیین کننده‌ای نخواهد داشت. بنظر من اینجا است که تئوری خودش خودش را پیش می‌برد و این به نتیجه‌گیریهای غیر معقولی میرسد. بحث حزب به بحث انقلاب گره خورده ولی معنی آن این نیست که خود-ویژگی انقلاب ما در این لحظه به وضع حزب گره خورده. حزب بجای خودش محفوظ است، جای آن هم در بحث مبرمیت تاکتیک محفوف است، ولی تاکتیک ما معطوف به ساختن حزب نیست. که خود-ویژگی ساختن حزب را بعنوان شرایط فعلی در مقدمات بیاوریم و از آن استنتاج کنیم.

بنابراین من فکر می‌کنم بحث رفیق کلاً، اینجا بعنوان اینکه ما بحث حزب را بعنوان یکی از خود-ویژگیهای روابط عینی بین طبقات بررسی بکنیم هنوز زودرس و اشتباه است. که ما بیاییم وقتی از نقطه نظر خود-ویژگی مناسبات بین طبقات جامعه، مسائلی که در دستور توده است، شیوه برخورد بورژوازی به آن و موقعیت پرولتاریا در قبال این شیوه برخورد حرف می‌زنیم بگویم در عین حال پرولتاریای انقلابی یک بخش آگاهش که هنوز هم کارگرهای پیشرو مشخصی را متمرکز نکرده و سازمان نداده و نماینده بخشی از این جنبش نیست، می‌خواهد حزب تشکیل بدهد! خوب می‌خواهد حزب تشکیل بدهد. عین بحث بین‌الملل رفیق تقی است بنظر من. جایش در جای خودش است. یعنی آقدری که هست و آنجایی که هست باید مطرح شود و بنظر من "آقدری که هست"

مشخص روی آن صحبت شده، در سر مقاله بسوی سوسیالیسم ۴ روی این جنبه وضعیت طبقه همیشه اتفاقاً صحبت شده.

من فکر می‌کنم بحث شما را بدرست (در قسمت اول) از وضعیت عینی خود طبقه و در جنبش کارگری درک کردم و گفتم آن بجای خود، ولی این بحث کار روتین حزبی در این جنبش مربوط به سبک کار است. شما در تکه دوم بحث بحثتان عوض شد. از اینکه وضعیت طبقه را باید در نظر گرفت، وضعیت پایین را باید در نظر گرفت، به وضعیت جنبش کمونیستی را باید در نظر گرفت تبدیل شد. که کنگره ما به این رأی رد داد. کنگره ما با اتفاق آراء رأی داد که دوره نوینی در جنبش کارگری آغاز نشده است. این بحث همان روح بحث رفیق تقی را داشت که "چون جنبش کمونیستی جزء جنبش کارگری است یک دوره‌ای در آن آغاز شده، چون آن در جنبش ایران است یک دوره‌ای در ایران آغاز شده، چون ایران در جهان است یک دوره‌ای در جهان آغاز شده!" رفیق الان همان بحث را دارد می‌کند. می‌گوید: "چون با برنامه حزب یک دوره جدیدی در حیات جنبش کمونیستی ایران آغاز میشود، این خود-ویژگی مبارزه عینی طبقات در بیرون این جنبش است!" حالا بحث می‌کند که "این جنبش بدرجه‌ای عینی و واقعی است و واقعیت طبقات را نمایندگی می‌کند". ولی به چه درجه‌ای؟ این جنبه‌ای که شما می‌گویید، این قضیه از انتشار برنامه حزب شروع نمیشود، از کنگره ۲ کومه‌له شروع میشود، از این نقطه نظر که شما می‌گویید. بنابراین بحث دوره نوین در جنبش کمونیستی بمثابه خود-ویژگی لحظه فعلی، بنظر من همان اغتشاش است در سطح بحث تاکتیک. ما باید اینجا بیاییم این را مشخص کنیم تاکتیک‌های اصولی یک حزب پرولتری در یک چنین دوره تاریخی مشخصی چه است؟ آن بلشویک هم که در ۱۹۰۵ اینها را مشخص میکرد از نظر عینی در سطح طبقه چیزی بیشتر از ما نبود. با ویژگیهای خودش، پرولتری‌تر بود. ما گیریم جنبش مسلحانه داریم.

واقعیت مسأله این است که وقتی داریم راجع به تاکتیک بحث می‌کنیم، بعنوان آگاهترین نمایندگان پرولتاریای انقلابی، منافع آن را در این دوره مشخص، شعارهای آن را در این دوره مشخص معین می‌کنیم. اینکه ما در تحکیم حزب خودمان، در رابطه با خودمان و صفوف خودمان در چه مقطعی هستیم، در کنگره قطعنامه راجع به تاکتیک خودش را نشان نمیدهد. به هیچ وجه نشان نمیدهد. رفیق می‌گوید این دو تا از هم جدا نیست. جدا هست، چون روی آن دو تا قطعنامه داده‌ایم. اینکه در این دوره ساختن حزب در دستور ما است در این قطعنامه ذکر شده، ولی نه اینکه "مسأله حزب بمثابه تاکتیک" را به اصول تفکر تاکتیک ما در یک دوره نوین تبدیل کنیم! اصلاً یکی از خود-ویژگیهای "دوره نوین" را این بدانند که ما برنامه داده‌ایم!

ما این بحث را تازه نداشتیم، بحث ساختن جنبش کمونیستی در متن انقلاب بحث قدیمی ا.م.ک است. اینکه به چه مرحله‌ای از این ساختن رسیده‌ایم این هم چیزی را در این بحث عوض نمیکند. کنگره دوم کومه‌له کومه‌له را آورد پای مارکسیسم انقلابی، از همان موقع میتوانستیم بگویم پس یک دوره جدیدی شروع شده و ساختن عملی حزب آغاز شد! متنهایی نوشته شد، به سازمانهای دیگر ارائه شد، تصحیح شد، تکمیل شد، یک دوره

این دوره جدید تاکتیکی از کی شروع میشود و الان در چه مرحله آن بسر میبریم؟

من معتقدم این دوره جدید بنا به این خصوصیات از ۳۰ خرداد شروع میشود. بحثهای رفیق درباره حزب چیز جدیدی برای ما نیست. لاقلاً برای من نیست. برای اینکه اگر بدقت دو جناح را بخوانید میبینید ۱۰ جای آن از موقعیت تناسب قوای مارکسیسم انقلابی و پوپولیسم گفته شده. در بیانیه ۲۸ خرداد یعنی ۲ روز قبل از ۳۰ خرداد ما بحثمان این است که در دل یک انقلاب حزب را باید ساخت و بهتر میشود ساخت. چیزی که امروز هم داریم میگوییم. آن چیزی که دوره جدیدی در درون آن شروع شده، در مبارزه برای ساختن این حزب است، دوره جدیدی در حیات جنبش کمونیستی ایران آغاز شده. اینکه این جنبش الان بواقع و بالفعل جزئی از جنبش طبقه کارگر و مؤثر در حیات و فعل و انفعالات طبقه کارگر، مؤثر در اینکه زیر پرچم این قشر هست یا نیست، روحیه اش چطور است، وضع مبارزات فعلی آن چطور است، چقدر تأثیر دارد، این یک بحث کاملاً مستقلی است. حیات جنبش کمونیستی ما میتوانست با شکلگیری برنامه ام.ک هم یک دوره جدیدی در آن آغاز شده باشد. یا بقول خود شما با قیام بهمن و این که یک دوره رشدی را اینها دارند از سر میگذرانند. ولی همه ما معتقدیم که تأثیری روی جنبش طبقه نداشتند. بنابراین این مخدوش کردن بحث است و چیز تازه‌ای هم در بر ندارد. چون این بحث که "حزب از نظر تاکتیکی میرم است" بحث قدیمی ما است. در بیانیه ۲۸ خرداد نوشته شده اگر بخواهید میتوانم یک مقدارش را بخوانم. گفته است:

"رژیم جمهوری اسلامی به آخر کار خود رسیده است و بورژوازی نیز خواهان جایگزینی آن گشته است. در این شرایط مبارزه ما برای طرح، ارائه و سازماندهی آلترناتیو مستقل پرولتری، متکی بر برنامه‌ای کمونیستی و عمل مستقیم طبقه، میتواند و میرود تا کمونیسم را در ایران برای نخستین بار به پرچم بخش مؤثری از طبقه کارگر تبدیل کند و جنبش کمونیستی را سریعاً با افشار پیشرو پرولتاریا پیوند دهد. پیروزی ما در این مبارزه تعیین کننده بی شک مستلزم حرکت آگاهانه و سریع ما در جهت وحدت جنبش کمونیستی حول پرچم برنامه و تاکتیک لنینی است. این برنامه امروز وجود دارد. از سوی دیگر حزب کمونیست را در دل انقلاب بهتر و سریعتر میتوان ساخت. چه در چنین شرایطی است که توده‌های کارگر وسیعاً به برخورد به کلیت رژیم سیاسی و اقتصادی کشانیده میشوند و در زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی ناگزیر به انتخاب میگردند. و باز در چنین شرایطی است که مرزهای مبهم میان مارکسیسم انقلابی با رویزیونیسم و اپورتونیسم در برنامه و تاکتیک، جلوه طبقاتی آشکار مییابند و امکان انتخاب در سطح گسترده برای پیشروان طبقه کارگر فراهم میآید، و بالأخره در چنین شرایطی است که نیازهای عملی مبارزه، وحدت عملی مارکسیست-لنینیست‌هایی را که در اصول برنامه و تاکتیک توافق دارند تأکید میکند و سنن سکتاریستی و خرده بورژوایی جنبش جوان کمونیستی ما را عمیقاً زیر سؤال میبرد. اعتلای جنبش کارگری و انقلابی مساعدترین شرایط را برای نزدیک شدن به حزب کمونیست ایجاد میکند. پس در تصویر عمومی ما از وظایف کمونیستها در شرایط حاضر، هم کانالیزه کردن نقشه‌مند قدرت سیاسی هر چه بیشتر به سمت طبقه

یعنی اینکه در بحث مطرح شود که رکن پیشبرد این قضیه ساختن حزب است. اینکه این قضیه "باید پیش برود که از حزب در نیامده. اینکه پرولتاریا باید در مقابل بورژوازی آلترناتیو خودش را قرار بدهد و بشیوه قیام قدرت را به دست بگیرد که از بحث حزب در نیامده. اینکه برای پیروز شدن در این ما به یک حزب احتیاج داریم، بله، این باید سر جای خودش ذکر شود.

بنابراین من اصرار رفیق را در گره زدن بیش از حد بحث حزب بمتابه یک تاکتیک و بحث تاکتیکی حزب را من از نظر تئوریک مخدوش میدانم و فکر میکنم که بحث ما را منحرف میکند. ما باید خود-ویژگی شرایط عینی، یعنی در همان سطحی که گفتیم - بورژوازی در چه موقعیت قرار گرفته، پرولتاریا در چه موقعیتی است، که ذکر کردیم - پرولتاریا عقب نشسته، میترسد و جنبش خودبخودیش به رکود کشیده شده. بی خط و بی شکل است و یکیش هم اینکه حزب ندارد و خواست سرنگونی دارد. اینها همه بررسی کردن طبقه است بدون اینکه الزاماً همان لحظه گره خورده باشد به بحث حزب.

اگر تا ۹ اردیبهشت ما میخواستیم حرف بزنیم، دوره تاکتیکی جدیدی را نباید بحث میکردیم. ۱۱ اردیبهشت برنامه در دستور کار کنگره سوم کومه‌له قرار گرفت. روز ۹ اردیبهشت ما همان خصوصیات تاکتیکی را داشتیم. رفیق دقیقاً بحث خودش را خوب فرموله میکند؛ آیا ۳۰ خرداد آغاز یک دوره نوین تاکتیکی است یا اعلام برنامه؟ من میگویم ۳۰ خرداد. کسی که بحث میکند، که نه، "آغاز برنامه یک دوره نوین تاکتیکی‌های ما را مطرح میکند"، این بنظر من مخدوش کردن آن چیزی است که جنبش کمونیستی بعنوان یک بخشی از یک جنبش عمومی با نفوذ معین و وضعیت معین دارد میکند، با خود وضعیت عینی طبقات در لحظه فعلی (چیزی که گفتیم) کنگره ما به آن رأی رد داد. رفیقی که پیشنهاد کرده بود "دوره نوینی در جنبش کارگری و کمونیستی ما شروع میشود" رفا ۱۰ نفر دست بلند کردند که آخر چنین چیزی نیست، با انتشار این برنامه همین الان دوره نوینی در جنبش کارگری ما شروع نمیشود. به اتفاق آراء گفتند خیر! شروع نمیشود. حالا این خود را در این بحث بنظر من نشان میدهد که در دوره تاکتیکی دارد خودش را حتی با اصرار وارد میکند.

من معتقدم در دوره تاکتیکی، [اینکه] جنبش کمونیستی در چه وضعیتی بسر میبرد [ربطی] به طرح تاکتیکی اصولی ندارد. ۵ نفر هم میتوانند تاکتیک‌های اصولی پرولتاریا در یک دوره را مطرح کنند. اینکه پی بگیرند و برای طبقه مطرحش کنند یک بحث است، اینکه آدم از کنج زندان بگوید "دولت موقت انقلابی، این مرکز ثقل آموزش توده‌ها است" این یک بحثی است برای خودش. اینکه گروه "آزادی کار" با گروه "اتحادیه سوسیال دموکراتهای خارج کشور" نشست داشت! هیچ ترتیب اثری در بحث دوره تاکتیکی که توده‌ها با تزاریس بودند یا نبودند، طبقه در مبارزه اقتصادی جلو میرفت یا عقب مینشست ندارد. وقتی واقعا داشت، میشود. انترناسیونال یک دوره تاکتیکی را آغاز میکند. ولی هر اتلاف و اتحاد نیروهای سیاسی که هنوز تأثیر مشخصی در سطح جنبش طبقه ندارند بنظر من این خصوصیات را هم ندارد. این کش دادن بحث تئوریک بیش از حد است. بنظر من این را واقعا باید مشخص کرد، خود-ویژگی دوره جدید کی است؟

فردای قیام کی چه میگوید. موضع بورژوازی در مقابل یک قیام معین چه است؟

ولی اینکه ما یک حزبی را اعلام کرده‌ایم و یا ما می‌خواهیم تشکیل بدهیم، یا مارکسیسم انقلابی الآن خودش را منسجم‌تر کرده دقیقاً این بحث است؛ نشان بدهیم - هیچ هم ایرادی ندارد یک بحث تاکتیکی است - نشان بدهیم که این قضیه به شکل طبقه، به شعارهای طبقه، وضعیت طبقه در مقابل بورژوازی همین الآن یا در این دوره چه تأثیری گذاشته؟ این هیچ ایرادی ندارد یک بحث تاکتیکی است. به آن اعتباری که رفیق حمید میگوید بله. اگر این یک نیروی اجتماعی واقعی شده پس خصوصیات آن نیروهای اجتماعی را در تاکتیکهای خودمان ذکر می‌کنیم. جنبش مقاومت سنگر مبارزه را دست گرفته، نقش کومه‌له این وسط، خُب بله، گفتیم. نقش کومه‌له این است که یک حزب کمونیستی است، تشکیلات یک سازمان حزبی کمونیستی است و جلوی سازش این جنبش را گرفته. واقعیت عینی این است که سازش نکرده و هنوز داعیه خودمختاری و مبارزه مسلحانه‌اش را دارد.

یک بحثی که میشود بنظر من گفت از بحثهای قدیمی درون ک.م. [کمیتة مرکزی] است، "بحث کار روتین حزبی و مسأله تاکتیک است". این عمرش به دو سال برمیگردد و فکر می‌کنم و هیچوقت هم برای همه ما آن طور که باید روشن نشد. من اینجا می‌خواهم یک مقدار روشنش کنم، بدون هیچ انتقاد یا ایرادگیری نسبت به قبل یا چیزی به قبل، من می‌گویم یک بحث مشکل کار ما این بود که رفقای ما تا نمی‌فهمیدند یک چیزی تاکتیکی است نمی‌فهمیدند مهم است. اساساً بحث "کار روتین حزبی" در مقابل این دستگاه مطرح شد که تا به طرف نمی‌گفتی این به نفع شورای انقلابی است نمی‌رفت انجامش بدهد. می‌گفتی آقا این برنامه را ببر بخوان، مهم است، طبقه کارگر را اساساً باید متشکل کنیم برای سوسیالیسم، این کارمان است. اهمیت کار ما در این است، همیشه مبرم است، آخر هیچ کار مهمی نیست که مبرم نباشد. ما باید این کار را انجام بدهیم، رفیق ما باید کارگرها را به منافع همیشگی‌شان آگاه کند. می‌گفتند چه بخوانیم، مانیفست بخوانید. چرا لزوم و مبرمیت بردن مانیفست را به درون صف طبقه درک نمی‌کنید؟

اینجا دوباره دارد در بحثهای رفیق بنظر من انعکاسی از همان بحث دوباره تکرار میشود. اگر ما نگویم داریم حزب میسازیم در ترویج و تبلیغ و غیره ما چه فرقی می‌گذاریم؟ خُب ما باید آنوقت یک طور دیگر تبلیغ بکنیم! نه، نباید یک طور دیگری "کار روتین" بکنیم. اگر "کار روتین" است نباید یک طور دیگر شود. اگر کار ما روتین بوده و به اعتبار وظایف همیشگی ما تعریف شده که معنی "کار روتین" این است، با هیچ تاکتیکی تغییری در این کار روتین داده نمیشود. ممکن است دامنه‌اش، عمقش، وسعتش تغییری پیدا بکند ولی "کار روتین" کیفیتاً کار روتین است. کاری است که ما به اعتبار منافع همیشگی طبقه کارگر و نظرات همیشگی‌مان داریم این را دنبال می‌کنیم. حالا آن تشکیلاتی که بر اساس این کار روتین متشکل شده، آن جریان حزبی در درون جنبش طبقه به چه تاکتیکهایی دست می‌زند در مبارزه و پیشبرد جنگ بر سر قدرت سیاسی - "کار روتین" به این مربوط نمیشود این مقوله‌ای است مربوط به تاکتیک - آن یک بحث تاکتیک است.

کارگر و زحمتکشانش تحت ستم و استثمار و ارگانهای توده‌ای آنان، و هم رشد سریع جنبش واقعا کمونیستی و فراهم آمدن زمینه‌های مساعد تشکیل حزب کمونیست جایگاه بسیار مهمی را احراز میکند]. "بیانیه اتحاد مبارزان کمونیست، ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ - بند ۸]

در همان دوره تاکتیکی که هنوز ما برنامه نداده بودیم و قطعنامه "برنامه حزب و دوره نوین در جنبش کمونیستی" را نداده بودیم باز همین وظایف جلوی کار ما بود، بدون اینکه بحث ما را راجع به لبرالها و بنی صدر و طبقه چه فکر میکند و ارتش چه فکر میکند به این حزب گره بزیم و از دریچه بحث حزب ببینیم. بنظر من این خطایی است که میتواند باشد و باز بر می‌گردد به بحث "تم اصلی کنگره حزب است"، "طرح تدارک چرا وظایف ما را در آن نوشته"، "حزب با پراتیک ا.م.ک ساخته میشود" و غیره. بنظر من آنوقت اینها همه یک جا میافتد.

بنابراین من پیشنهادم را باز تکرار می‌کنم. مشخصاً خود-ویژگیهای عینی این شرایط و خود-ویژگیهای ذهنیش را از نقطه نظر جنبش طبقه را باید بررسی کرد. وضعیت جنبش کمونیستی یک بند مشخصی است و آن هم ما میدانیم چه بندی است. این شرایط ساختن حزب را آسان میکند و باید ساخت و حزب برای پاسخگویی به این شرایط ضرورت حیاتی دارد و نباید عقبش انداخت. این دو تا بند راجع به حزب، ولی راجع به تاکتیکمان چه است؟ سرنگونی است؟ قیام است؟ جنبش کارگری چی؟ در برخورد با اپوزیسیون لبرال موضع ما چه است؟ و غیره، حزب به اینها مربوط نیست بنظر من. و باید این بحث را تفکیک کرد و راجع به خود-ویژگیهای مبارزه طبقاتی-انقلابی و تناسب قوای بین طبقات در این مقطع مشخص و منافع مستقل طبقات در این لحظه خود-ویژه فعلی، با توجه به مسائلی که برای جامعه و جنبش طرح است، به اینها پاسخ گفت. من بحث دیگری ندارم.

من فکر می‌کنم بحث ایرج مسأله را فرموله کرد، که اینکه ما یک نیروی اجتماعی هستیم خودش خودش را نشان میدهد، اینکه نیروی اجتماعی هستیم خودش را در وجود جنبشهای عینی نشان میدهد. اگر ما یک نیروی اجتماعی باشیم یعنی جنبش خلق کرد با خصوصیات معینی در مقابل رژیم است. جنبش کارگری در صنایع و بخشهای معینی با خصوصیات معینی جلوی رژیم است. ما میتوانیم بجای اینکه بگویم حزب تشکیل دادیم، چون حزب حزب هست و برنامه حزب هست و الآن تناسب قوا است به خود آن تناسب قوا اشاره کنیم و بگویم مبارزات کمونیسم ایران در صنعت نفت، اعتصابات پی در پی‌ای که به رهبری حزب ما انجام شده بورژوازی را به جایی رسانده که میخواهد چنین کند. ولی اگر این موجودیت اجتماعی ما یک فعلیت پیدا نکرده دقیقاً بحث این است که آن بالقوه‌گی را قاطی مسأله نکنیم. هر وقت ما اعتصاب راه انداختیم (چون یک جریان حزبی هستیم و برنامه داده‌ایم) و هر وقت یک پراتیک عینی را در دستور طبقات گذاشتیم و به وسیله بخشی از طبقه اتخاذ شد طبعاً در آن موقعیت عینی میان طبقات تأثیر می‌گذارد و طبعاً روی خود تاکتیکهای ما هم تأثیر می‌گذارد. یعنی وقتی ما قیام مسکو می‌کنیم می‌گویم یارو قیام کرده، خُب قیام شده دیگر. حالا در مقابل قیام کی چه می‌گوید،

حلقه تاکتیک- حزب- تاکتیک- حزب بیرون بیایند و بگویند حزب حزب است، تاکتیک تاکتیک حزب است. و حزب را باید مستقل از هر تاکتیکی در دوره افول و اعتلاء و فراهم بودن امکانات یا فراهم نبودن امکانات باید در اولین موقعیت ممکن ساخت. این درک ما از مبارزه کمونیستی است. این را اگر جا بیندازیم بنظر من یک بحث طولانی در تشکیلات ما که به آثار کوسنیدیکالیسم در سطح کارخانه دامن میزند، که باعث میشود دستاورد دو سال کار فابریکی ما یک "کمیته حزبی کارخانه" نباشد پایان میدهد دیگر. چرا گره میزنید به بحث شورای واقعی، چرا گره میزنید به بحث کمیته‌های انقلابی، چرا گره بزنییم به بحث مبرمیت تاکتیکی و ساختن آلترناتیو؟ حزب را باید ساخت تعارفی هم با کسی نداریم. کسی که نمیخواهد حزب را بسازد به صفوف ما نیاید! این را در درون خودمان پرورش. بنظر من همان دیدگاه دارد خودش را باز به یک شکل دیگری، همان نحوه فرمولبندی، میتواند ما را آزار بدهد اینجا.

بحث رفیق ایرج (آزین) را فقط خیلی خلاصه تکرار میکنم؛ "اینکه ما به یک نیروی سیاسی- اجتماعی واقعی تبدیل شده‌ایم... رفیق میگوید به من بگویند تا ببینم کجایش غلط است؟ نادرستی آن اینجا است که طرح تاکتیک، تعیین تاکتیک جدا از نیروی حتی اجتماعی اتخاذ کننده‌اش. ما تاکتیکمان را اصولاً برای پرولتاریا میدهیم. اگر این نیروهای اجتماعی جزو فاکتورهای عینی تبدیل شده که ما باید جزو تناسب قوای طبقات به حسابش بیاوریم خب می‌آوریم، کو؟ آوریم، باید بیاوریم. در جنبش خلق کرد، در اعتصابات، تظاهرات، در مبارزات اقتصادی که به رهبری حزب ما انجام میشود. باید به حساب بیاورید خب واضح است. در همه آن اعتصابات که لنین می‌شمارد که می‌گوید "بنا به این اعتصابات، یک دوره جدیدی از اعتلاء انقلابی در پیش است"، خب حزبش دخیل بوده در آنها دیگر. یکبار حزبش را نمی‌گوید یکبار اعتصابات را! اعتصابات را می‌گوید بعنوان جلوه‌ای از حرکت پرولتاریا که خودش را هم جزئی از آن میدانند. چون واقعاً یک نیروی اجتماعی است اتفاقاً آنطوری حرف میزند. محصول کار خودش را اجتماع میداند و تغییرات اجتماع را مجدداً در مقابل همان حزب قرار میدهد و روی آن کار میکند. بله ما حزبی هستیم، متحد شدیم و ساختیم و دوره نوینی را شروع کردیم و تمام کردیم و حالا اعتصابات را سازماندهی کرده‌ایم، واقعیت این است که این اعتصابات دنباله‌اش به یک اعتلاء انقلابی میرسد. ما هم راهش انداختیم. ولی آنجایی که وارد تناسب قوا شدیم باید بیاوریم به داخل تاکتیک، در این هیچ شکی نیست. رفیق بنظر من می‌آید از تئوری می‌آوردش به داخل بحث تاکتیک.

یک بحث خلاصه‌ای بکنم. موضع من شخصاً اینطور بوده تا حالا، تکه اول بحثها تا تصویب پلاتفرم حزب مشخصاً مشکل من اکونومیسم و آکادمیسم بود. اکونومیسم بمعنی اخص کلمه. از الان بنظر من چرا نگران اکونومیسم هستیم؟ از الان باید نگران ولونتاریسم و آکادمیسم باشیم در بحثهایمان. تا اینجا ما مشکلمان این بوده که مبادا پراتیک را چنان عمده بکنند طوری که از حزب بیفتیم بیرون. عمده بکنند طوری که ادامه خطی پراتیک ا.م.ک بخواهد بشود حزب! از امروز من شخصاً نگران این هستم که پراتیک ا.م.ک ندیده گرفته شود. نمی‌گویم رفیق این بحث را دارد که پراتیک ا.م.ک را ندیده بگیرد، به همان معنی

باز اینجا دارد یک طوری میشود که ما رفقایمان را باید حتماً به اهمیت تاکتیکی ساختن حزب تفهیم کنیم تا بروند حزب بسازند! خیر، لازم نیست هیچ اهمیت تاکتیکی داشته باشد. تا رفقای ما مجبور شوند مثلاً از همین فردا بروند حزب را در دستور بگذارند. این را یکبار آموزش بدهیم؛ که وظیفه مبرم ما از سال ۱۸۴۴ ساختن حزب کمونیست بوده. یکبار این را آموزش بدهیم خیال خودمان را راحت کنیم که هر دفعه با هر چیزی نگوییم؛ ببین! این کار بخاطر تاکتیکتان لازم است! خیر هیچ هم بخاطر تاکتیکمان لازم نیست. اگر قرار است این درک رفقای ما را ببرد سر مبرمیت کار ساختن حزب بنظر من یک درک غلطی است. با یک اختلاف نظر تاکتیکی بحث حزب را می‌گذارید کنار!

بنظر من مسأله حزب کمونیست، تشکل کمونیستی طبقه، وظیفه دائمی و همیشگی و به این اعتبار مبرمترین وظیفه همیشگی است. چون وظیفه‌ای که همیشگی شد مبرم است. مثل غذا خوردن میماند برای کمونیست. لازم نیست بگوییم غذا خوردن اهمیت دارد چون عصر مسابقه فوتبالی داریم. غذا باید بخورید تا آدم باشید، غذا باید بخورید تا کمونیست باشید. باید برنامه حزب را ببرید تا کمونیست باشید، باید وظیفه ساختن حزب هر روز صبح روی پیشانی شما باشد تا کمونیست باشید.

من می‌گویم در بحث قطعنامه قبلی چه تغییری را من شخصاً به آن رضایت دادم؟ رضایت دادن من هم به آن تغییر این بود که اینجا می‌گویم آقا جان! الان امکانات مساعدی برایش بوجود آمده و در جواب کسانی که می‌گویند بخاطر انقلاب بینداز عقب! می‌گویم نمایاندازیم عقب حتی بخاطر انقلاب هم. خود آن انقلاب بیشتر از هر چیزی به این حزب احتیاج دارد. یعنی مایی که حزب را می‌خواستیم بسازیم، همیشه مترصد آن بودیم، امروز چون امکانش وجود دارد فوراً می‌خواهیم آن را بسازیم. به کسی هم که می‌گوید بخاطر انقلاب بگذارش کنار! می‌گویم بیخود حرف نزن همان انقلاب احتیاج به این حزب دارد. یک بحث روشن. در صفوف خودمان دیگر این بحث را نمی‌بریم که حزب مبرمیت تاکتیکی دارد! باید این را بداند که حزب مبرمیت همیشگی دارد. بی حزب بودن یعنی شکست. در یک جمله مینویسیم: "بی حزب بودن در هر مرحله یعنی شکست" میدهیم دست رفقا. آن وظیفه‌ای که گفتم جزو بحث سبک کار است اینجا می‌آید جزو تاکتیک دیگر. سبک کار ما باید این را روشن بکند که ما همیشه تشکیلات در حال ساختن حزب هستیم.

رفیق ناصر یک موقع پیشنهاد کرد و من گفتم درست است، که در اساسنامه‌مان مینویسیم ا.م.ک سازمانی است که برای ساختن حزب کمونیست ایران مبارزه میکند و درست در این حزب خودش را منحل میکند و وظیفه مبرم و فوری خودش را این می‌گذارد در اساسنامه تشکیلاتی هم مینویسیم. هیچ بحث تاکتیکی هم نیست از نقطه نظر ما.

آنجایی بمتابه یک تاکتیک مطرح میشود که یکی به ملاحظات تاکتیکی این ضرورت را رد بکند، آنوقت ما مبرمیت تاکتیکی آن را برایش خاطر نشان میکنیم. خب هستند و رد میکنند و ما خاطر نشان میکنیم. بوده در تشکیلات ما خاطر نشان کرده‌ایم و رد کرده‌ایم. ولی اگر ما کمونیست‌هایی را پرورش بدهیم یکبار از این

داشته باشد آن تأثیرات اجتماعی را بصورت ابژکتیو در تناسب قوای طبقات، آنجا میگوید. که بقول رفیق تا آنجا که به کومهله مربوط میشود و موجودیت اجتماعی و سیاسی، ما قطعنامه تاکتیکی داده‌ایم روی جنبش خلق کرد. و در این بحثها هم نشان میدهیم که صف دمکراسی و ارتجاع و صف انقلاب و ضد انقلاب به اعتبار خلق کرد یک جای معینی ترسیم شده. دیگر کمونیست شدن کومهله آنجا جای معینی ندارد. واقعیت این است که جنبش خلق کرد پیگیر بوده بخاطر آن مسأله، ولی حالا که بوده در تناسب عینی قوای طبقات این تأثیر را دارد.

خیلی خلاصه میگویم که فکر میکنم، چه چیزی در این قطعنامه بگویم نتیجه‌گیری درستی کرده‌ایم؟ فکر میکنم کلاً با اصلاح‌هایی که رفقا میدهند همین بحثها خصوصیات ویژه این دوره را مشخص کرده. من فکر میکنم که به این صورت اگر ما نتیجه بگیریم که مرکز ثقل فعالیت‌های تبلیغی، ترویجی و سازماندهی ما را در این دوره مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینش با جمهوری دمکراتیک انقلابی تشکیل میدهد و به این منظور سازماندهی آلترناتیو برنامه‌ای و غیره در دستور کار ما قرار دارد، من فکر میکنم این نتیجه‌گیری که در ذهن من بود میرساند. این که ما بگویم اساس سیاست‌های طبقه کارگر در این دوره انداختن جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با جمهوری دمکراتیک انقلابی است و به این منظور این روش را [پی] میگیرد. یعنی در مقابل همه احزاب بورژوا و در مقابل همه روشهای بورژوایی، نیروهای خودش، برنامه خودش و روشهای خودش را قرار میدهد. چند تا بحث است که شاید بشود روی آنها [مکت] کرد. یکی از ورشکستگی و بن بست نیروهای رویزیونیست و اپورتونیست و بحران عمیق نیروهای پوپولیست و غیره صحبت میشود، بنظر من بند ۶ و ۷ را میشود فشرده‌تر کرد و ادغام کرد. یعنی اینکه "شرط لازم رسیدن به این اهداف حزب کمونیست و کارگرهای پیشرو را باید در حزب سازمان داد" و همینطور "شرایط مساعدی برای این سازماندهی بوجود آمده" دو تای آنها را به یک مبحث تبدیل کرد.

کلاً جمع‌بندی که من تا حالا از بحثها کردم این است که واقعاً خصوصیات اصلی دوره ۳۰ خرداد به بعد اینجا بیان شده، به اضافه این واقعیت که رفیق مصطفی گفت که طبقه کارگر تجربه سیاسی گسترده‌ای پیدا کرده و این اجازه میدهد که براحتی زیر پرچم طبقات دیگر در نیاید. آن بحثی که رفیق حمید هم قبلاً میکرد که مارکسیسم انقلابی است که واقعا میتواند رهبر یک جنبش انقلابی در درون طبقه شود یا طبقه کارگر را در سطح وسیعی زیر شعار خودش بکشد. آن هم میتواند یک خصوصیت این دوره باشد.

در مقابل این بحث ساختن آلترناتیو پرولتاریای انقلابی در قبال قدرت سیاسی یک بحث پیچیده و غامضی است. بنظر من به زبان سیاسی روشنتری میشود این حرف را زد. که ما بگویم مرکز ثقل آموزش طبقه در این دوره و تاکتیک‌های ما و فعالیت تبلیغی، ترویجی و سازماندهی ما مبارزه در جهت قیام و سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری انقلابی دمکراتیک است از طریق بسیج و سازماندهی دمکراسی انقلابی تحت پرچم برنامه حداقل حزب کمونیست. بنظر من این یک فرمولبندی

که بحثهای ک.الف.م را هُلش دادیم که ببریم به یک موضعی، که انحرافی بودنش را مشخص بکنیم. اگر در بحث رفیق میگوید زیادی کمرنگش میکنی، بله این کار را میکنم بخاطر اینکه بگویم حزب از مقوله تاکتیک جدا است. بخاطر ملاحظات معینی است که مبرمیت تاکتیکی را در قطعنامه تاکتیکی ذکر میکنیم نه بخاطر هیچ بحث تئوریکی. و از امروز مشخصاً باید این را دید که پراتیک ا.م.ک با این تاکتیکها و این سبک کار چه باید بشود؟ طرح تدارک را تصویب کردیم رفت دیگر. قرار است که آن کارها را بکنیم. با خودمان که تعارف نکردیم. دیگر نگرانی و دلمشغولی به اینکه مبدا اتخاذ نشود بحثی است مربوط به توجیه کادرها. بحثی است مربوط به روش کار حزبی. از امروز فقط اِشکالی که میتواند بین ما در این کنگره پیش بیاید این است که سنگینی بحثهای گذشته را بیندازیم روی بحثهای موجود. داریم طرح تاکتیک میکنیم از قول پرولتاریا، فرض میکنیم سبک کارمان را درست میکنیم و میتوانیم هم اتخاذش کنیم، هنوز میگویم ما یکبار دیگر دوره نوینی را در جنبش کمونیستی آغاز کرده‌ایم! خُب کردیم دیگر.

الآن بحث سر این است که تاکتیکهای این جریان حزبی چه است؟ در مقابل شورای ملی مقاومت، در مقابل جنبش اقتصادی، در مقابل حکومت جمهوری اسلامی، در مقابل احزاب سلطنت‌طلب، در مقابل جنبش خلق کرد، و بحث آخر ما هم این است که این نظراتمان، آن هم انتقادمان به گذشته‌مان، این هم وظیفه حزب، این هم وظیفه تاکتیکیمان. حالا چه طور تشکیلاتی باشیم که همه این وظایف نه فقط پراتیک، بحث سبک کار بحثی مربوط به پراتیک ما در کارخانه فقط نیست در ارتباط با تبلیغ. بحث سبک کار بحثی در رابطه با اتخاذ کردن طرح تدارک هم هست. یعنی یک بحث جهانشمولی است راجع به اینکه تمام مصوباتمان را چگونه پیاده بکنیم. و این دیدگاه را هم نداشته باشیم "بحث سبک کار بحثی است راجع به پراتیک خطی ا.م.ک، و آنجا میخواهیم آن را اصلاح بکنیم!" بنابراین من میگویم تاکتیک سرجای خودش، حزب هم سر جای خودش، سبک کار هم سر جای خودش. تاکتیک ما باید از فاکتورهای عینی در سطح جامعه و خصوصیات ذهنی طبقه، در بیاید، نه خصوصیت ذهنی نیروهای سیاسی که در طبقه دخیل نیستند هنوز در بیاید.

[تاکتیک ما] از این خط بگیرد و به این متکی باشد. بحث دوره جدید در جنبش کمونیستی شخصاً فکر میکنم به این مفهوم که در دوره تاکتیکی‌مان تأثیر بگذارد، به این بحث مربوط نیست. رفیق آنجا میگوید مگر من چیزی گفتم؟ میگوید (یعنی از قول من) نادر گفته از ۳۰ خرداد، من گفته‌ام از آن مهمتر دوره نوینی است که با انتشار برنامه شروع شده". من گفتم این غلط است، از آن مهمتر نیست. حتی از نظر تحلیلی مربوط به آن مقوله نیست. یک وضعیت ابژکتیوی را در رابطه با روحیه نیروهای سیاسی دیگر پیش‌بینی میکنیم و به این خاطر بحث حزب را میگذاریم در قطعنامه تاکتیکی‌مان باشد، وگرنه واقعاً جایش آنجا نیست از نظر تحلیلی. تشکیلاتی که میداند باید حزب را بسازد و قطعنامه داده که باید حزب بسازم، دوباره این را نمیگذارد در وضعیت تاکتیکی، و اینکه کمونیسم و مارکسیسم انقلابی با همان وضعیتی که قبلاً گفته در چه وضعی است چکار میکند. و اگر به یک موجود اجتماعی هم تبدیل شده باشد و تأثیر اجتماعی هم

است که روشن میگوید ما میخواهیم چکار بکنیم. قیامی است نه از طریق ترور و غیره، از طریق بسیج و سازماندهی کردن دموکراسی انقلابی، تحت پرچم یک برنامه حزبی معین، یعنی تحت پرچم آلترناتیو پرولتاریای انقلابی و هدفش هم سازماندهی قیام، سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری انقلابی دموکراتیک.

حمید: قسمت آخرش را میشود یکبار دیگر تکرار کنید؟ از طریق؟ ... از طریق بسیج و سازماندهی کردن دموکراسی انقلابی، تحت پرچم برنامه حداقل حزب کمونیست.

بهمن: بعد میشود محور اساسی تاکتیکها، بعد هم خود همین و مرکز ثقل فعالیتهای تبلیغی، ترویجی و توضیح مجدد، همین؟ یعنی من با این موافقم که محور اساسی تاکتیکها همین است.

به هر حال این پیشنهادی است که خودم دارم بجای آن فرمولبندی آلترناتیو "سیاسی، تشکیلاتی، برنامه‌ای پرولتاریا در قبال قدرت سیاسی" که خودم هم برایم سخت بود بفهمم یعنی چه؟

دموکراسی انقلابی

قرار شد سر دموکراسی انقلابی صحبت کنیم. دموکراسی انقلابی بعنوان یک نظم و نسق دموکراتیک بجای خودش محفوظ، به این معنی ما اینجا بکارش نمیبریم بعنوان نیروهای دموکراسی انقلابی در جامعه داریم صحبت میکنیم. مثلاً فرض کنید میگویند سوسیال دموکراسی یعنی نیروهای سوسیال دموکرات، آن بخش سوسیال دموکرات جنبش کارگری. وقتی ما از دموکراسی انقلابی صحبت میکنیم مجموعه‌ای از پرولتاریا و زحمتکشان و نیروهای اجتماعی را که برای یک دموکراسی انقلابی میجنگند، در مقابل دموکراسی (فرض کنید) پارلمانی حتی یا در مقابل "لیبرالیسم بورژوایی" یا "لیبرالیسم خرده بورژوایی" جدید که الان در مجاهدین میبینیم، در مقابل اینها نیروهای دموکراسی انقلابی را میتوانیم بشناسیم و بگوییم اینها را باید بسیج کرد. فرض کنید شیخ عزالدین حسینی و هوادارانش و آن نفوذش، جزئی از دموکراسی انقلابی در جامعه ما را تشکیل میدهد. میتواند برنامه حداقل ما را بپذیرد. توده وسیع روستایی میتواند پرچم ما و شعارهای ما را بپذیرد. ما به کل این مجموعه میگوییم دموکراسی انقلابی. همانطور که مثلاً میگوییم "مارکسیسم انقلابی" منظور ما یک دیدگاه نیست بلکه یک نیروی اجتماعی، یک جریان سیاسی است، دموکراسی انقلابی هم یک جریان سیاسی- طبقاتی در کل جامعه است که اجزاء آن را میشناسیم بنظر من. آواره‌ها، بیکارها، کارگران، زحمتکشان خرد شهر و ده، نیروهای سیاسی دموکرات خرده بورژوا که وجود دارند، از نوع شیخ عزالدین حسینی، اینها را بیاوریم زیر پرچم برنامه حداقل حزب کمونیست، از طریق سازماندهی کردن و بسیج کردن اینها مبارزه در جهت قیام و سرنگونی را در دستور بگذاریم. یعنی درست در مقابل شورای ملی مقاومتها و فدایی‌ها و غیره و تاکتیکهای آنها، ما هم بسیج و سازماندهی یک نیروی اجتماعی- طبقاتی را در نظر بگیریم، بگوییم میخواهیم اینها را بیاوریم زیر پرچم برنامه، سازمان بدهیم. دموکراسی انقلابی اینجا مجموعه نیروهای دموکراتیک انقلابی در جامعه است، چه از نقطه نظر طبقاتی چه از نقطه نظر احزاب سیاسی معنی میدهد. فکر میکنم در لغت سیاسی

این معنی را میدهد. مفهوم است. یعنی چیز گنگی در آن نیست. میشود توضیحش داد.

رفیق ناصر صحبت میکند از اینکه اینجا باید بگوییم برنامه پرولتاریا و مطالبات حداقل آن. فکر میکنم این درست نیست چون خود پرولتاریا هم با شعارهای برنامه حداقل پا به میدان خواهد گذاشت. با شعار ۸ ساعت کار، با شعار جمهوری انقلابی، با شعار شوراها. این فکر میکنیم باز آن کار روتین‌مان را میخواهیم در این قالب بزنیم. کار روتین‌مان را باید در یک سندی محضری مجبور بکنیم که تشکیلات انجام بدهد! من فکر میکنم باید این کار را میکردیم!

یک توضیحی بدهم؟ بعضی چیزهایش هست که جزئی از اجزاء دموکراسی انقلابی است از قبیل اینکه امروز دموکراسی انقلابی نیست مگر اینکه دموکراسی شورایی باشد. این دیگر تقریباً در جنبش ما درک شده، حس شده و قابل تبلیغ است و در اسناد دیگر ما هم این را نشان میدهد و در خود برنامه گفته‌ایم دموکراسی انقلابی یعنی شورا، میلیس توده‌ای، تسلیح همگانی و نظام دموکراتیک اداره کشور. یعنی در فرم حکومتی مشخص است در برنامه گفته شده. در شیوه به دست گرفتن قدرت، قیام، قیام توده‌ای را ما اینجا ذکر کردیم که ما تروریست نیستیم. ما از بالا نمیخواهیم قدرت را دست به دست بکنیم از طریق قیام توده‌ای میخواهیم بکنیم. از طریق مسأله سازماندهی دموکراسی انقلابی خودش. این باز به ما خط میدهد بنظر من که این دموکراسی انقلابی را همینطوری در کوچه نباید ریخت، بلکه باید ارگانه‌های قدرت توده‌ای را بوجود آورد، که باز ما میتوانیم در نتیجه‌گیری‌هایمان بحث کنیم که ارگانه‌های قدرت توده‌ای را باید از طریق شوراها و غیره شکل داد و بوجود آورد. فکر میکنم یک فرمولبندی ما باید اینجا داشته باشیم. همانطور که گفتیم مجموعه این را در بر بگیرد و یک سرنخهایی به بحث بدهد، از قبیل بسیج دموکراسی انقلابی همه فعال کردن و بیرون کشیدنش از سوراخش را، فراخوان دادن و سراغش رفتن و به برنامه حزب جلب کردنش را در خودش دارد. سازماندهی یعنی تشکیل جبهه‌های معین، تشکیل ارگانه‌های معین توده‌ای که فقط کمونیستی نیست. تشکل غیر حزبی این را در خودش دارد. من فکر میکنم آن بحثی که شما میکنید این امکان را میدهد به ما که در قطعنامه بازش بکنیم.

من نگرانی که رفقا ابراز میکنند را فکر میکنم میفهمم. ولی چند تا نکته اینجا کمرنگ میشود. یکی اینکه گفته "تحت پرچم برنامه حداقل حزب کمونیست". این آن واقعیت عینی مشخصی است که رفیق حمید میخواست ما در نظر بگیریم که ما یک برنامه‌ای داده‌ایم و دیگر باید به اسمش حرف بزنیم. و رفیق امیر گفت اینکه برنامه را داده‌ایم دیگر از اینجا باید قیچی‌اش کنیم. من حالا درک میکنم که وقتی برنامه را داده‌ایم میرویم در این بحث از آن استفاده بکنیم دیگر. میگوییم باید بیایید زیر پرچم این برنامه که داده شده، عینی است، واقعی است، یک نیروی اجتماعی داده است. اینکه کجا آن ارگانه‌های توده‌ای خودش را نشان میدهد، بنظر من در دو جا. یکی در سازماندهی دموکراسی انقلابی، یکی هم در برنامه حداقل ما که اساسش به بحث شوراها است. آن هم اینجا خودش را نشان میدهد و جای غصه خوردن ندارد که این نیست.

ارگانهای متفاوت، رهبری متفاوت، برنامه متفاوت. خُب همه اینها همین جمله میشود.

در رابطه با اینکه ساختن آلترناتیو پرولتاریای انقلابی در قبال قدرت سیاسی چقدر بیشتر خود ما را بیان میکرد اصلاً خودم هم ابهام داشتم. دقیقاً تمام سعی من در آن نوشته این بود که تأکید کنم این آلترناتیو فقط خود ما نیستیم، شما بگویید پرولتاریای انقلابی! و آنجا تمام تأکید و تبصره‌هایش مال این بود مبادا فکر کنید که فقط پرولتاریا و فقط ارگانها پرولتری این آلترناتیو اند. آن [فرمولبندی] بیشتر این را داشت که خودمان را فقط داریم میگوییم و بیرون ما کسی نیست. این آلترناتیو حتی یک جاهایی توسط بعضی از رفقا این آلترناتیو با خود حزب یکسان گرفته میشد. این از این نظر. اما این ابهام که بیرون از ما کسی هست؟ یک مثال شیخ عزالدین حسینی را زدم. در لغت-معنی سیاسی مارکسیستی این یک بحث سیاسی روشن است. فکر میکنم بهترین جواب را رفیق اکبر داد به این بحث، که آن یک بحث تئوریک بود و یک فرمولبندی تئوریک میخواست بیاید بنشینند در مشی تاکتیکی. وقتی نتیجه گرفتیم که آلترناتیوی نیست باید برویم بسازیم دیگر، این آلترناتیو چه است؟ دمکراسی انقلابی. ما نمیتوانیم همان چیزی که می‌خواهیم و می‌گوییم نیست با همان لخت و عریانی تئوریکش بگذاریم روی سفره توده‌ها و بگوییم بیا! این را کم داریم. آلترناتیو برنامه سیاسی-تشکیلاتی پرولتاریای انقلابی در قبال قدرت سیاسی را کم داریم! می‌گوییم آقا این یعنی چی؟

خود من تجسم یکپارچه این آلترناتیو برایم مشکل بود، جز اینکه بگویم یک دمکراسی انقلابی متشکل شده در ارگانهای حزبی و توده‌ای. اینطوری خودم را فرموله می‌کردم، که منظورم تمام این روشها و شیوه‌ها و نهادها و ارگانها و شعارها و غیره است، این آلترناتیو. وگرنه خودتان یک دقیقه فکر کنید که ساختن این آلترناتیو یعنی چه را بسازیم؟ چه چیزی را از زمین می‌آوریم بالا، چه چیزی را داریم می‌سازیم؟ آیا این یک تشکیلات است، یک جنبش است، یک جبهه است؟ چه است؟ این مشخص نبود بنظر من، در آن فرمولبندی اصلاً مشخص نبود. هر کس یک برداشت مطابق میل خودش میکرد. یکی "حزب" را برداشت میکرد، یکی "ارگانهای توده‌ای" را. الان فکر میکنم اینطوری یک دید سیاسی روشنی است.

ما مطابق برنامه حزب کمونیست (بخش حداقلش) دمکراسی انقلابی که نیروهایش معلومند، اسم و رسمی دارند، در جامعه حضور و وجود دارند، می‌گوییم اینها را باید متشکل کنیم و بسیج کنیم. بسیج کردن هم نشان میدهد که الان پراکنده‌اند، الان نیستند. بسیج کنیم و متشکل کنیم و این خیلی ما را روشن و سیاسی مشخص میکند. یعنی از فردا یک ا.م.کی میداند فلان مذاکره با شیخ عزالدین یعنی چه؟ فلان تلاش برای کنار آمدن با سندیکای کارخانه یعنی چه؟ فلان برخورد مشخص به حزب دمکرات یعنی چه؟ چرا داریم این کار را میکنیم؟ چرا داریم نیروهای شورای مقاومت را می‌گوییم و چرا در مقابلش یک چیز دیگری قرار میدهیم؟ ما می‌خواهیم دمکراسی انقلابی را زیر پرچم برنامه حزب کمونیست جمع کنیم. نمی‌خواهیم اجازه بدهیم بخشی از این دمکراسی زیر پرچم شورای ملی مقاومت برود مثلاً. این

اما در مورد آلترناتیو که یک چیزی را مشخص میکرد من بعنوان نویسنده این سند می‌خواهم یک اعترافاتی هم بکنم. خودم دقیقاً وقتی آلترناتیو مجسم می‌کردم به کمک ابزارهای فکری مددکار این را درک می‌کردم برای خودم. گفتم یک مجموعه‌ای است از شورا و حزب و شعارها و شیوه‌ها و غیره، اینها را روی هم می‌گویند آلترناتیو. ولی فکر نمی‌کنم هیچ آدم سیاسی وقتی بشنود "آلترناتیو" این بیاید به ذهنش. که یک مجموعه‌ای از شوراها و کمیته‌های انقلابی و حزب و شیوه‌های مبارزاتی آلترناتیو تروریسم و غیره. همه اینها را روی هم اینها دارند می‌گویند "ساختن آلترناتیو برنامه‌ای، تاکتیکی، تشکیلاتی". آن بنظر من یک مفهوم گنگ و الکنی داشت در فاصله دو موجودیت ما. در یک موقعیت حسی که ا.م.ک هم زیر ضرب است و می‌گوید بابا چه کم است، آلترناتیو کم است؟ در یک موقعیتی که ا.م.ک مشخصاً میتواند بگوید الان آلترناتیو ماییم از نقطه نظر برنامه‌ای. مثل هر کمونیست دیگری در طول تاریخ بگوید زنده باد جبهه دمکراسی انقلابی تحت پرچم پرولتاریای انقلابی. فکر کنم این الان ما را مشخص کرده است. ما داریم سیاسی حرف می‌زنیم. می‌گوییم "قیام و مبارزه برای سرنگونی و گذاشتن یک جمهوری معین جایش"، این سه تا آلترناتیو و از طریق "بسیج و سازماندهی دمکراسی انقلابی" این هم یک آلترناتیو، "تحت پرچم برنامه حزب کمونیست" این هم یک آلترناتیو. پنج تا مقوله آلترناتیو را در مقابل همه احزاب گذاشته‌ایم.

اینکه قیام را در مقابل شیوه‌های بالا گذاشته‌ایم. گفتم آن موقع هم که من فکر می‌کردم آلترناتیو، شیوه‌ها را می‌گفتم مجموعه‌ای از قیام و اعتصاب و غیره. قیام را مشخصاً در مقابل قدرت از بالا گذاشتیم. سرنگونی را در مقابل شیوه‌های ناظر به استحاله حکومت گذاشتیم. جمهوری دمکراتیک انقلابی را (که خیلی حساب و کتابش حتی قانون اساسیش مشخص است) در مقابل جمهوری دمکراتیک اسلامی و جمهوری دمکراتیک بختیاری و اینها گذاشتیم. از طریق چی؟ از طریق سازماندهی و بسیج یک نیروی اجتماعی به اسم "دمکراسی انقلابی" این را در مقابل تروریسم و امثالهم گذاشتیم. باز این هم آلترناتیو است. دمکراسی انقلابی چه هست؟ خود دمکراسی انقلابی یک آلترناتیوی است در مقابل اشکال دیگر دمکراسی. تازه زیر چه چیزی؟ زیر پرچم برنامه حزب کمونیست که خیلی روشن است. که این آلترناتیو برنامه‌ای است نسبت به هر عقیده‌ای که ابراز شده. من می‌گویم هیچ جمله‌ای به این اندازه برای مبلغ و مروج ما خط نداده است که هر چیزی می‌گویند تو یک چیز دیگر بگو. بگو آلترناتیو تو این است: در مقابل کودتا، "قیام"، در مقابل جمهوری دمکراتیک اسلامی، "جمهوری انقلابی"، در مقابل بحث استحاله و حجتیه خوب است و خط امام بد است، "سرنگونی"، در مقابل نیروهای طبقاتی، "دمکراسی انقلابی". دیگر هر کمونیستی در دنیا میداند "دمکراسی انقلابی" در این دوره چه است. در مقابل برنامه شورای ملی مقاومت، در مقابل هر چیزی، "برنامه حداقل حزب کمونیست".

یعنی این به روشنترین وجهی، به زبان سیاسی ساده و قابل فهمی می‌گوید ساختن یک آلترناتیو. فکر میکنم خود من اگر می‌خواستم زور بزنم و بیانش بکنم که این آلترناتیو چه است مجبور میشدم بیایم بگویم؛ شیوه‌های متفاوت، تشکیلات توده‌ای متفاوت،

حالا در دل هر تاکتیکی دارید حزب را باید بسازید. نباید مثنی تاکتیکی نشاندهنده این باشد که حزب را می‌خواهید بسازید، بلکه دارید اصلاً بعنوان تاکتیکهای حزب حرف می‌زنید. کما اینکه در آن می‌گویید برنامه حداقل حزب کمونیست. یعنی برای اولین بار در جنبش کمونیستی اعلام می‌کنید که یک چنین حزبی وجود دارد. به مفهوم سیاسی‌اش الآن وجود دارد، اگر به مفهوم تشکیلاتی وجود ندارد با توجه به این برنامه حداقل به مفهوم سیاسی این حزب وجود دارد و اصلاً ما می‌گوییم بیابید زیر پرچم برنامه‌اش. حزب فی‌الواقع بیرون قطعنامه ما است بنظر من. یعنی حزب آن ارگانی است که دارد این قطعنامه را می‌دهد. تاکتیک خودش است. دارد تاکتیکهای خودش را بیان می‌کند. گفتم یک دیوار چین جریان حزبی را از خود حزب جدا نمی‌کند وقتی راجع به تاکتیک و طرحهای تاکتیکی می‌خواهد حرف بزند و خود جریان حزبی وقتی تاکتیک می‌دهد، همانطور که ایسکرا تاکتیک می‌دهد، از قول سوسیال دموکراسی روس تاکتیک می‌دهد، ما هم داریم تاکتیک می‌دهیم، از قول حزب تاکتیک می‌دهیم. حزب فرض این قضیه است. منتها فرضی که در ضمن اینجا منعکس است و در یک بند ما موظفیم بگوییم این شرایط ساختن حزب را ممکن و ضروری می‌کند، در آن بحث هم گفتیم.

اما یک مثال بزنم از قطعنامه کنگره سوم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه. می‌گوید:

۱. نظر به اینکه پرولتاریا به حکم موقعیت خود پیشروترین طبقات و یگانه طبقه انقلابی پیگیر است مأموریت ایفای نقش رهبری جنبش دموکراتیک عمومی انقلابی روسیه را عهده‌دار است.

۲. این جنبش در لحظه کنونی دیگر به مرحله لزوم قیام مسلحانه رسیده است.

۳. پرولتاریا ناگزیر در این قیام به جدی‌ترین طرز شرکت می‌ورزد و این شرکت است که سرنوشت انقلاب روسیه را معین می‌کند.

۴. پرولتاریا نقش رهبری را در این انقلاب فقط در صورتی می‌تواند ایفاء کند که به شکل نیروی سیاسی واحد و مستقلی زیر پرچم حزب کارگر سوسیال دموکرات که علاوه بر رهبری مسلکی از لحاظ عملی نیز مبارزه وی را رهبری نماید گرد آید.

یعنی حزب اینطوری مطرح می‌شود. می‌گوید این تاکتیکها است و پرولتاریا باید چنین بکند و پرولتاریا باید چنان بکند. پرولتاریا نمیتواند چنین بکند بدون اینکه بیاید زیر پرچم یک حزب و حزبش را بسازد. ما هم همینطوری می‌گوییم. ما نمی‌گوییم این تاکتیکهای مارکسیسم انقلابی است! می‌گوید وضعیت کنونی و وظایف پرولتاریای انقلابی. می‌گوییم در چنین شرایطی پرولتاریا وظیفه بسیج و سازماندهی و غیره را دارد و پرولتاریا نمیتواند چنین بکند بدون اینکه حزبش را بسازد. بنظر من هیچ چیز مبهم تئوریکی در این نیست. که به درجه‌ای که پرولتاریا زبان داشته گفته باید چکار بکند، حال به درجه‌ای که می‌خواهد عمل بکند باید حزبش را بسازد. در این رابطه بنظر من قطعنامه ما طبعاً این طرح را دارد. هیچ جا نگفته‌ایم کمونیستهای ایران بنابراین

بنظر من یک تصویر سیاسی روشنی می‌دهد. البته اینکه آلترناتیو کم است، این آلترناتیو وجود ندارد بنظر من در مقدمات میشود گفت. که آقا! این وضعیت بخاطر این است که هیچ آلترناتیوی در مقابل حکومت ندارد. یک آلترناتیو دموکراتیک انقلابی که نشان دهنده خط و مثنی پرولتری در انقلاب حاضر باشد و شعارها و شیوها و بساط این را پیاده نکند نیست. این را میشود در مقدمات گفت ولی این را نمیشود روی پرچم خودت بنویسی و با آن بیایی بیرون، روی پرچم تاکتیکی. من بیشتر ارجحیت این فرمولبندی را این میدانم که اصلاً روشن کردنش، که ما نیستیم فقط، یک توده وسیع دموکرات انقلابی در این جامعه پیدا میشود، نیروهای سیاسی را هم بموقع خودش می‌سازد یا ساخته و این را باید بسیج کنیم و متشکل کنیم زیر پرچم برنامه حداقل حزب کمونیست که روشن است.

حالا جایگاه ارگانهای توده‌ای چه میشود؟ من فکر میکنم بنتهایی اگر دست روی ارگانهای توده‌ای بگذاریم هم انحرافی است. مثلاً مسأله منطقه آزاد و کومه‌له را در نظر بگیرید. اگر بنتهایی روی ارگانهای توده‌ای مثل شورای انقلابی انگشت بگذارید ممکن است سیر محتمل را دارید عوضی می‌گیرید. ارگانهای توده‌ای جزئی از دموکراسی انقلابی است ولی دموکراسی انقلابی ممکن است، ولی دموکراسی انقلابی یکجایی ممکن است بشیوه‌های جبهه‌ای و حزبی و ویتنامی جلو برود. و این در خودش این بحث ما را دارد که ما دموکراسی انقلابی را متشکل می‌کنیم و طبعاً یک جزء آن ارگانهای توده‌ای است و این ارگانهای توده‌ای را باز می‌گوییم در مقدمات گفتیم در نتیجه‌گیری عملی هم گفتیم. بگوییم سازماندهی ارگانهای توده‌ای بمثابة جزئی از حرکت تشکیلاتی دموکراسی انقلابی است. این یک وظیفه ما است "سازماندهی ارگانهای توده‌ای". ولی در خود آن چهارچوب کلی خط و مثنی تاکتیکی وقتی می‌خواهیم بحث کنیم بنظر من لزومی ندارد یک بُعد آن را بگیریم برجسته بکنیم. از قبیل "ارگانهای توده‌ای".

در مورد این مسأله که این قیام را کمرنگ میکند، بنظر من اگر نگوئیم در جهت، بگوییم برای قال قضیه کنده است. بگوییم مرکز ثقل فعالیت‌های ما را مبارزه برای قیام، قیام توده‌ای، سرنگونی جمهوری اسلامی، استقرار جمهوری دموکراتیک انقلابی از طریق فلان تشکیل می‌دهد. آن طریق است هیچکسی نمیتواند سوء تفاهم کند طریق را با هدف عوضی بگیرد. لااقل میتوان برایش توضیح داد که [عوضی] نگیرد. در جهت قبول دارم، در جهت چنین حواله به دور است، ولی برای ما داریم برای قیام مبارزه می‌کنیم. این روشن میکند که ما سرنگونی هدفمان است. هر کاری می‌کنیم هدف سرنگونی ناظر بر آن است، از طریق قیام.

اما در مورد جایگاه حزب. من فکر میکنم این بحث یک مقدار در نشست صبح مطرح شد و یک مقدار هم بحثش پخته شد که ما نمی‌خواهیم حزب را از طریق این تاکتیکمان بسازیم بنظر من. حزب را می‌خواهیم بسازیم. شرط لازم پیشبرد این تاکتیکمان هم هست. بنابراین حزب را می‌رویم بسازیم. واضح است که حزب را در دل مبارزه میشود ساخت. نمیشود یک سوت زد، از مبارزه بیابیم بیرون، این بغل کنار زمین حزب را بسازند دوباره بروند مشغول فوتبال شوند. حزب را باید در دل همان مبارزه ساخت.

حال که مدام بحث بحث تاکتیک در مقابل بحث حزب و بحث حزب در مقابل تاکتیک قرار می‌گرفته و درست بشیوه مکانیکی برای اینکه ارتباط این دو تا پیدا شود، این دو تا را یکی می‌آمد و راست گره می‌زد. مسأله اساسی این است که سازمان کمونیستی سازمان کارگری کمونیستی است. سازمان کارگری کمونیستی است. تعریفش این است. سازمان کارگری همیشه دارد بخشی از طبقه را کمونیست می‌کند. احتیاجی به اساسنامه و فرمولبندی تاکتیکی ندارد برای اینکه یک سازمان کمونیستی کار کمونیستی کار کمونیستی بکند. این یک چیز تاکتیکی نیست، یک چیز استراتژیکی نیست یک چیز هویتی است. اصلاً قرار است ما اینکاره باشیم. اگر تا به حال نبوده‌ایم و هر وقت می‌خواستیم به رفقای سازمانی بگوییم چرا کارگرها را کمونیست نمی‌کنید، مجبور بودیم اهمیت تاکتیکش را برایشان بگوییم. این یک نقص فعالیت ما بوده. وگرنه برای هیچ کمونیستی در دنیا این مسأله مطرح نیست که عجب، کمونیست کردن کارگرها را در این بحث تاکتیکیم نگفته‌ام! خب فرض این است که شما کارگرها کمونیست می‌کنید و برای همین بخودت می‌گویی کمونیست. رفیق می‌گوید پرچی که برافراشته می‌کنیم برافراشته نشده! خب می‌گوییم این چه انتقادی است؟ چطور آمده‌ایم پرچی را برافراشته می‌کنیم که تا حالا برافراشته نشده؟ خب داریم برافراشته می‌کنیم که برافراشته بشود. یعنی پرچم کمونیستی را داریم برافراشته می‌کنیم.

یک فرمولبندی که در این بحثها بنظر من مطرح شده و باید چسبید اینکه حزب از طریق مبارزه بشیوه حزبی ساخته میشود. یعنی وقتی شما فرض کردید حزبید آنوقت میتوانید حزب را بروید بسازید. وقتی فرض کردید حزبید، یکی از اصول سبک کار حزبی این است که تاکتیکهای پرولتاریای انقلابی را مشخص می‌کنید نه وظایف رفیق تقی و رفیق مسعود و رفیق نادر و رفیق مصطفی را. وقتی از تاکتیک حرف می‌زنید دارید وظایف پرولتاریای انقلابی را که از قرار معلوم وجود دارد، وگرنه وظیفه‌ای بعهده‌اش نبود، وظایف آن را مشخص می‌کنید. و طبعاً مشخص می‌کنید که این وظیفه را چگونه به بهترین شکلی میتواند انجام بدهد، زیر پرچم حزب شما. پرولتاریایی که دنبال این انجام این انجام وظیفه می‌گردد. اعتصاب می‌کند، تظاهرات می‌کند، نفت را به روی آفریقای جنوبی و اسرائیل می‌بندد، وظیفه آن را دارید مشخص می‌کنید. اینکه ما باید اینها را کمونیست بکنیم و مرکز ثقل آموزش طبقه کارگر همیشه برای ما کمونیسم و سوسیالیسم است بنظر من این یک فرض هویتی ما است. این مرکز ثقل آموزش پرولتاریا در یک دوره تاکتیکی نیست، این مرکز ثقل حتی آموزش پرولتاریا نیست، مرکز ثقل رابطه ما و پرولتاریا، اساس هویت یک بخش از پرولتاریا بعنوان پرولتاریای کمونیست است.

ما در سبک کارمان باید بیاییم یک سند محضری بدهیم - گفتیم کسی که در ا.م.ک است برای تشکیل حزب مبارزه می‌کند و کمونیسم را بین کارگرها اشاعه می‌دهد. تا دیگر این مشکل را نداشته باشیم که هر وقت گفتیم "شورای واقعی" حزب را ول کند برود سراغ شورای واقعی، و تا می‌خواهید بگویی چرا حزب را ول کردید؟ بگویید "شورای واقعی" در خدمت ساختن حزب! یعنی یک سرگیجه رابطه تاکتیک و هویت اصلاً اینجا یک طوری خلط میشود که هویت خودت را از تاکتیک می‌خواهی

موظفند چنین و چنان کنند. تاکتیکهایمان را برای پرولتاریا مطرح می‌کنیم، می‌گوییم پرولتاریای ایران باید این آلترناتیو را بگذارد در مقابل تمام طبقات غیر پرولتر. دموکراسی انقلابی را زیر پرچم خودش بیاورد، صفوفش را متشکل بکند، برای قیام مبارزه بکند. شرط لازم پیروزی این است که این قیام زیر رهبری پرولتاریا انجام شود و برای اینکه این رهبری انجام شود پرولتاریا باید صفوف حزبش را بسازد. من فکر کنم یک چنین دیدی دارم نسبت به کل این سیر استدلال.

جای حزب کجاست؟ جای حزب گفتیم، یکی بعنوان کلام پرولتاریای انقلابی، اینکه اصلاً در متن بحث برنامه حزب کمونیست ذکر شده و یکی اینکه در استنتاجهایش گفتیم که باید بروید حزب را بسازید. مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست عاجل و مبرم است و باید فوراً این کار را بکنید. چرا؟ برای اینکه همین تاکتیک را باید پیش ببرد. حزب میتواند پیش ببرد.

امیر سوال میکند.

بنظر من می‌آید، استنباط من این است که موضوع تاکتیک، قدرت سیاسی است، و نزدیک شدن پرولتاریا به این قدرت سیاسی. موضوع تاکتیک خود کمونیسم نیست، خود سوسیالیسم نیست. خود نظرگاه سوسیالیستی و تشکل سوسیالیستی موضوع تاکتیک نیست. فرض وجود تاکتیک است. اینکه پرولتاریا در مبارزه برای حزب آموزش ببیند، این بنظر من یک نوع مصادره به مطلوب است. پرولتاریایی که دارد برای حزب مبارزه میکند، آموزشش را دیده. ما در رابطه با پرولتاریا در قبال جنبش اجتماعی و وظایف سیاسی داریم حرف می‌زنیم بنظر من در هر طرح تاکتیکی. اینجا در این رابطه حزب خودش بعنوان یک عرصه تاکتیکی بنظر من نمیتواند برای پرولتاریا مطرح باشد. البته این دنباله بحث صحیح است که هیچ ایرادی ندارد پی بگیریم. به هر حال تکلیف این بحث را باید در این کنگره روشن بکنیم که حزب بمتابه تاکتیک یعنی چه؟ ساختن حزب بمتابه یک عرصه آموزش طبقه. اصلاً وجود حزب یعنی طبقه کارگر به حدی آموزش دیده که بتواند در سیاست دخالت کند. من کلاً استنباطم این است که مسأله تاکتیک در ارتباط با متحد و متشکل کردن طبقه در دل یک جریان واقعی سیاسی و مبارزه طبقاتی، خنثی کردن تلاشهای ضد انقلاب، بیان کردن منافع مستقل طبقه، و پیگیری کردن منافع مستقل طبقه است. آنجایی که حزب را در نتیجه‌گیری‌مان یا در مقدماتمان، مطرح می‌کنیم بنظر من بعنوان شرط لازم وجود یک پرولتاریایی که بتواند این تاکتیک را اتخاذ بکند است، نه به این عنوان که خودش یکی از عرصه‌هایی است که پرولتاریا باید واردش شود و خودش را آموزش بدهد و متشکل بکند. بنظر من آن را در قطعنامه حزب به همان معنا گفته‌ایم. به این معنا که پرولتاریا برایش مسأله حزب بعنوان یک عرصه فعالیت عملی و نظری مطرح است، این را در بحث حزب گفته‌ایم. اینجا وقتی قرار است روی وضعیت سیاسی حرف بزنیم، باید روی وضعیت سیاسی حرف بزنیم. نمیدانم حرفم مفهوم هست یا نه؟

بحثی که اینجا مطرح شد بنظر من بحث یک فرمولبندی نیست. رفیق تقی دوباره همان حرفها را بنظرم تکرار کرد. میشود نشان داد که آن چه حلقه گم شده‌ای در تفکر ا.م.ک بوده تا به

بسیج و سازماندهی دمکراسی انقلابی بنا به تعریف کمونیستی یعنی بسیج و سازماندهی پرولتاری سوسیالیست از جمله در وسط آن دمکراسی انقلابی. گفتیم شرط لازم تحقق پیروزی انقلاب دمکراتیک وجود یک پرولتاریای سوسیالیست است. این را مدام در قطعنامه‌هایمان هم می‌گوییم از این بعد.

ولی بنظر من این یک بحث سبک کاری است که با فرمولبندی این یا آن مشی تاکتیکی جای درستش را در تشکیلات ما پیدا نمیکند. وقتی جای درستش را پیدا میکند که ما یک اساسنامه کمونیستی بنویسیم و مشخص کنیم که کار تشکیلات ما چه است؟ کار تشکیلات ما کمونیست کردن کارگرها است، در تمام سال و روز و ماه و هفته‌ای که می‌گذرانیم. کمونیست کردن و متشکل کردن کارگرها تحت پرچم انقلابی‌ترین ایدئولوژی طبقه کارگر. برای همین است که هیچ احتیاجی نداریم وقتی از شورا حرف می‌زنیم روی این مسأله یکبار دیگر تأکید بگذاریم. این را در یک اسناد پایه‌ای، در یک سند محضری تشکیلاتی باید به همه بدهیم. کسانی هم بیایند در صفوف ما که این را فهمیده باشند، کسانی هم تربیت کنیم که این را درک بکنند.

بنظر من به هر حال بحث رفیق اصغر درست است. این دیدگاهی است که یا تاکتیک و حزب را به هم گره می‌زند یا حزب را جدا از تاکتیک می‌خواهد بسازد - جدا از مبارزه همانطور که رفیق رضا گفت - بخاطر اینکه اصلاً درک نمی‌کند که این دو تا یک رابطه معینی با هم دارند، رابطه هویت و حرکت. آدم معینی حرکت معینی می‌خواهد بکند. هر دفعه که می‌خواهد حرکت بکند که نمی‌گوید من تقی هستم می‌خواهم راه بروم که! می‌گوید من تقی هستم، امروز گرسنه هستم، فردا تشنه هستم، می‌خواهم بروم مدرسه، دانشگاه اسم نوشتم. وظیفه من در این دوره این است که شش کلاس دیگر درس بخوانم. نمی‌گوید باز وظیفه‌ام است که تقی باشم و شش کلاس درس بخوانم! این "تقی بودن کمونیسم" را باید در اسناد دیگری غیر از اسناد تاکتیکی مشخص بکنیم. و آن اسناد اسمش هست اساسنامه، برنامه و اسناد مربوط به وظایف کمیته‌های فابریکی و کارخانه و منطقه و ارگانهای کمونیستی و غیره.

اصل این مطلب شفاهی است. این نوشته‌ای است که توسط دنیس میر (آزاد) در مارس ۲۰۰۹ از روی نوارهای این جلسه، که منصور حکمت در ۱۳ نوبت سخن گفته است، پیاده شده است.

نتیجه بگیری. انگار یک عده انقلابی را می‌خواهید هنوز در صفوف خودت کمونیست کنی. یک عده کمونیست را می‌خواهید انقلابی کنید! در صورتی که اینها اصلاً فرض بحث ما است. کمونیست انقلابی است و سازمان ما یک سازمان کمونیستی است. بنابراین سازمان کمونیستی مطابق اساسنامه‌اش و مطابق برنامه‌اش و مطابق تعریف عضو بمثابة کسی که برنامه سازمان را قبول دارد و می‌برد درون طبقه کارگر اشاعه می‌دهد، باید این کار را بکند. چه دوره قیام باشد چه دوره قیام نباشد.

آن چیزی که ما مشخص می‌کنیم این است که این سازمانی که کارگرها را کمونیست میکند و محافل کمونیستی از آنها سازمان می‌دهد و کمیته‌های کمونیستی در کارخانجات و محلات بوجود می‌آورد، صبح روز ۲۲ بهمن چکار باید بکند؟ روز ۱۷ شهریور باید چکار بکند؟ روز ۳۰ خرداد باید چکار بکند؟ و اصولاً در یک دوره ۳۰ خرداد به بعد باید چکار بکند؟ بفرض اگر تا گفتیم "از ۳۰ خرداد به بعد وظیفه ما بسیج دمکراسی انقلابی است" معنی این است که پس ما دیگر احتیاجی به حزب نداریم! خب اصلاً این تلقی است که همیشه حزب را در حال سیلان و مواجیت و زیر سؤال می‌بیند. یعنی خاصیت پوپولیستی کسانی است که سازمانهای کمونیستی تشکیل می‌دهند. اصلاً برای انقلاب کمونیست شده. سر مبارزه معین می‌خواهد کمونیست را ابزار بکند و استفاده بکند نه اینکه هر مبارزه مشخصی را در خدمت رشد جنبش کمونیستی کارگری قرار بدهد. من می‌گویم این بحث سبک کاری ما است و بزودی مشخص می‌شود. بحث کار روتین در مقابل کار تاکتیکی و بحث گره زدن کار روتین به کار تاکتیکی، هر دوی اینها یک دیدگاه را نمایندگی میکند همانطوری که اصغر گفت. دیدگاهی که اصولاً کمونیسم را بعنوان کمونیسم به رسمیت نمی‌شناسد. دیدگاهی که اساسنامه کمونیستی ندارد، برنامه کمونیستی ندارد و ما الان بعنوان یک جریانی که این اساسنامه و برنامه را دارد، داریم بشیوه حزبی به پرولتاریای انقلابی می‌گوییم از نظر ما وظایفات چیست.

آیا از نظر ما وظیفه پرولتاریا این است که در مقابل این بورژوازی بیاید داخل حزب؟ این که بخاطر این موقعیت نیست، این همیشه همین خاصیت را دارد. همیشه وقتی یک فاکتوری در همه معادلات حاضر است ما خطش می‌زنیم و راجع به بقیه معادلات حرف می‌زنیم. این فاکتوری است که باید جزء هویت خودمان بکنیم و هر وقت جزء هویت خودمان کردیم تازه برایمان مشخص می‌شود چرا هر دفعه می‌گوییم شورا لازم نیست قبلاً بگوییم حزب. بنظر من این جایش خیلی مهم است. میرود در بحث سبک کار. و یک طور رادیکالیسمی که می‌خواهد خودش را بصورت کاذب در تاکتیک وارد بکند. وقتی ما می‌گوییم آقا بروید دست این دمکراتها را بگیرید و بیاورید زیر پرچم برنامه حداقل، می‌گوید بابا این که کمرنگ است یک عده را هم باید بیاوریم زیر پرچم حداقل! این تاکتیک آدمهایی است که آمدند زیر پرچم حداقل، حالا اینها بروند و بقیه را بیاورند زیر پرچم حداقل؟! هر وقت ما تا این را می‌گوییم، از بس هویت ما تثبیت نشده و روی سنت کمونیستی استوار نشده و به یک جریان کمونیستی تعلق نداشته است، خودمان یادمان می‌رود که ما به هر حال کمونیستیم، ما در همان دمکراسی انقلابی همیشه یک بخش کمونیستی سراغ داریم. کی گفته دمکراسی انقلابی یک بخش کمونیستی ندارد؟

مکان ایران در تقسیم جهان

چیزی که این بند* میخواهد نشان بدهد مکان ایران در تقسیم جهان است. تقسیم جهان و تجدید تقسیم جهان چیزی نیست که ما حواسمان نباشد و ناگهان انجام بشود، و متوجه بشویم که ایران جزو حیطه نفوذ شوروی شده است. یک کنفرانس تهران و یک کنفرانس یالتا وجود داشته و در نتیجه آن این منطقه معین تقسیم شده است.

امروز شما شاهد این هستید که لهستان بشدت دارد تحت نفوذ کلیسای کاتولیک و غرب دچار اشکالاتی میشود. من اصلا راجع به جنبش همبستگی صحبت نمیکنم، بلکه اینکه لهستان دارد از زیر دست شوروی در میروید. فکر نمیکنم هیچکس در این شک داشته باشد؛ ولی آیا کسی هست پیدا بشود بگوید لهستان جزو حیطه نفوذ شوروی نیست؟ تجدید تقسیم لهستان، تجدید تقسیم ایران، تجدید تقسیم آمریکای لاتین، اینها اموری است که باید زیر همان پنج بند "امپریالیسم" درباره اش صحبت کرد: تجدید تقسیم کشورهای ضعیفتر بین کشورهای امپریالیستی. این چیزی نیست که ما متوجه نشویم و در ظرف سه سال با کلک‌های حزب توده و اکثریت عوض بشود و آب از آب تکان نخورد!

اصلا ما در این بند میخوایم بگوییم که بخصوص ایران نمیتواند اینطور باشد. از نظر امپریالیستها اینجا اهمیتی حیاتی دارد. تقسیم مجدد ایران، تعلق مجددش به این یا آن اردوگاه، تحول سیاسی و اقتصادی مهمی خواهد بود. تمام این بند هدفش اینست که بگوید که ایران جزو مناطق تقسیم شده‌ای بعد از جنگ دوم جهانی است که به غرب تعلق گرفته است. من فکر میکنم این بحث نفوذ توده‌ایها در هیأت حاکمه، مثلا قرارداد تراکتور با رومانی، قرارداد کفش با فلان کشور، دارد روی مقوله پایه‌ای تری سایه میاندازد که در رابطه با امپریالیسم و مناطق نفوذ است.

حتی وقتی میگوییم نفوذ اقتصادی و سیاسی، مسأله بر سر این نیست که دولت ایران، یا جناحهایی در دولت ایران چه گرایشی به آمریکا یا شوروی دارند. مسأله بر سر این است که از نظر سیاسی کدامشان اینجا آزادی عمل دارند بدون آنکه آن دیگری اعتراض شدیدی بکند. شوروی در این کشور به راحتی کودتا نخواهد کرد ولی آمریکا دستش برای کودتا کردن بازتر است. اگر مشابه حمله طبرس را شوروی کرده بود، آمریکا حرکات جهانی شدیدی را در اعتراض به آن، حتی در حمله کردن به جای دیگری که تحت نفوذ شوروی است، دنبال میکرد... ولی آمریکا حمله میکند و روسها تقریبا بی تفاوت از آن میگذرند. فقط در رادیو چیزی میگویند. چرا؟ برای اینکه از نظر سیاسی فعل و انفعالات سیاسی در داخل ایران هم قرار شده با نظر امپریالیسم غرب مشخص بشود.

این معنیش این نیست که روسها سعی نمیکنند نفوذ بکنند، آوانتاژ بگیرند، امتیاز بگیرند - که از رژیم شاه هم سعی میکردند بگیرند

- یا حتی به یک جایی برسانند که اگر مسأله تجدید تقسیم جدی مطرح شود، بتوانند اینجا را با توجه به نیروهای بومی منطقه، در دست خودشان بگیرند. منکر این نباید شد. ولی تا زمانی که یک چنین تخاصمی بوجود نیامده و مسأله تقسیم ایران بطور جدی مطرح نشده، من فکر نمیکنم بشود به اعتبار حرکت‌های حزب توده یا گفته‌های هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه و یا صادرات و واردات ایران با بلوک شرق، حرفی از تقسیم مجدد ایران زد. و بعد هم فکر نمیکنم هنوز هم که هنوز است صادرات و واردات ایران با بلوک شرق از بلوک غرب بیشتر باشد. یا نفوذ KGB از نفوذ CIA در حکومت بیشتر باشد. یا عناصر طرفدار روس از عناصر طرفدار آمریکا و انگلیس و فرانسه در حکومت بیشتر باشد. هنوز حتی فکر نمیکنم اینطور باشد. یا حتی سازمان جاسوسی و امنیتی اینها بیشتر از اینکه به آمریکا و دستاوردهایش و مشاورین آمریکایی از قدیم و جدید و دست‌پرورده‌ها و ابزار و وسایلش متکی است، به شرق متکی شده باشد. ممکن هم هست که بشود، ایرادی در این نیست. نمونه‌اش را در مصر داشتیم که یک دوره شده و دوباره رجعت کرده است.

ولی بحث ما در این بند عمدتا این است که مسأله ایران مسأله تقسیم جهان است، ایران یک کشور تقسیم شده است و باید بگوییم به کی تعلق گرفته است. و ثانيا در این بند اتفاقا در مقابل این بینش بنظر من صرفا تاکتیکی که حکومت دارد میچرخد، این را بگذاریم که تجدید تقسیم ایران تحول مهمتری است، حیاتی است، تجدید تقسیم ایران میتواند ابرقدرتها و اردوگاههای امپریالیستی را به یک رویارویی نسبی بکشاند، همانطور که در لهستان.

ایران السوادور نیست. ایران نیکاراگوئه نیست. ایران به همین دلایلی که ما اینجا پنج شش فقره‌اش را ذکر کردیم چیزی است که اگر روسیه و امپریالیسم شوروی بخواهد در آن مستقر بشود و از دست آمریکا در بیاورد، باید حتما در سطح جهانی، چه در سطح دیپلماتیک، چه در سطح سیاسی، چه در سطح نظامی تغییر و تحولات جدی‌ای بوجود بیاید. بحث ما اینست و من فکر میکنم این بحث درست است.

*این بحث، بخشی از مباحثات کنگره سوم کومله (۱۳۶۱/۲/۲۵ - ۱۹۸۲/۵/۱۵) درباره پیشنویس برنامه مشترک کومله و اتحاد مبارزان کمونیست است. در آن کنگره "پیشنویس برنامه" پس از بررسی و ایجاد تغییراتی با عنوان "برنامه حزب کمونیست ایران" تصویب شد. این متن را فاتح شیخ از روی فایل صوتی صحبت‌های منصور حکمت پیاده و ادیت کرده‌است.

اظهار نظر در بحث حمید تقوایی درباره

کار روتین و تاکتیک

کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

از اول بحثی که اینجا بود گفتیم بنظر من می‌آید که رفیق تفکیک معیّتی را برای توضیح تشکیلات ما می‌خواهد بکار ببرد که من این تفکیک را نادرست میدانم. تفکیک کار روتین و مسأله تاکتیک برای توضیح وظایف بخشهای مختلف تشکیلات؛ و من گفتیم مسأله این نیست و مسأله اساسی حزب و طبقه است و مبارزه به اعتبار حزب، مبارزه به اعتبار موقعیت عینی طبقه. اینها را باید درک کرد. و در مقطعی مبارزه به اعتبار وضعیت جامعه مبارزه طبقاتی و مبارزه انقلابی (این را بعداً اگر لازم شد در جای دیگر توضیح میدهم، چون اینجا نمیتوانم وارد آن بحث شوم، بحثی که باید به رفیق پاسخ داد).

ولی ببینید بحث چطور شروع شد. بحث بر سر وظایف کمیته کارخانه شروع شد. در جلسه قبل اول استنباط این بود (فقط استنباط چون هیچکس اینقدر مشخص این فرمولبندی‌ها را نداد) که کمیته فابریکی را از مبارزه خودبخودی- اقتصادی طبقه کارگر، از مبارزه‌ای که طبقه کارگر به اعتبار بیرون حزب بودن و غیر حزبی بودنش، به اعتبار توجهش به موقعیت عینی خودش به آن دست می‌زند استخراج می‌کرد (که در صحبت‌های رضا هنوز آن فرمولبندی زیاد است). یعنی کمیته فابریک رهبر مبارزات طبقه کارگر است، یا رهبر مبارزات کارگران باید بشود. یا به هر حال به این طریق مبارزات طبقه کارگر و مبارزات کارگران را مبنای تشکیل کمیته فابریک می‌گرفت (بطور عمده یا لااقل از آن نقطه بیشتر سنگینی داشت). خُب اینجا لااقل در بحث، امیر با این مرزبندی میکند و می‌گوید "مبارزاتی که خود طبقه میکند و در کارخانه بیشتر خودش را نشان میدهد (این را هم قبول داریم) مبارزاتی نیست که کمیته فابریک الزماً باید رهبری کند. تاکتیک‌های حزب تعیین میکند که مبارزات کمیته فابریک چه است." که مثال می‌زند تاکتیک‌های ما این است و بنابراین کمیته فابریک از تاکتیک‌ها حرکت میکند، از تاکتیک‌های خود حزب. ولی آنجا برای اینکه بگوید چرا کمیته فابریک است و با این حوزه یا آن حوزه فرق دارد، می‌گوید این تاکتیک است. کار حوزه‌ها روتین است، آنها کار روتین حزبی میکنند.

من می‌گویم این یک گام به پیش است و یک گام به پس. یعنی گامی به پیش این است که اول مبارزه حزبی را از مبارزه خود طبقه به اعتبار موقعیت عینی طبقه جدا میکند و گام پس آن این است که دقیقاً حزب را به تاکتیک‌هایش در چهارچوب کارخانه محدود میکند. در نتیجه با محدود کردن کار روتین به کار تجریدی، کار مجرد بدون ویتامین تاکتیک، عملاً هر دوی اینها تا را منتفی میداند و حزب به حزب بی دست و بالی در سطح کارخانه تبدیل میشود. یعنی آنجا عملاً چیزی بجز خودبخودی برای ما نمی‌ماند، برای حزبی که بر این مبنا کار نکند.

بنابراین مورد اول "استخراج کردن کمیته فابریک از مبارزه خودبخودی، مبارزه اقتصادی یا مبارزات طبقه کارگر" است که هنوز در صحبت رضا (مقدم) انعکاس پیدا میکند. که رضا

هم اینجا می‌گوید "کمیته فابریک رهبر مبارزات طبقه کارگر". مبارزات طبقه کارگر چه است؟ و او در جواب مبارزات اقتصادی و اساساً خودبخودی طبقه را که در اشکال مختلفی بروز کرده توضیح میدهد.

ایرج (آخرین) در رد بحث امیر بنظر من یک جایی به این واقعیت بی توجه میشود که طبقه کارگر مبارزاتی به اعتبار موقعیت عینی خود دارد که اساساً فابریکی است، اساساً اعتصابی است، اساساً اشکالی دارد که مدام تکرار میشود و حزب باید با آن برخورد کند. و بالأخره به اعتبار موقعیتش در تولید است که این مبارزات از آن سر می‌زند و این چیزی نیست که بشود روی آن قلم گرفت. بنابراین حزبی که بخواهد در کلیه وجوه مبارزه طبقه شرکت کند و این را در خدمت یک مبارزه حزبی قرار بدهد تا طبقه حزبی را به انقلاب وادارد باید بداند که اشکال عمده مبارزات طبقه، که کمیته کارخانه با آن طرف است، دقیقاً اشکالی است که از موقعیت طبقه در تولید ناشی میشود و شکل کمیته فابریکی ما هم که علی‌القاعده نمیتواند "مبارزه حزبی" را جدا از مبارزات طبقه سازمان بدهد، نمیتواند به شکل تولیدی مسأله بی توجه باشد. فکر میکنم این در بحث ایرج کمرنگ بود. ولی کلاً موضعگیری ایرج را می‌پذیرم و درست میدانم.

بحث دیگری که امیر میکند این است که کمیته فابریک را از تاکتیک استخراج میکند و کار روتین را از تاکتیک جدا میکند و این را بمثابه یک تقسیم کار در تشکیلات میداند. می‌گوید حالا هر کسی بر اساس اینکه کمیته‌اش از تاکتیک درمی‌آید یا از کار روتین، تکلیفش معلوم میشود. که ایرج بدرستی توضیح داد و من هم سعی کردم توضیح بدهم که کار روتین و تاکتیک اینطور از هم تفکیک پذیر نیست. اتفاقاً خسرو هم خیلی روشنتر توضیح داد که کار روتین کمیته فابریک اتفاقاً اتخاذ تاکتیک است و حال اینکه ما کار روتین حوزه‌ها را این قرار نداده‌ایم. و کل کار روتین حزب چیزی است که همه این امور را در بر می‌گیرد.

بنظر من فرمولبندی درست همان استخراج کمیته فابریک از وظایف کارخانه‌ای حزب است. و مبارزه حزبی در کارخانه احتیاج به کمیته فابریکی دارد. دیگر اینجا هم به قیام و باریکاد برنمی‌گردیم، که در صحبت‌های امیر که فقط از یک طرف یگ گام به پیش گذاشته بود، بنظر من خودش را به اینجا رساند که کمیته منطقه را در مبارزه برای باریکاد دخالت نداد. یا مثلاً وقتی از تظاهرات و اعتصاب و قیام صحبت کرد نشان داد که کمیته‌های ما باید از محدوده فابریک فراتر برود. خُب اگر کمیته فابریک از محدوده فابریک فراتر برود باید کمیته‌اش هم از آن فراتر برود. وقتی "کمیته فرا فابریکی" از طرف حزب وظیفه رهبری مبارزه ای را به عهده می‌گیرد که از فابریک بیرون کشیده شده باشد. بنابراین واضح است که کمیته کارخانه وظایف رهبری مبارزه حزب در کارخانه را اجرا میکند. من هم نظرم این است که دقیقاً نقش رهبری کننده دارد. چرا؟ برای اینکه کسی را دارد که رهبریش کند. حوزه بینوا کسی را ندارد که رهبری کند. برای همین است که وقتی به آن می‌گوییم کمیته رئیس یک تشکیلات خب واضح است که اولین کارش این است که رهبری بکند، آن کاری که این تشکیلات باید به عهده بگیرد.

از یک بُعد آن نتیجه نشده است.

ولی وقتی که رضا میگوید "ما باید مبارزات طبقه کارگر را رهبری بکنیم" (قبلاً سر این مسأله برخورد دیگری هم با رضا داشتیم. بحثی بود در یک چهارچوب دیگری و فکر کنم به این ربط دارد). ما وظیفه نداریم مبارزات کارگران را رهبری کنیم. من این را خیلی روشن میگویم. ما وظیفه نداریم جنبش سندیکایی طبقه کارگر را رهبری کنیم. آخر که چه بشود؟! هیچ جای کمونیسم این نیست که شما باید جنبش سندیکایی طبقه کارگر را رهبری بکنید. مسأله این است که شما به این جنبش برخوردی بکنید که مبارزه طبقه کارگر حزبی جلو بیفتد. و جنبش طبقه کارگر اتفاقاً از جنبشی سندیکایی به جنبشی حزبی تبدیل شود.

ما وظیفه نداریم هر جا میخواهند یک سندیکا درست کنند بیفتیم جلو و بگوییم بدهید من رأی بگیرم. ما وظیفه داریم آن مبارزهای را آنجا بکنیم که اتفاقاً ممکن است در جاهایی خلاف مبارزات خودبخودی و گرایشات خودبخودی طبقه قرار بگیرد. چرا؟ برای اینکه ما گرایش معینی در درون جنبش طبقه هستیم که میخواهیم سیاست خودمان را پیش ببریم. آیا به معنای این است که هر مبارزه ای در طبقه کارگر بشود، مثلاً ما فقط میبینیم حزب بما چه گفته؟ نه! برای اینکه میدانیم وحدت طبقه، پیروز بیرون آمدنش از دل مبارزات برای طبقه خوب است. باید اینطور باشد. جزء وظایف برنامه‌های ما است. ولی به این معنی که ما مبارزات کارگران را رهبری میکنیم که به ثمر برسانیم، و رهبری معنی‌ای جز این ندارد که باید به ثمر برسانیم.

بنظر من این را بعنوان یک وظیفه حزب نباید گذاشت. وظیفه حزب مبارزاتی است که خصلت طبقاتی دارد. و برای اینکه خصلت طبقاتی داشته باشد بنظر من روشن است که باید خصوصیات معینی داشته باشد. کسانی که میخواهند امضاء جمع کنند که سرپرست فلان کارخانه را بیرون کنند هنوز معلوم نیست حزب نظرش راجع به این مبارزه چه است. وظیفه رهبری فوراً بدوش حزب یا کمیته کارخانه یا حوزهاش قرار نمیگیرد. من فکر میکنم یک ذره با رضا در بحثهای این اختلاف نظر را دارم، که رهبری مبارزات خودبخودی از جانب حزب را فرض میگیرد. بنظر من این درست نیست.

به هر حال خلاصه کنم. بنظر من همانقدر که رضا رهبری مبارزات خودبخودی را فرض میگیرد و حتمی میدانند ایرج به یک شکل دائمی مبارزات خودبخودی که ما باید در پراتیک آن اتفاقاً کارگرها را بیش از پیش حزبی کنیم کم توجهی میکند، و این را که کمیته کارخانه ما باید به درجه زیادی با موقعیت مبارزه اقتصادی اساساً در کارخانه انطباق داشته باشد، کم‌رنگ میکند. چون اگر نمیخواهد هر دفعه تغییر شکل بدهد و بیشتر موارد بتواند مبارزات طبقه کارگر را در آن فابریک را رهبری کند، باید با آن آرایش طبقه کارگر انطباق داشته باشد.

ولی در مورد بحث حمید بنظر من مشکل عمیقتر است. مشکل سوا کردن کار روتین و تاکتیک، استخراج کمیته کارخانه از تاکتیک است. و اصلاً قابل مقایسه دیدن کار روتین و تاکتیک در یک سطح تجرید است. بنظر من اینها در یک سطح تجرید نیستند.

اول یک نکته راجع به آن یک گام به پس رفیق بگویم. من گفتم رفیق بدرست از "خودبخودی" برای تعریف وظیفه کمیته کارخانه جدا میشود، کاری که رضا با دشواری بیشتری انجام میدهد. ولی بعلت به تاکتیک سر میخورد نه به فابریک. و آنجا بعلت تر از تاکتیک هم تازه به فابریک میرسد، برای اینکه آنجا اشکال اعمال قدرت طبقه را جستجو میکند. من این را گفتم، نه اینکه چون به فابریک محدود میکند یک گام به پس است. به تاکتیک محدود میکند و تاکتیک هم تازه به فابریک محدود میکند.

دو مبحث است که من اینجا میخواهم بگویم. یکی همان بحث است که چرا رفیق به فابریک سوق پیدا کرده، و (به روایت خودش) اصلاً خود همان درک چه اشکالی دارد؟ و یکی اینکه رابطه تاکتیک و کار روتین چیست؟ بنظر من تاکتیک یعنی اقدام به عمل مرحله‌ای و مقطعی، کار روتین یعنی کار همیشگی، استراتژی هم یعنی اقدام به عمل نهایی. تاکتیک در مقابل اینها میتواند معنی شود. آیا عمل مرحله‌ای شامل عمل همیشگی میشود؟ بنظر من تاکتیک شامل این میشود و عمل همیشگی هم شامل اقدام به اعمال مرحله‌ای میشود. اگر ما این را بگوییم که کمیته حزب همواره باید سیاستهای خودش را در جنبه‌های مختلف فعالیت معنی کند و اینها را پیش ببرد، خوب واضح است که دارد تاکتیک اتخاذ میکند. ولی برای یک امر دائمی. اقدام به عمل مرحله‌ای، مقطعی، جنبه‌ای یا جزئی، بنظر من تاکتیک است. اگر بخواهیم (تاکتیک را) در مقابل کار روتین قرار بدهیم فقط اقدام به عمل نهایی برای کار روتین میماند (اگر در همان سطح تجرید بخواهیم بحث کنیم)، که اقدام به عمل نهایی چیزی جز سوسیالیسم نیست.

پس سوسیالیسم در شرایطی که بعنوان عملی در دستور نیست چیزی جز ترویج آن نمیماند. مشکلی که ما از خیلی وقت پیش سر کار روتین و معنی کردن کار روتین داشتیم این بود که؛ بخاطر اینکه فوراً نمیشود دست به عمل سوسیالیسم زد، به عمل بالفعل پیاده کردن سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی فوری، به ترویج محدود میشد که میشود کرد. اینجا هم دقیقاً همان تقابل دارد خودش را نشان میدهد و در یک سطح قرار دادن این دو تا از هم باعث این کار شده است. رفیق مبارزه را همچنان با تاکتیک تعریف میکند. چرا؟ برای اینکه میگوید "تاکتیک" بنظر من آن چیزی است که تقابل بین طبقات را در خودش مجسم میکند و چیزی شبیه این؛ آنجایی که از تقابل طبقات داریم حرف میزنیم ما از تاکتیک داریم حرف میزنیم! اصلاً اینطور نیست. آنجایی که ما آگاهگری هم میکنیم داریم در تقابل بین طبقات اثر میگذاریم و تناسب قوانیشان را بهم میزنیم. برای اینکه مبارزه طبقاتی در ابعاد ایدئولوژیک و اقتصادی-سیاسی جریان دارد.

بنابراین اگر تاکتیک اقدام به عمل مرحله‌ای است، حزبی که اصلاً بنا به تعریف - از همان کنگره ام.ک. لاقل تا بعد که فهمیدیم قبل از ما لنین خودش خیلی روشنتر این را فرموله کرده یا همان موقع هم تأکید کردیم که لنین این را روشن فرموله کرده - حزبی است منعطف که در هر مرحله بنا به نیازهای مبارزه شکل مشخص خودش را بخودش میگیرد. این اصلاً جزو تعاریف حزب لنینی است. و حزبی که مدام دارد طبقه را آگاه و متحد میکند نمیتواند اهداف مرحله‌ای و مقطعی نداشته باشد، شکافهای مقطعی و جزئی را در طبقه از بین نبرد و برای آن

خودش دارد. عمل مرحله‌ای هم خیلی مواقع بهترین راه است، اتفاقاً برای لنین، بهترین راه و یکی از شرط‌های لازم است. چون ماتریالیست هستیم و در مبارزه واقعی توده‌ها را آموزش می‌دهیم. اقدام به عمل مرحله‌ای هم بهترین بستر آموزش طبقه رو به مسائل دائمی و هدف نهایی و غیره است.

اما از بحث کار روتین و تاکتیک که بگذریم، که در دوسطح مختلف بوده و اصلاً با هم در یک سطح تجرید قرار ندارند، کمیته فابریک را از قدرت مبارزه طبقه کارگر در کارخانه نتیجه گرفتن بنظر من سندیکالیسم است. و حداکثر آنارکوسندیکالیسم است، و در شرایطی بنظر من یک درک کاملاً راست از آن درمی‌آید. درک اتحاد چپی در می‌آید.

قدرت طبقه کارگر اساساً در شکل و آگاهی او است. اشکال مبارزه کارگری اتفاقاً تا آنجایی که فابریکی است نشاندهنده ضعف طبقه کارگر و عجزش در برابر بورژوازی است. که از بیرون فابریک مجموعه زندانها، دادگاهها و ارتشها را دارد کنترل می‌کند. اصلاً تمام پاسخ دادن جنگ با اعتصاب سراسری یا مثلاً موضع‌های لوکزامبورگی و غیره از همینجا درمی‌آید که قدرت طبقه کارگر را در فابریک جستجو میکند نه در موقعیت عینی طبقه در تولید. اینها یک به یک نیست (یکی از رفقا می‌گوید این را توضیح بدهید). خیلی خوب اینها یک به یک نیست.

این بحثی که الان اینجا می‌کنید اتفاقاً چیز تازه‌ای نیست. اگر نوارهای کنگره ام.ک را گوش بکنید عین همین بحث به تفصیل بحث شده و اتفاقاً خسرو آنجا، اگر اشتباه نکنم، همه وجوه را به هم ربط داد. از موقعیت عینیش صحبت شد و خسرو گفت بعلاوه در فابریکها، که قدرت فشردن گلولی بورژوازی را دارد. من می‌خواهم این را اینجا بحث کنم.

تا آنجایی که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در اشکالی دنبال میشود که زایده فابریک است، طبقه کارگر به یک مبارزه غیرانقلابی دست زده است. مبارزه انقلابی طبقه کارگر دقیقاً وقتی است که مبارزه فابریکی بمنابۀ جزئی از یک مبارزه با اشکال از پیش تعیین شده حزبی و طبقاتی مطرح شود. اعتصاب فابریکی تا اینجا یک مبارزه غیر انقلابی است. اعتصاب به حمایت از ارتش سرخ یک مبارزه انقلابی است."

ولی مسأله این است که قدرت طبقه کارگر در تشکل فرا-فابریکی او بوده، در تشکل حزبی بوده، در تشکل طبقاتی بوده. شکل اعمال بعضاً در کارخانه و تا حدود خیلی زیادی در خارج کارخانه است که ایرج هم به این وضعیت دچار نشود که چرا جنگ توده‌ای؟ وقتی هم توده‌ای و یا وقتی هم طولانی است انگار طبقه کارگر از بهترین ابزارش برای اعمال قدرت محروم شده! وقتی در پالایشگاه توپ می‌خورد، ای داد و بیداد، طبقه کارگر ما از بهترین ابزار اعمال قدرتش محروم شده!

دقیقاً می‌گویم وقتی این خط را بگیرد و از فابریک حرکت کنید اساساً از موقعیت عینی‌ای که بورژوازی به طبقه کارگر داده و تفکیک‌هایی که بورژوازی در طبقه کارگر بوجود آورده است، برای نشان دادن شکل اعمال قدرت، حرکت کرده‌اید. درست است این شکل اعمال قدرت خودبخودی طبقه است. این شکل

تاکتیک نداشته باشد. خُب تاکتیک ما در قبال بیکاری تاکتیک است ولی هدف از این تاکتیک اقدام به یک عمل دائمی است. ولی معنی آن این است که آیا بیکاری را ریشه کن میکند؟ نه! کارگران را وادار میکند که علیه بیکاری تظاهرات بکنند؟ شاید نه! ولی مبارزه ما علیه بیکاری یک کار روتین است که این را دقیقاً در همان بحث "علیه بیکاری" و هم ناموفق بودن "علیه بیکاری" به آن صورت قطعیش، همین دخیل بود که تشکیلات ما اقدام به عمل مرحله‌ای را فقط با نتایج مرحله‌ای آن می‌خواست قضاوت کند نه با نتایج دائمی آن.

رفیق در مقابل آن حرف من که گفتم "تاکتیک میتواند در خدمت اعمال دائمی باشد و نه اعمال مرحله‌ای"، این بحث را کرد که "خُب آخر این به اپورتونیسیم راه می‌دهد، چون آموزش میتواند عملی نباشد." من می‌گویم چرا باید اینطور باشد؟ چرا یک چیز غیر عملی را ما اصلاً باید مبنی آموزش قرار بدهیم و وقتی می‌خواهیم عملی کنیم گویا از آموزشمان کم گذاشته‌ایم! که اگر ما بیابیم بگویم تاکتیک میتواند نتیجه مرحله‌ای در تناسب سیاسی یا تناسب اقتصادی قوا نداشته باشد حتماً خیلی بلندپروازانه و چاخان کردن نسبت به طبقه است! این را که نگفتیم. دقیقاً تاکتیک میتواند مبنای آموزش باشد که اهداف مرحله‌ای یک طبقه را بدرستی توضیح بدهد. ولی به این معنی است که آیا همین تاکتیک پیروزی و موفقیتش در بوجود آوردن آن تغییر واقعی است؟ مثلاً جنگ را ختم میکند؟ نمیتواند بکند این را میدانیم. ولی شعار درست روی جنگ همان شعاری است که اگر پیاده شود بهترین جواب به جنگ است و اگر پیاده نشود بهترین آموزش نسبت به جنگ. من نفهمیدم چرا در را به روی اپورتونیسیم باز می‌گذارد مگر اینکه ما تمام وقت بگویم آها! اگر ما حرفهای پُر طمطراقی به طبقه‌ای بدهیم بهتر چیز یاد می‌گیرد! باید حرفهای عملی به او بزنیم، و تاکتیک عملی است.

به هر حال من می‌گویم اگر تفکیک اقدام به عمل نهایی، اقدام به عمل مرحله‌ای و اقدام به عمل دائمی را در ذهن خودمان داشته باشیم میدانیم که کدام اینها در تقابل با هم هستند و کدامشان اصلاً در یک سطح تجرید نیستند. اقدام به عمل نهایی، در همان سطح تجرید اقدام به عمل مرحله‌ای نیست. همان رابطه استراتژی و تاکتیک است. شما در یک دوره ای آگاهانه اقدام به کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نمی‌کنید، اقدام به کسب قدرت دمکراتیک نمی‌کنید. اقدام به فلان نوع دخالت دادن سندیکاها در فلان مبارزه نمی‌کنید، اقدام به نفوذ در آن می‌کنید. ولی وقتی شما قدرت را گرفتید رابطه طبقه کارگر، حزب پرولتری و سندیکای کارگری یک رابطه تعریف شده معینی است که در جامعه سوسیالیستی ادامه خواهد داشت. وقتی شما علیه مذهب در جنبش کارگری اقدام به عمل مرحله‌ای می‌کنید و جلوی سندیکاها و تشکلهای مذهبی در طبقه را سد می‌کنید فرق دارد با موضع نهایی خودتان نسبت به مذهب که ممکن است اصلاً هزار و یکجا دست و بال مذهب را قطع کنید.

اقدام تاکتیکی اقدامی است مرحله‌ای، جزئی، که در گوشه و جوانب مبارزه طبقه یا در مرحله خاصی از آن مطرح میشود. اقدام به عمل نهایی چیز دیگری است. اقدام به عمل دائمی بنظر من جلوه‌هایی از عمل نهایی و جلوه‌هایی از عمل مرحله‌ای را در

اعمال قدرت غیر انقلابی طبقه است. ولی شکل اعمال قدرت طبقاتی را عیناً از همینجا در آوردن نادرست است. و در برخورد به بحث ایرج به او گفتم که این را نمیبیند یا کمرنگ میکند که شکل خودبخودی حرکت مبارزاتی طبقه در فابریک است، و ما باید در دل همین مبارزه آموزشش بدهیم. بنابراین کمیته فابریکی ما به این شیوه خیلی متمرکز شود. و دقیقاً گفتم یک گام به پس رفیق از اینجا در میآید که درست آنجایی که باید به فابریک توجه بکند توجهش را از آن بر میدارد، عملاً ما را به بحث خودبخودی نزدیک میکند، عملاً نفی میکند. چرا؟ برای اینکه اگر شکل اعمال قدرت طبقه در فابریک است، خوب، طبقه هم که دارد این را هر روز اعمال میکند. در همان فابریک هم اتفاقاً دارد اعمال میکند. پس حزب ما اگر بخواهد اعمال قدرت حزبی بکند در موارد بسیاری باید از شکل اعمال قدرت فابریکی فراتر برود. ولی اگر کمیته کارخانه به این اعتبار کمیته کارخانه است که شکل فابریکی مبارزه اصل است، چه مرزبندی قاطعی داریم با اینکه شکل اعمال قدرت خودبخودی طبقه کارگر در فابریک را کمتر از یک اکونومیست مقدس بدانیم؟

من میگویم بحث ما این است که مسأله استخراج کمیته فابریک از "قدرت مبارزه طبقه در کارخانه" یک دید سندیکالیستی است. ما باید این را از موقعیت طبقه در تولید بدست بیاوریم و موقعیت عینی طبقه در تولید: چرا کمیته کارخانه میخواهیم؟ چون طبقه کارگر در تولید اجتماعی سازمان پیدا کرده و بخشی از این سازمان، بخش عمده‌اش و فقط همچنان بخشی از آن در فابریک است و در اینجا استثمار بطور عینی ادامه دارد و مقاومت علیه استثمار ادامه دارد. بنابراین فابریک بهترین شرایط آموزش طبقه در جریان مبارزه است. فابریک.

فابریک بهترین شرایط عینی اجتماعی برای آموزش و متشکل کردن طبقه در یک مبارزه، متشکل کردن حزبی و غیر حزبی را در دل یک مبارزه فراهم میکند. نه به این خاطر که کارگر در کارخانه خیلی زور دارد. اتفاقاً یک ارتش کارگری که بتواند از بیرون کارخانه را ببندد خیلی زورش بیشتر است تا برای کارگری که نان شبش در گرو کار کردن در کارخانه است. پانزده روز میتواند اعتصاب کند، سی روز میتواند اعتصاب کند. ولی جنگ طبقه کارگری که ملیس تشکیل داد صد بار قدرتمندتر از طبقه کارگری است که میتواند در کارخانه اعتصاب کند و حلقوم تولید را بگیرد. خوب ده میلیارد به او وام میدهند، پنج سال با ما جنگ میکند، بعد فابریک را باز میکند.

قدرت واقعی طبقه اتفاقاً در تشکلهای فرا-فابریکی است. و آن قدرت طبقاتیش است. و اشکال مبارزه طبقه کارگر به درجه‌ای که از محدوده فابریک بیرون برود و خاصیت طبقاتی بگیرد. که نمیفهم اعتصاب در فابریک چه قدوسیتی در آنجا دارد، اعتصاب در فابریک! اعتصاب در سطح شهر و فلج کردن امکانات عمومی و همینطور تجمع در جلوی پادگانها و جلوگیری از خروج قوای اشغالگر و قوای سرکوبگر برای اینکه از پادگان بیرون بیاید و فلان بخش طبقه را بزند اشکال خیلی مهمی است که در انقلاب ما شده.

من میگویم اتفاقاً شکل تکامل قدرت طبقه را در این طرح نمیبینیم.

من در مقابل این طرح که "کمیته فابریک تشکیل میدهم زیرا قدرت طبقه در اشکال مبارزه‌اش در فابریک گلوی تولید را در اختیار دارد عمده است"، من میگویم این خیلی درک محدودی است. درکی است که اگر بخواهیم از آن فراتر برویم و محدودیت این درک را نبینیم از یک طرف به خودبخودی و تمکین به خودبخودی و از طرف دیگر به آنارکوسندیکالیسم میکشانند و از طرف دیگر به غصه خوردن درباره اینکه فابریکها در دل این یا آن شرایط انقلابی دارند از بین میروند. تمام مواضعی که اتحاد چپ میگیرد از همینجا ناشی میشود، فابریکها دارند از بین میروند! طبقه دکلاسه میشود باصطلاح. طبقه اگر دکلاسه میشود یعنی دارد اشکال مبارزه‌اش را از دست میدهد. آن جریان مبارزه را فقط کارخانه‌ای میبیند و در این طرح هم ما به همان کرنش میکنیم. در مقابل طرح من این است:

بنظر من موقعیت عینی طبقه در تولید اجازه میدهد (نه آنهم بخاطر این که نمیتواند تولید را نگهدارد، طبقه کارگر اولین کسی است که از توقف تولید ضربه میخورد. بورژوازی پس انداز خودش را دارد بانک جهانی خودش را دارد و غیره. و یک بورژوازی زیر منگنه اعتصاب قرار میگیرد نه کل جامعه بورژوایی (علاوه بر اینکه میتواند در مبارزات غیرانقلابی فقط مؤثر بشود،) از نقطه نظر نگهداشتن چرخهای تولید، چون در شرایط انقلابی اتفاقاً بورژوازی است که چرخهای تولید را نگه میدارد، هیچ غصه هم ندارد اگر شما صد تا کارخانه را هم آنموقع ببندید). این موقعیت عینی طبقه در تولید این امکان را به حزب کمونیست هم میدهد که در کارخانه طبقه‌ای را در حال مبارزه علیه استثمار، و در شرایط مشاهده هر روزه استثمار و در شرایطی که میتواند بر علیه آن متشکل شود و در شرایطی که میتواند از مبارزات خودبخودی خودش بر علیه آن استثمار درس بگیرد، پیدا کند و آنجا متشکلش کند.

تا چه حد از آن اشکال استفاده میکند؟ بله! ولی فقط در مبارزات حداقل، فقط در مبارزات غیرانقلابی این حرف صادق است. پا به مبارزه انقلابی یعنی طبقاتی و حزبی که بگذارید دیگر کلاً این بحث اصلاً صادق نیست. همان یک ذره‌ای که در مبارزه روزمره اقتصادی با پذیرش جامعه بورژوازی صادق است، وقتی شما بالکل زیر جامعه بورژوایی میزنید و جامعه بورژوازی خودش اول از همه تولید را میخواباند که دست باسلحه ببرد، این بحث کاملاً اعتبار نسبی خودش را هم از دست میدهد.

بحث من این است.

اصل این مطلب شفاهی است. متن را دینیس میر (آزاد)، با استفاده از متن قبلاً منتشر شده، و مقابله با نوار، بازنویسی کرده است.